



مجلس شورای اسلامی ایران

# مهدویت امامت و خاتمیت

احمد حسین شریفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شریفی، احمدحسین، ۱۳۴۹ -

خاتمیت، امامت و مهدویت / احمدحسین شریفی، قم:

صہبای یقین، ۱۳۸۴

ص ۱۶۸

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۴۰۰

کتابنامہ: ص ۱۶۵ - ۱۶۸.

۱. امامت ۲. خاتمیت ۳. مهدویت - انتظار ۴. اسلام - دفاعیہا و ردیہا الف، عنوان

ش ۴ / ۲ خ / BP ۲۲۳

ISBN: 964 - 95994 - 1 - x

# خاتمیت، امامت و مہدویت

احمد حسین شریفی



انتشارات صهبای یقین

## ■ خاتمیت، امامت و مهدویت

- نویسنده: احمدحسین شریفی
- ناشر: انتشارات صهبای یقین
- چاپ: غدیر
- صحافی: اندیشه
- نوبت و تاریخ چاپ: اول / زمستان ۸۴
- شمارگان: ۱۰۰۰
- قیمت: ۱۴۰۰

تلفن ناشر: ۰۹۱۲۲۵۱۵۸۳۷

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است

## فهرست مطالب

مقدمه ناشر .....	۹
مقدمه مؤلف .....	۱۱
<b>فصل اول: خاتمیت یا پایان پیامبری .....</b>	<b>۱۳</b>
۱. توضیح چند نکته مقدماتی .....	۱۳
۱-۱. سیمای ختم نبوت در آیات و روایات .....	۱۳
۲-۱. تاریخچه بحث .....	۱۶
۲. بررسی دیدگاه‌ها .....	۱۷
۱-۲. دیدگاه اول: بلوغ عقلی و آزادی فکری .....	۱۷
نقد و بررسی .....	۲۴
أ. عقل‌گرایی افراطی .....	۲۵
ب. تقلیدی و فرضی بودن تقسیم تاریخ بشریت .....	۳۰
ج. نادیده گرفتن اصول و موازین عقلانی فهم سخن .....	۳۱
د. تفسیر نادرست از نقش معلمی پیامبران .....	۳۳
۲-۲. دیدگاه دوم: از راه بررسی علل تجدید شرایع پیشین .....	۳۵
عامل اول: تحریف کتاب‌های آسمانی .....	۳۵
عامل دوم: ناکافی بودن پیام‌های پیشین برای امت‌ها و جوامع پسین .....	۳۶
عامل سوم: تبلیغی بودن بسیاری از رسالت‌های پیشین .....	۳۶

۳۸	..... نقد و بررسی
۳۸	..... ۳-۲. دیدگاه مورد قبول
۳۸	..... ۱-۳-۲. فلسفه ختم نبوت تبیینی: بلوغ عقلی بشر و وجود امامان و عالمان دین
۴۱	..... ۲-۳-۲. فلسفه ختم نبوت تشریحی: محتوای پیام اسلامی
۴۲	..... ا. قرآن
۴۳	..... ب. سنت و سیره پیامبر و امامان معصوم
۴۵	..... ج. عقل و اجتهاد
۴۶	..... د. نقش شخصیت پیامبر در خاتمیت
۴۸	..... ۳-۳-۲. خاتمیت، تغییر نیا، ما و مقتضیات زمان
۵۱	..... حاصل سخن
۵۲	..... منابعی برای مطالعه بیشتر
۵۳	..... فصل دوم: امامت
۵۴	..... ۱. معناشناسی امام و امامت
۵۴	..... ۱-۱. معنای لغوی
۵۵	..... ۲-۱. معنای اصطلاحی امامت
۵۵	..... ا. در اصطلاح اهل سنت
۵۶	..... ب. در اصطلاح امامیه
۵۷	..... ۳-۱. جمع بندی
۶۰	..... ۲. امامت، اصلی اعتقادی
۶۱	..... ۳. ضرورت امامت
۶۱	..... ۱-۳. وظایف پیامبر خاتم
۶۲	..... ۲-۳. استمرار وظایف پیامبر

## فهرست مطالب ❁ ۷

۴. شؤون امامت.....	۶۷
۱-۴. زعامت سیاسی.....	۶۷
۲-۴. مرجعیت دینی.....	۶۹
۳-۴. ولایت معنوی.....	۷۱
۵. شرایط و ویژگی های امام.....	۷۳
۱-۵. عصمت.....	۷۵
۱-۱-۵. دلیل عقلی عصمت امام.....	۷۵
۲-۱-۵. دلایل نقلی عصمت امام.....	۷۶
آیه اولی الامر.....	۷۷
۲-۵. علم خدادادی.....	۸۲
۱-۲-۵. مطلق یا مشروط بودن علم امام.....	۸۳
۲-۲-۵. علم غیب در میدان عمل.....	۸۴
۳-۵. نصب الهی.....	۹۰
۱-۳-۵. دلایل منصوب بودن امام.....	۹۲
أ. مالکیت مطلق خدا.....	۹۲
ب. عصمت امام.....	۹۳
حاصل سخن.....	۹۳
منابعی برای مطالعه بیشتر.....	۹۶
°	
فصل سوم: مهدویت و آسیب شناسی مسأله انتظار.....	۹۷
۱. ضرورت وجود منجی و موعود نهایی.....	۹۷
۲. سیمای موعود در آینه تقلین.....	۱۰۰
۱-۲. مهدی در قرآن.....	۱۰۰



- ۱۰۲ ..... ۲-۲. مهدی در روایات
- ۱۰۴ ..... ۳. راز غیبت
- ۱۰۵ ..... ۱-۳. حکمت الهی
- ۱۰۷ ..... ۲-۳. حفظ جان امام زمان
- ۱۱۲ ..... ۳-۳. امتحان الهی
- ۱۱۳ ..... ۴-۳. فراهم آمدن زمینه پذیرش حق در جهان
- ۱۱۷ ..... ۴. طول عمر امام زمان
- ۱۲۰ ..... ۵. چگونگی بهره‌مندی از امام غایب
- ۱۲۵ ..... ۶. ویژگی‌های عصر حضور
- ۱۲۹ ..... ۷. فضیلت انتظار فرج
- ۱۳۱ ..... ۸. آسیب‌شناسی مسأله انتظار
- ۱۳۱ ..... ۸-۱. مهدی، موعودی جهانی و نه قومی و نژادی
- ۱۳۴ ..... ۸-۲. پرهیز از تعیین وقت برای زمان ظهور
- ۱۴۷ ..... ۸-۳. روایات مربوط به نشانه‌های ظهور
- ۱۵۲ ..... ۸-۴. دیدار با امام زمان
- ۱۵۶ ..... حاصل سخن
- ۱۶۰ ..... منابعی برای مطالعه بیشتر
- ۱۶۱ ..... فهرست منابع

### مقدمه ناشر

بدون تردید، مسأله امامت و جانشینی پیامبر اکرم، از جمله مهمترین و بنیادی‌ترین مباحث اعتقادی در جهان اسلام بوده و هست. به تصدیق برخی از فرقه‌شناسان مشهور، «بزرگ‌ترین اختلاف در امت اسلامی بر سر مسأله امامت پدید آمده و شمشیری که در طول تاریخ اسلامی بر این مسأله فرود آمده، بر هیچ اصل و آموزه دینی دیگری فرود نیامده است»<sup>۱</sup>. در روزگار ما، برخی از نویسندگان معاصر کوشیده‌اند تا با ارائه تفاسیر نادرست از مسأله خاتمیت و فلسفه ختم نبوت، به مخالفت با اندیشه امامت بپردازند. از طرف دیگر، مسأله «مهدویت» و «انتظار» نیز که از مشخصه‌های اصلی تفکر اسلامی و شیعی در طول تاریخ بوده است، از چشم کج‌اندیشان مخفی‌نمانده و پیوسته کوشیده‌اند تا با ارائه تفاسیر بی‌روح و ملال‌آور، نیرو بخشی و حرکت‌زایی آن را بستانند.

محقق محترم جناب آقای / احمد حسین شریفی، کوشیده است تا ارتباط این سه مسأله بسیار مهم کلامی و اعتقادی را مورد تحقیق قرار داده و به

---

۱. الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ج ۱، ص ۳۰.

پاره‌ای از شبهات و پرسش‌های مطرح شده دربارهٔ آنها پاسخ دهد. مؤسسهٔ صهبای یقین ضمن سپاس از نویسندهٔ محترم، از هر گونه نقد و پیشنهاد اصلاحی و تکمیلی در این عرصه با کمال امتنان استقبال می‌کند.

مؤسسهٔ صهبای یقین

### مقدمه مؤلف

مسأله «امامت» و «مهدویت» از جمله مسائل بسیار مهم فکری و اعتقادی در طول تاریخ اسلام بوده‌اند. اندیشمندان و نویسندگان مسلمان آثار غث و سمین فراوانی در این باره از خود بر جای گذاشته‌اند. در عین حال، مسأله «خاتمیت»، علی‌رغم اهمیت فوق‌العاده آن، چندان مورد توجه اندیشمندان اسلامی قرار نگرفته بود. هر چند در دوران اخیر، و پس از انتشار اندیشه‌های مرحوم اقبال لاهوری این مسأله نیز، آرام آرام، جایگاه خود را باز یافت و مورد توجه سایر اندیشمندان و نویسندگان دینی قرار گرفت.

آنچه که موجب شد مجموعه حاضر تقدیم خوانندگان عزیز گردد، مشاهده تفاسیر نادرست و انحرافی از این سه حقیقت بزرگ اسلامی، از سوی برخی از نویسندگان و گویندگان است. متأسفانه برخی افراد، با ظاهری روشنفکرانه و عالمانه، به ارائه تفاسیر بسیار سطحی و نادرست از این حقایق می‌پردازند و برخی دیگر نیز، آگاهانه یا ناآگاهانه، همواره بر ارائه تفاسیر احساسی از این مسائل اصرار دارند و ناخواسته موجب وهن این اندیشه‌های متعالی می‌شوند. اینجانب کوشیده‌ام تا ضمن رعایت جانب اختصار، تفسیر و تبیین معقول و مستند از این سه حقیقت مرتبط با یکدیگر ارائه دهم. بدین منظور مجموعه حاضر را در سه فصل تدوین نموده‌ام:

در فصل نخست، به مسأله بسیار مهم خاتمیت و راز پایان پیامبری پرداخته و کوشیده‌ام ضمن نقد برخی از دیدگاه‌هایی مطرح شده در این باب، تبیینی معقول و مقبول از این حقیقت اسلامی ارائه دهم.

در فصل دوم، مسأله امامت را، به عنوان یکی از مهمترین ارکان خاتمیت، مورد پژوهش قرار داده و ضمن تبیین شؤون امامت و بیان ضرورت وجود امام در دوران خاتمیت، شرایط لازم برای تصدی مقام امامت را به اختصار مورد بحث قرار داده‌ام.

و در فصل سوم نیز به مسأله امامت در دوران غیبت و مسأله مهدویت و انتظار پرداخته شده است. در این فصل ضمن بررسی مسائل متعدد و متنوعی درباره مهدویت، آسیب‌شناسی مسأله انتظار را نیز مورد توجه قرار داده‌ایم.

مشتاقانه در انتظار نقدها و نظریات اصلاحی و تکمیلی اندیشمندان و پژوهشگران این عرصه هستم.

در پایان دست تضرع به درگاه الهی بلند کرده و عاجزانه او را می‌خوانیم و عرضه می‌داریم:

اللهم عرّفني نفسك؛ فإني إن لم تُعرّفني نفسك، لم أعرف  
رسولك؛ اللهم عرّفني رسولك، فإني إن لم تُعرّفني رسولك، لم  
أعرف وليك؛ اللهم عرّفني وليك، فإني إن لم تُعرّفني وليك، لم  
أعرف حجّتك؛ اللهم عرّفني حجّتك، فإني إن لم تُعرّفني  
حجّتك، ضللت عن ديني.

احمدحسین شریفی

چهارم محرم الحرام ۱۴۲۷ هـ . ق

## فصل اول: خاتمیت یا پایان پیامبری

یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین آموزه‌های اسلامی، مسأله خاتمیت است. آیات و روایات فراوانی، اسلام را به عنوان آخرین دین الهی و پیامبر اکرم را به عنوان پایان دهنده سلسله پیامبران معرفی کرده‌اند. ارتباطی که این مسأله با مسائلی مانند امامت و رهبری، جاودانگی و جامعیت دین، نیازمندی بشر به دین، کثرت‌گرایی دینی و جدایی دین از سیاست دارد، اندیشمندان اسلامی را بر آن داشته است تا در اطراف رازها و اسرار این حقیقت دینی، تأملات بیشتری داشته باشند. البته در این نوشتار قصد آن را نداریم که تمام جوانب این مسأله را مورد بررسی قرار دهیم؛ بلکه هدف اصلی این است که ضمن نقد برخی از دیدگاه‌ها در این باره، با استمداد از معارف دینی و سخنان بزرگان دین، تبیینی معقول و مقبول از ختم نبوت و راز پایان یافتن سلسله نبوت ارائه دهیم.

### ۱. توضیح چند نکته مقدماتی

#### ۱-۱. سیمای ختم نبوت در آیات و روایات

اندیشه ختم نبوت و پایان یافتن سلسله رسالت، یکی از ضروریات تعالیم اسلامی است. پذیرش اسلام به معنای پذیرش ختم نبوت و ایمان به پیامبر

اکرم ملازم یا ایمان به خاتمیت او است. آیات فراوانی از قرآن کریم، صراحتاً یا التزاماً، بر این مسأله دلالت دارند. همه آیاتی که از جهانی بودن دعوت اسلامی سخن می‌گویند و کمال دین اسلام را بیان می‌کنند، دوام و جاودانگی آن را نیز نشان می‌دهند؛ زیرا «خاتمیت» و «کمال» ملازم یکدیگرند؛ یعنی ممکن نیست دینی خود را پایان‌بخش ادیان معرفی کند و داعیه کمال نداشته باشد و همچنین ممکن نیست که دین یا آیینی داعیه کمال نهایی را داشته باشد و خود را به عنوان دین خاتم معرفی نماید.<sup>۱</sup>

صریح‌ترین آیه‌ای که در آن از خاتمیت سخن رفته و پیامبر اکرم را به عنوان پایان دهنده سلسله پیامبران معرفی کرده است، آیه چهل از سوره احزاب است که می‌فرماید:

ما کان محمدٌ ابا احدٍ من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیماً؛ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره به هر چیزی دانا است.

مسأله خاتمیت در روایات منقول از پیامبر اکرم و امامان معصوم، علیهم السلام، نیز جایگاه ویژه‌ای دارد.<sup>۲</sup> در اینجا به چند روایت در این باب

۱. شریعت در آینه معرفت، عبدالله جوادی آملی، ص ۲۰۸.

۲. برای آشنایی بیشتر با روایات مربوط به خاتمیت، ر.ک: *الالهیات*، جعفر سبحانی، ج ۳، صص ۴۹۸-۵۰۱ و همچنین *مفاهیم القرآن*، جعفر سبحانی، ج ۳، صص ۱۴۸-۱۷۹. گفتنی است که آیه‌الله سبحانی در این کتاب دوم، یکصد و سی و پنج حدیث را در این باره از مجامع مختلف روایی شیعه و سنی، جمع‌آوری کرده است.

اشاره‌ای گذرا می‌کنیم. پیامبر اکرم بارها این حقیقت اسلامی را به مسلمانان گوشزد می‌کرد و خود را به عنوان ختم‌کننده پیامبران و آخرین حلقه از سلسله نبوت معرفی می‌نمود. یک بار در جمع گروهی از مسلمانان فرمود:

ایها الناس انه لانی بعدی و لاسنة بعد سنتی فمن ادعی بعد ذلك فدعواه و بدعته فی النار فاقتلوه و من اتبعه فانه فی النار؛<sup>۱</sup>  
ای مردم! هیچ پیامبری پس از من و سنتی پس از سنت من نیست؛ پس هر کس که ادعای پیامبری نمود، ادعا و بدعت او در آتش است، پس او را بکشید و کسی که از او پیروی نماید، به درستی که در آتش است.

امیرمؤمنان علی، علیه السلام، هنگامی که مشغول شستن و کفن کردن پیکر پاک رسول اکرم بود، حزن و اندوه بی‌پایان خویش را چنین ابراز کرد:

بأبی انت و امی لقد انقطع بموتک مالم یقطع بموت غیرک من النبوة و الانباء و اخبار السماء؛<sup>۲</sup> پدر و مادرم فدای تو باد، با مرگ تو رشته‌ای برید که در مرگ جز تو - کس چنان ندید - پایان یافتن دعوت پیامبران و بریدن خبرهای آسمان.

---

۱. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۱۶۳، باب ۲، روایت ۵۳۷۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۵، ص ۲۶۶ و ر.ک: بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۲۲،

ص ۵۲۷، حدیث ۳۳.



به هر حال، همان‌طور که گفتیم، خاتمیت پیامبر اسلام از ضروریات و تعالیم مسلم اسلامی است و روشن است که برای اثبات باورها و اعتقادات ضروری نیازی به بیان استدلال و ذکر دلیل نیست. از این رو در ترسیم سیمای ختم نبوت در آیات و روایات به همین اندازه بسنده می‌کنیم و برای اطلاعات بیشتر در این زمینه، خوانندگان عزیز را به مطالعه منابع پیش گفته ارجاع می‌دهیم.

#### ۱-۲. تاریخچه بحث

همانگونه که اشاره کردیم، مسأله خاتمیت از ضروریات دین اسلام بوده و مورد اعتقاد همه مسلمانان است. و هیچ مسلمانی در اصل آن شک و تردیدی ندارد. در عین حال، بحث در باب فلسفه خاتمیت و علت و چرایی پایان پیامبری سابقه چندان طولانی‌ای در نزد اندیشمندان مسلمان ندارد. گو این که در لابلای کتاب‌ها و آثار عرفانی اشاراتی به راز خاتمیت دیده می‌شود؛ اما در هیچ یک از کتاب‌های کلامی و اعتقادی پیشینیان اثری از این بحث وجود ندارد.

به نظر می‌رسد که در میان اندیشمندان مسلمان نخستین کسی که در این باب اندیشه کرده، این مسأله را به عنوان موضوعی برای تفکر و تأمل در میان نهاد، مرحوم اقبال لاهوری بوده است. پس از وی نیز این مسأله کما بیش به عنوان یکی از موضوعات مهم کلامی و دین‌شناسی در میان متفکران ایرانی و غیر ایرانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. در ایران کسانی چون مرحوم دکتر علی شریعتی و شهید مطهری از پیشگامان در

این بحث هستند که هر دو نیز تا اندازه‌ای متأثر از اندیشه‌های اقبال لاهوری بودند. و هم‌اکنون نیز این موضوع یکی از مسائل مهم اندیشه دینی است که لازم است بکوشیم تا تبیینی معقول و مستند و هماهنگ با سایر ابعاد اسلام از آن ارائه دهیم.

به هر حال، اصل سخن در این است که چه عواملی باعث جاودانگی و کمال اسلام شده است؟ به عبارت دیگر، علت تجدید شرایع پیشین و برانگیخته شدن پیامبران متعدد از سوی خداوند چه بود و چگونه شد که در دوران اسلامی و پس از بعثت پیامبر اکرم آن علل رخت بر بسته، سلسله رسالت پایان پذیرفت؟ پیام پیامبر اسلام و یا شخصیت او دارای چه ویژگی‌ها و عناصر ممتازی بوده و هستند که خاتمیت و کمال دین را تضمین کرده، چراغ هدایت آن را تا ابد پرفروغ نگه داشته است؟ آیا اعلام پایان پیامبری خود نشانه‌ای برای بی‌نیازی بشر جدید از وحی و پیام الهی نیست؟ در این زمینه پاسخ‌های متعددی مطرح شده است، که ما در اینجا ضمن بررسی دو پاسخ مشهور، می‌کوشیم تا دیدگاه خود را نیز ارائه دهیم.

## ۲. بررسی دیدگاه‌ها

### ۱-۲. دیدگاه اول: بلوغ عقلی و آزادی فکری

همانطور که پیشتر اشاره شد، مرحوم اقبال لاهوری یکی از متفکرانی است که در قرن اخیر باب اندیشیدن تاریخی و فلسفی را درباره ختم نبوت بر روی دیگران گشود و از این رو اندیشمندان پس از خود را مدیون خود ساخت. اما با کمال تأسف تحلیل‌ی ناصواب از این حقیقت اسلامی ارائه داد.

و به همین جهت برخی از روشنفکران مسلمان پس از خود را نیز دچار اشتباه کرد. توضیح آن که، وی برای بیان فلسفه ختم نبوت، ابتدا تاریخ بشریت را به دو دوره قدیم و جدید یا کودکی و بلوغ تقسیم می‌کند: دوره کودکی از دیدگاه اقبال یعنی دوره‌ای که زندگی بشر با هدایت‌ها، دستورها، داوری‌ها و «راه‌کارهای حاضر و آماده» و از پیش طراحی شده اداره می‌شود. این دوره، دوره حکومت غرایز و هدایت‌های غریزی و وحیانی است. اما دوره بلوغ، یعنی دوره‌ای که «خرد استقرائی» و عقل تجربی پا به عرصه زندگی بشر می‌گذارد و با آمدن عقل جایی برای نیروی غریزه و هدایت‌های غریزی باقی نمی‌ماند. اقبال لاهوری، پس از بیان این تقسیم فرضی تاریخ بشریت، به این نکته می‌پردازد که برانگیختن پیامبران و فرستادن پیام‌های آسمانی و همچنین فلسفه‌های برخاسته از عقل مجرد، مانند فلسفه‌های یونان و روم، مربوط به دوران کودکی عقل است و پایان یافتن دستگاه پیامبری و به میان آمدن عقل استقرایی لازمه دوران بلوغ و رشد عقلانی انسان.

وی در پاسخ به این پرسش که آیا پیامبر اکرم و پیام وحیانی او، مربوط به دوران قدیم است یا جدید، می‌گوید پیامبر اکرم هم به جهان قدیم و دوران طفولیت و کودکی بشر تعلق دارد و هم به جهان جدید و دوران بلوغ و آزادی عقلی بشر. منبع الهام و وحی او مربوط به دوران قدیم است اما روح الهام وی که بهره‌گیری از منابع معرفتی جدید است، مربوط به دوران

---

۱. احیای فکر دینی در اسلام، محمد اقبال لاهوری، ترجمه احمد آرام، صص ۱۴۴-۱۴۷.

جدید و بلوغ عقلی بشر است. به تعبیر خود وی: «پیغمبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است. تا آنجا که به منبع الهام وی مربوط می‌شود، به جهان قدیم تعلق دارد. و آنجا که پای روح الهام وی در کار می‌آید، متعلق به جهان جدید است».<sup>۱</sup> منبع الهام پیامبر که همان وحی باشد، از جنس غریزه است که مربوط به دوران کودکی بشریت است؛ اما روح الهام وی که عبارت است از دعوت به «عقلانیت» و تأمل در «تاریخ» و «طبیعت»، به عنوان منابع مستقل معرفت، مربوط به دوران بلوغ بشریت است. حاصل کلام آن که، خاتمیت یعنی کوتاه شدن دست هدایت‌های آسمانی و چنگ‌زدن به دامن هدایت‌ها و راهنمایی‌های «خرد استقرایی». از دیدگاه *اقبال*، منابع معرفت در دنیای جدید، بیشتر زمینی است تا آسمانی. «الغای کاهنی و سلطنت میراثی در اسلام، توجه دائمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که این کتاب مبین به طبیعت و تاریخ به عنوان منابع معرفت بشری می‌دهد، همه سیماهای مختلف اندیشه واحد ختم دوره رسالت است».<sup>۲</sup>

نکته مهم دیگری که *اقبال* لاهوری در بیان فلسفه ختم نبوت به آن اشاره می‌کند این است که خاتمیت در تعارض با پذیرش امامت و قائل شدن به وجود امامان معصوم پس از پیامبر اکرم است. به تعبیر خود وی: خاتمیت یعنی «پایان رسیدن حجیت و اعتبار سخن کسانی که مدعی

۱. همان، صص ۱۴۵-۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۴۶.

ارتباط با فوق طبیعت‌اند.»<sup>۱</sup> و سرانجام، خاتمیت یعنی اعلام آزادی روحی و عقلی بشر.<sup>۲</sup> و بی‌نیازی او از هر گونه هدایت و راهنمایی آسمانی و وحیانی. برخی از نظریه‌پردازان شیعی، همچون مرحوم دکتر علی شریعتی، نیز تحت تأثیر *اقبال لاهوری* و پذیرش آراء او، به منظور تبیین فلسفه خاتمیت به بیان تقسیم‌بندی دوران تاریخ بشریت به سه دوره نبوت، امامت و عصر غیبت پرداخته‌اند. توضیح آن که مرحوم دکتر شریعتی به دلیل آن که اندیشمندی شیعی بوده است و در فضای تفکر شیعی قلم می‌زده است نمی‌توانسته است همچون *اقبال لاهوری* خاتمیت را به معنای پایان رسیدن حجیت و اعتبار سخن کسانی بداند که مدعی ارتباط با غیب هستند. زیرا این سخن با اعتقاد به امامت و عصمت و علم غیب امامان منافات دارد. به همین دلیل دکتر شریعتی ضمن پذیرش روح اندیشه *اقبال لاهوری* می‌کوشد تا در تحلیل خود از خاتمیت جایی برای امامت نیز باقی بگذارد.

توضیح آن که، دکتر شریعتی تاریخ بشریت را به سه دوره تقسیم می‌کند: نخست، دوران وحی که مدعی است در این دوران «رهبری مردم برای نجات و کمال و آزادی و قسط و عدالت با نبوت است»؛ دوم، دوران امامت و وصایت، که پس از رحلت پیامبر اسلام به مدت دویست و پنجاه سال ادامه می‌یابد و در این دوران رهبری امت به دست نظام امامت است، و سوم، دوران غیبت امام زمان که در این دوران «رهبری و هدایت خلق و

۱. همان، ص ۱۴۶.

۲. همان، ص ۲۰۴.

بسیط حکمت و استقرار عدالت و قسط، یعنی آنچه که رسالت نبوت و امامت بود، به عهده علم است.<sup>۱</sup>

به عبارت دیگر، از دیدگاه دکتر شریعتی، خاتمیت به معنای کمال دین نیست. ایشان تصریح می‌کند که «وقتی می‌گوید خاتم انبیا من هستم، نمی‌خواهد بگوید آنچه گفتم انسان را الی الابد بس است»<sup>۲</sup>؛ بلکه خاتمیت نشانه بی‌نیازی آدمیان از هدایت‌های ماورائی و آسمانی است، به گونه‌ای که انسان می‌تواند «بدون وحی و بدون نبوت جدیدی، خود روی پای خودش به زندگی ادامه دهد و آن را کامل کند. بنا بر این، دیگر نبوت ختم است، خودتان راه بیفتید.»<sup>۳</sup> یعنی، «از این پس، عقل جای وحی را می‌گیرد، البته عقلی که با وحی در طول قرون پیش تربیت یافته و بالغ شده است».<sup>۴</sup> به هر حال، در دوران خاتمیت همه مسؤولیت‌ها و کارکردهای پیامبران و امامان، بر عهده علم و عالمان و روشنفکران است.<sup>۵</sup>

اندیشه‌های اقبال در این باب، حامیان سرسخت دیگری نیز دارد. از جمله این حامیان می‌توان به دکتر عبدالکریم سروش اشاره کرد که در سال‌های اخیر به مناسبت‌های مختلفی در این باره سخن گفته و نوشته است. ایشان گرچه گاه بر تحلیل اقبال خرده گرفته، و به پیروی از شهید

---

۱. شیعه، علی شریعتی، صص ۲۴۸-۲۴۹.

۲. اسلام شناسی (درس‌های دانشگاه مشهد)، علی شریعتی، ص ۶۳.

۳. همان، ص ۶۳.

۴. همان، ص ۶۳.

۵. شیعه، علی شریعتی، صص ۱۰۳ و ۲۴۹ و بازگشت، صص ۱۵۴-۱۵۵.

مطهری تحلیل اقبال از خاتمیت را به معنای ختم دیانت و احتیاج بشر به دین می‌دانند و نه ختم نبوت و پیامبری. و به صورت کنایه‌آمیزی درباره اندیشه اقبال لاهوری می‌گویند: «ظاهراً ایشان طفولیت بشر را سبب حاجت به دین می‌شمارد، گویی از بشر بالغ رفته رفته رفع حاجت می‌شود»<sup>۱</sup> و مدعی می‌شوند که خود تحلیل دیگری از این حقیقت دینی دارند، اما در مواضع عدیده با وضوح و صراحت بیشتری از تحلیل اقبال دفاع می‌کنند و حتی به شهید مطهری نیز، به خاطر نقدهای هوشمندانه‌اش بر رأی اقبال، می‌تازند و او را به عدم فهم دقیق رأی وی متهم می‌سازند. و همان سخن اقبال را که می‌گفت خاتمیت یعنی «پایان رسیدن حجیت و اعتبار سخن کسانی که مدعی ارتباط با فوق طبیعت‌اند» در قالب این عبارات بیان می‌کنند که «پس از پیامبر اسلام هیچ کس ظهور نخواهد کرد که شخصیتش به لحاظ دینی ضامن صحت سخن و حسن رفتارش باشد و برای دیگران تکلیف دینی بیاورد.»<sup>۲</sup> براساس این دیدگاه، امامان شیعه نیز از این حکم مستثنا نیستند و چنین تحلیلی از خاتمیت چندان استوار و تردیدناپذیر پنداشته شده است که بر هر قرائتی از دین که به سخن کسانی جز پیامبر حجیت و قداست بیخشد مهر بطلان می‌زند! حجیت و ولایت دینی از آن پیامبر است و بس «هیچ کلام و متن دینی را هم نمی‌توان چنان تفسیر کرد که حق ولایت بدین معنی را به کسی بدهد. این عین

۱. فربه‌تر از ایدئولوژی، عبدالکریم سروش، ص ۷۸.

۲. بسط تجربه نبوی، عبدالکریم سروش، ص ۱۳۳.

تناقض است که رسول خاتم به کسی یا کسانی حقوقی را ببخشد که ناقض خاتمیت باشد.<sup>۱</sup>

بنابر دیدگاه مزبور در دوران رسالت، عقول آدمیان هرچند در سایه هدایت‌های پیامبران از اسارت عوامل پست و مادون عقل نجات یافت، لکن همچنان مقهور عوامل فوق طبیعی و وحیانی بود؛ اما اعلام ختم نبوت «عامل مافوق را هم برمی‌دارد و طناب گهواره عقل را از دو سو می‌گشاید و طفل عقل را که اینک بالغ و چالاک شده، آزاد می‌گذارد تا بر پای خود برخیزد و بایستد و برود و بدود و بپرد»<sup>۲</sup> و اساساً هدف اصلی از برانگیختن پیامبران و غرض از ایجاد رابطه نبی و امت، نفی و طرد این رابطه بوده است؛ و مقصود اقبال لاهوری نیز چیزی جز این نیست که «ایده‌آل آن است که مردم رفته رفته از تذکار نبی مستغنی گردند.»<sup>۳</sup> «اگر حسینا کتاب الله درست نیست، حسینا معراج النبوی و تجربه النبوی هم درست نیست.»<sup>۴</sup> استغنا از تذکار پیامبران بدان معنا است که آدمیان توان آن را یافته‌اند که پا در جای پای پیامبران بگذارند و با تجربه‌های دینی خود بر کمال دین بیفزایند. و البته این هرگز به معنای ناکارآمدی پیامبران نیست. آدمیان تا ابد ممنون زحمات و رنج‌های پیامبران هستند که با تلاش و کوشش خود توانستند طفل عقل را به مرحله بلوغ و استقلال برسانند. استقلال و آزادی

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. همان، ص ۱۴۱.

۳. مدارا و مدیریت، عبدالکریم سروش، ص ۷۸.

۴. همان.



عقل از بند دین و هدایت‌های وحیانی خود نشانه‌ای از کارآمدی پیامبران و توفیق آنان در ایفای نقش معلمی و هدایت‌گری است. معلم خوب به کسی گفته می‌شود که بتواند شاگردان خود را از نیاز به معلم بی‌نیاز کند و بلکه به گونه‌ای آنان را تربیت کند که بتوانند از خود معلم بالاتر رفته و تجربه‌های جدیدتری را به دست آورده و راه‌های نوتر و تازه‌تری را کشف نمایند.

#### نقد و بررسی

همان طور که مشاهده می‌شود، حاصل تحلیل مرحوم اقبال لاهوری و پیروانش از خاتمیت، این است که وحی و پیامبری مربوط به دوران کودکی و طفولیت عقل بشر است؛ یعنی چون انسان‌ها نمی‌توانستند با تکیه بر عقل و اندیشه خود، مسیر سعادت را یافته و «راه» را از «چاه» باز شناسند، نیازمند راهنمایی‌ها و هدایت‌های وحیانی بودند. اما در دوران خاتمیت انسان‌ها به حدی از رشد عقلانی رسیده‌اند که در سایه تکیه بر عقل و دانش تجربی خویش می‌توانند با تأمل در منابع معرفت، اعم از منابع انفسی و آفاقی، روی پای خود ایستاده، مسیر زندگی خویش را تعیین کنند. البته متون دینی نیز که حاصل وحی پیامبر اسلام است، می‌توانند بستری مناسب برای اجتهاد فراهم سازند.

این تحلیل از خاتمیت دارای اشکالات بسیار زیادی است<sup>۱</sup> که در اینجا

۱. برای نقد تفصیلی دیدگاه اقبال لاهوری، ر.ک: مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی

(وحی و نبوت)، مرتضی مطهری، صص ۱۶۹-۱۷۹.

به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. پیشتر لازم است این نکته را یادآوری کنم که غرض اصلی اینجانب در این مقام بررسی لوازم منطقی و عقلی چنین دیدگاهی است اما این که صاحبان این دیدگاه به ویژه مرحوم *اقبال* لاهوری و دکتر علی شریعتی، واقعاً و در مقام عمل نیز ملتزم به چنین پیامدهایی بوده‌اند یا نه، بررسی آن خارج از چارچوب این نوشتار و خارج از اطلاعات اینجانب در باب شخصیت و شیوه زندگی این دو بزرگوار است. به طور کلی می‌توان گفت، صرف نظر از برخی سخنان نادرست که در کلمات *اقبال* لاهوری و دکتر سروش دیده می‌شود، اگر این تحلیل را برای تبیین راز ختم نبوت تبلیغی ذکر می‌کردند، با اندکی تسامح پذیرفتنی بود. برداشت اولیه شهید مطهری از سخنان *اقبال* لاهوری نیز همین بوده است و به همین دلیل به ستایش و تمجید از این دیدگاه پرداخته است.<sup>۱</sup> اما ده سال بعد به هنگام نگارش کتاب *وحی و نبوت* متوجه این نکته می‌شود که *اقبال* لاهوری تمایزی میان نبوت تبلیغی و تشریحی نمی‌بیند و تحلیل خود را شامل هر دو می‌داند. از این رو، نقد شهید مطهری بر *اقبال*، برخلاف آنچه آقای عبدالکریم سروش می‌گوید، نه به خاطر «درگیری او با دکتر شریعتی و سوء ظن شدید به روشنفکران دینی غیر روحانی»، بلکه برخاسته از دقت در سخنان *اقبال* لاهوری و بررسی همه جانبه آن بوده است.

ا. عقل‌گرایی افراطی

این سخنان در واقع یادآور آن شعر خیال‌پردازانه *ابوالعلاء* معری است که

---

۱. ختم نبوت، مرتضی مطهری، صص ۳۶-۳۹.

قرن‌ها پیش از این، سر در لاک نابینایی خویش فرو برده بود و در گوشه‌های  
از خانه خود، چنین می‌سرایید:

اثنان اهل الارض ذو عقل بلا  
دین و آخر دین لا عقل له<sup>۱</sup>

زمینیان دو دسته‌اند: خردمند بی‌دین و دین‌دار بی‌خرد.

با این تفاوت که بر اساس برداشت عمومی<sup>۲</sup> از رأی ابوالعلاء معری، وی  
«بهره‌مندی از عقل» را نشانه بی‌نیازی از وحی می‌دانست؛ اما مطابق تحلیل  
اقبال و پیروانش «بلوغ عقل» علامت استغناى آدمیان از هدایت‌های وحیانی  
است.

طرفداران این دیدگاه، هرچند به گمان خود قصد آن را ندارند که دین را  
از صحنه روزگار براندازند و عقل و تجربه را جانشین آن سازند، اما بر این  
باورند که در مرحله‌ای از تاریخ، بشر به چنان رشدی رسیده است که دیگر  
نیازی نیست پیامبران دست او را بگیرند و پا به پا و منزل به منزل ببرند.  
اگر در گذشته، گاه به گاه پیامبرانی می‌آمدند و مردم را از تحریفاتی که در  
شریعت پیامبران پیشین رخ داده، آگاه می‌ساختند، اینک وظیفه حفظ و  
حراست از دین بر عهده علم و عقل نهاده شده است. و اگر در آن روزگار،  
پیامبران واسطه زمین و آسمان بودند و حقایق دریافت شده از راه وحی را

۱. لزوم ما لا یلزم، ابوالعلاء معری، ج ۳، ص ۱۲۶۹.

۲. البته ما در جای خود نشان داده‌ایم که نسبت عقل‌گرایی افراطی به ابوالعلاء معری،  
که نسبتی بسیار مشهور و رایج است، چندان مطابق با واقع نیست. شواهد زیادی از کلمات  
ایشان می‌توان ذکر کرد، که وی مدافع عقل‌گرایی افراطی نبوده است. برای توضیح  
بیشتر، ر.ک: عقل و وحی، حسن یوسفیان و احمدحسین شریفی، صص ۷۵-۸۰.

به مردم می‌رسانند، امروزه بشر در سایهٔ تعالیم پیامبران به چنان رشدی رسیده است که می‌تواند دست به تجربهٔ پیامبرانه بزند و بر فربهی دین بیفزاید.

چنین تحلیلی از خاتمیت، خواه ناخواه به ختم دیانت می‌انجامد؛ زیرا هرچند بشر در دستیابی به این مقام والا و رسیدن به بلوغ فکری، وامدار پیامبران است؛ اما منطقی می‌تواند به آرمان‌های آنان وفادار نماند؛ همچون کودکی که پس از رسیدن به بلوغ جسمانی، به والدین خود پشت می‌کند و در راهی که خشنودی آنان در آن نیست، قدم می‌گذارد. در عمل نیز این خردگرایی افراطی، به انکار و تأویل بسیاری از متون و معارف دینی انجامیده است. آنچه از سخنان پیشوایان دین به دست می‌آید این است که هر چند عقل پیامبر درونی است، اما همواره نیازمند نورافشانی پیامبران بیرونی است. امیرمؤمنان، علیه السلام، یکی از اهداف برانگیختن پیامبران را آشکار ساختن گنجینه‌های عقل می‌داند: «و یشروا لهم دفائن العقول»<sup>۱</sup> و این نه بدان معنا است که یکبار و برای همیشه پرده از روی گنجینه‌ها بر می‌افتد و از آن پس آدمی از تذکار پیامبران مستغنی می‌گردد؛ بلکه عقل بشری هر اندازه راه کمال را بپیماید، همچنان به هدایت‌های وحیانی نیازمند است و هر قدر بر تجربه‌های درونی و بیرونی خود بیفزاید، در برابر مکتب پیامبران، چون کودکی دبستانی است.

قابل تعلیم و فهم است این خرد      لیک صاحب وحی تعلیمش دهد

به علاوه، بسیاری از مسائل وجود دارد که برای هدایت بشر و یافتن و پیمودن راه سعادت و تمییز آن از چاه شقاوت لازم است، در حالی که، از اساس، فراتر از درک و فهم عقل است. بنا بر این، امکان ندارد که روزی فرا رسد که بشر خودش به تنهایی بتواند مسیر سعادت خویش را به طور کامل تشخیص دهد. به طور خلاصه، می‌توان علت نیازمندی جاودانه بشر به هدایت‌های وحیانی را اینگونه بیان کرد:

ا. با توجه به آراستگی خداوند به صفت حکمت، ساحت قدس الهی از کار لغو و بی‌فایده منزّه است؛ از این رو آفرینش آدمی عبث و بیهوده نبوده؛ بلکه به منظور رسیدن به کمال نهایی و سعادت جاودانه صورت گرفته است.

ب. حیات دنیایی، مقدمه‌ای برای زندگی اخروی است. بین اعمال دنیایی و نتایج و پیامدهای اخروی آن، رابطه علیت، بلکه عینیت، برقرار است.<sup>۱</sup> بهره‌مند شدن از سعادت جاودانه یا فروغلتیدن در شقاوت ابدی، در گرو زندگی این جهانی ما است.

ج. انتخاب مسیری برای زندگی، بیش‌تر و پیش‌تر از آن که به قدرت اراده، و گزینش آدمی وابسته باشد، مرهون «شناخت» و آگاهی است؛ چرا که انتخاب و اختیار وقتی معنای واقعی خود را می‌یابد که آدمی راه‌ها و چاه‌ها را از هم بازشناسد و بداند که در جهان،

۱. ر.ک: معارف قرآن (خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی)، محمدتقی

دو گونه بانگ نواخته می‌شود: یکی بانگ دین‌ستیزِ آخرت‌سوزِ شیاطین، و دیگری نوای دل‌انگیزِ روح‌پرورِ پیامبران:

از جهان دو بانگ می‌آید به ضد      تا کدامین را تو باشی مستعد  
آن یکی بانگش نشور اتقیا      و آن دگر بانگش فریب اشقیاء

د. ابزار عمومی و همگانی شناخت، از تشخیص همه جزئیات راه سعادت و تشخیص مسیر درست زندگی ناتوانند. ضعف و نارسایی حس و عقل از بررسی ویژگی‌های این دو نوع ادراک آشکار می‌شود: محدوده و قلمرو شناخت‌هایی که از راه حواس ظاهری و در اثر ارتباط با جهان خارج حاصل می‌شود، بسیار تنگ و محدود است؛ زیرا فقط اموری را که در ارتباط مستقیم با ما قرار دارند، در بر می‌گیرد. این دانستنی‌ها هرچند بسیار مفید و ضروری‌اند، اما به تنهایی برای تعیین مسیر زندگی و رسیدن به سعادت جاودانه کفایت نمی‌کنند. به اتفاق همه حکیمان، نیروی عقل نیز فقط توانایی درک یک سلسله مفاهیم کلی و روابط بین آنها را دارد و چنین شناخت‌هایی نیز به تنهایی در ترسیم جزئیات راه درست زندگی و نحوه ارتباط دنیا و آخرت، کافی نیست. روشن است که ادراکات تجربی نیز چیزی جز فرآورده همکاری حس و عقل نیستند، بنا بر این، آنها نیز نمی‌توانند ما را در این مهم یاری رسانند.

ه. نتیجه آنکه، کشف و درک رابطه جزئیات رفتار این جهانی انسان با نتایج آخرتی آن و آگاهی از تأثیر اعمال آدمی در سعادت یا شقاوت ابدی، عنقایی است که در دام حس و عقل یا تجربه نمی‌افتد. از طرف دیگر، تا انسان از این تأثیر و تأثرها آگاهی کامل نداشته باشد، به هیچ رو توانایی طراحی برنامه‌های درست و جامع برای زندگی خویش را نخواهد داشت. بنا بر این، مقتضای حکمت الهی این است که از راه دیگری شناخت لازم را به آدمی ارائه دهد تا بر اساس آن، راه درست زندگی و برنامه سعادت خود را بشناسد و آن، راهی جز راه وحی نخواهد بود.

بر اساس این استدلال، بشر هیچگاه از راهنمایی‌ها و دستگیری‌های دین و پیام‌آوران الهی بی‌نیاز نبوده، پیوسته دست نیاز او به سوی پیامبران بلند خواهد بود و این، تخیلی بلندپروازانه است که گمان شود غرض از ایجاد رابطه نبی و امت، نفی این رابطه است و روزی خواهد رسید که بشر بدون نیاز به تذکار پیامبران و رسولان الهی، به طور مستقل، مسیر درست زندگی را می‌یابد و به سعادت ابدی می‌رسد!

ب. تقلیدی و فرضی بودن تقسیم تاریخ بشریت

نقد دیگری که بر تحلیل *اقبال* لاهوری و دکتر شریعتی وارد است این که اینان اساس تحلیل خود را بر یک تقسیم‌بندی فرضی و قراردادی از دوران تاریخی حیات بشر قرار داده‌اند. به این صورت که مرحوم *اقبال* لاهوری تاریخ بشریت را به دو دوره طفولیت (دوران قدیم) و بلوغ (دوران جدید)

تقسیم می‌کند. و دکتر شریعتی تاریخ بشر را به سه دوره نبوت، امامت و غیبت تقسیم می‌کند. همین اختلاف، نشانه فرضی، اعتباری و دلبخواهی بودن این تقسیم‌بندی است. هر کدام بر اساس هدفی که داشته‌اند و متناسب با آن به تقسیم‌بندی تاریخ بشریت اقدام کرده‌اند. به نظر می‌رسد که بهتر است از مبتنی کردن تحلیل حقایق بلندی چون خاتمیت، بر تقسیم‌بندی‌های فرضی و دلبخواهی تاریخ بشریت اجتناب ورزیم.

ج. نادیده گرفتن اصول و موازین عقلانی فهم سخن

اشکال مهم دیگری که بر رأی اقبال و دکتر سروش وارد است این که با تمسک به این آموزه دینی (خاتمیت)، برخی دیگر از یقینی‌ترین و صریح‌ترین تعالیم اسلامی نظیر حجیت سخنان امامان معصوم را انکار می‌کنند!، به خواست الهی در فصل آینده، ادله عقلی و قرآنی امامت و حجیت سخنان امامان را توضیح خواهیم داد. در اینجا فقط می‌خواهم یکی از مهم‌ترین نقدهایی را که بر تحلیل مرحوم اقبال لاهوری و دکتر سروش وارد است توضیح دهم. به راستی، چگونه می‌توان از خاتمیت تحلیلی ارائه داد که با ولایت امامان معصوم و جانشینان منصوب پیامبر اکرم در تضاد باشد؟ اسلام، مجموعه‌ای از معارف است که هر یک از آنها مکمل و مؤید دیگری است. چنان که امام علی، علیه السلام، از زبان قرآن کریم این حقیقت را یادآور می‌شود که همه آیات قرآن تصدیق کننده یکدیگرند: «کتاب الله بین أظهرکم؛ ... و ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض ...»<sup>۱</sup>



کتاب خداوند پیش روی شماست؛ ... بعضی از آن با بعض دیگرش سخن می‌گوید و پاره‌ای از آن پاره‌ای دیگر را تصدیق می‌کند.» و به تعبیر پیامبر اکرم نباید با تمسک به آیه‌ای از قرآن، به تکذیب و انکار آیات دیگر پرداخت: «ان القرآن لیصدق بعضه بعضاً، فلا تکذبوا بعضه ببعض؛<sup>۱</sup> به درستی که بعضی از قرآن بعض دیگر را تصدیق می‌کند، پس بخشی از آن را با استناد به بخشی دیگر، تکذیب نکنید.»

صرف نظر از سخنان قرآن‌شناسانی چون پیامبر اکرم، که خود آورنده این کتاب آسمانی است، و امام علی، که برجسته‌ترین شاگرد مکتب اوست، اگر بخواهیم اصول و موازین عقلانی فهم سخن را در نظر بگیریم هرگز یک مفسر مجاز نیست که یک متن را تقطیع کند و با استناد به بعضی از بخش‌های آن بخش‌های معتنابه دیگری را نادیده بگیرد. مگر آن که روشن شود که آن بخش ناسخ بخش‌های دیگر است. بنا بر این، چگونه می‌توان از خاتمیت، تفسیری ارائه داد و آن را به قدر یقینی و متقن پنداشت که با استناد به آن همه آیات و نصوصی را که بر عصمت اهل بیت پیامبر و لزوم اطاعت بی‌چون و چرا از آنان تأکید دارند، کنار گذاشت؟! آیا اگر کسی با متن و سخنان خود اینان چنین رفتاری کند، و با تحلیلی ناصواب از یکی از گفته‌های آنان تفسیری نادرست و ناسازگار با بخش‌های دیگر سخنانشان و با اصول اندیشه و ساختار فکری‌شان ارائه دهد و با استناد به آن همه اصول و مبانی آنان را انکار کند، این کار را عاقلانه و مطابق با شیوه عقلی

۱. کنز العمال، علاءالدین الهمدی، ج ۱، ص ۱۹۶ حدیث ۲۸۶۱.

می‌دانند؟ چگونه است که خود آنان هرگز چنین کاری را درباره خودشان بر نمی‌تابند اما به خود اجازه می‌دهند که با کلام و سخن خداوند چنین رفتاری نمایند؟!

ما معتقدیم که خاتمیت و اعلام ختم نبوت، باوری نقلی و به اصطلاحی غیر دقیق، مسأله‌ای درون‌دینی است و نه عقلی و بیرون‌دینی. به این معنی که اگر معارف اسلامی پرده از این حقیقت بر نمی‌گرفتند، ما نیز نمی‌توانستیم صرفاً بر اساس براهین عقلی و فلسفی به اثبات یا نفی آن بپردازیم. بنا بر این، هر سخنی که در این زمینه گفته می‌شود، لازم است که با سایر آموزه‌ها و معارف اسلامی هم‌سو و هماهنگ باشد. بله اگر خاتمیت از مستقلات عقلی بود، به گونه‌ای که حتی اگر اسلام خبر از ختم نبوت نمی‌داد ما خود با عقل مستقل خویش متوجه می‌شدیم که بالضروره انسان‌ها از این پس به وحی و پیامی جدید نیازی ندارند، در آن صورت ممکن بود که با استناد به آن بتوان برخی از آموزه‌های غیر صریح دینی و قرآنی را تأویل نمود، اما وقتی که تنها مستند ما برای باور به آموزه خاتمیت، قرآن و سخن خود پیامبر اکرم است، چگونه می‌توانیم از پیش خود تفسیر و تحلیلی از آن ارائه دهیم که مخالف با سایر نصوص قرآنی و اسلامی باشد؟

د. تفسیر نادرست از نقش معلمی پیامبران

جناب آقای دکتر سروش با استناد به نقش معلمی انبیاء و این که قرآن کریم پیامبران را به عنوان معلم معرفی می‌کند، تلاش زیادی کرده است تا اثبات

نماید، اعلام پایان پیامبری به معنای اعلام بی‌نیازی بشر به معلم و راهنما و به معنای اعلام آزادی و استقلال فکری و عقلی او است. و خواسته‌اند تا با این مثال نشان دهند که معلم و مربی موفق و خوب به مربی و معلمی گفته می‌شود که توانسته باشد شاگردان و متربیان خوبی را تربیت کرده باشد. شاگردانی که دست کم بتوانند به اندازه خود معلم پیشرفت کرده و تعالی یابند.

ما بدون این که بخواهیم به توضیح معنای حقیقی معلم و مربی نامیدن پیامبران پردازیم، برای بطلان این استدلال به همین اندازه بسنده می‌کنیم که خداوند نیز خود را معلم نامیده است. به عنوان مثال، نخستین آیاتی که بر پیامبر اکرم نازل شدند آیات ابتدایی سورهٔ علق بود که می‌فرماید: «اقراً باسم ربک الذی خلق؛ خلق الانسان من علق؛ اقرأ و ربک الاکرم؛ الذی علّم بالقلم؛ علّم الانسان ما لم یعلم؛ بخوان به نام پروردگارت که آفرید؛ (کسی که) انسان را از خون بسته‌ای خلق کرد؛ بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است؛ همان کسی که به وسیلهٔ قلم تعلیم نمود؛ و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد». و یا در آیات ابتدایی سورهٔ الرحمن چنین می‌خوانیم: «الرحمن؛ علّم القرآن؛ خلق الانسان؛ علّمه البیان؛ خدای مهربان؛ قرآن را تعلیم داد؛ انسان را آفرید؛ سخن را به او تعلیم داد» بنا بر این، اگر معلم بودن و مربی نامیده شدن یک فرد مستلزم آن است که، روزی باید این رابطه پایان پذیرد، آیا می‌توان گفت که روزی باید رابطهٔ انسان و خدا نیز پایان پذیرد؟ زیرا خداوند نیز خود را معلم بشر نامیده است؟! آیا می‌توان گفت که ایده‌آل آن است که انسان‌ها رفته رفته از خداوند مستغنی شوند و بر روی پای خود بایستند و بروند و بدونند و بپرند؟!!

## ۲-۲. دیدگاه دوم: از راه بررسی علل تجدید شرایع پیشین

برخی از اندیشمندان معاصر، برای بیان حکمت و فلسفه ختم نبوت به تحلیل و تبیین علل تجدید شریعت‌های پیشین و برانگیخته شدن پیامبران گذشته پرداخته‌اند. در واقع، با تحلیل‌های جامعه‌شناختی و تاریخی درباره دوران پیش از ظهور اسلام و بررسی اوضاع علمی و فرهنگی پیروان پیامبران پیشین و مقایسه آن با دوران اسلامی کوشیده‌اند تا علل نیاز آنان و بی‌نیازی جامعه اسلامی را به آمدن پیامبران و شرایع جدید تبیین نمایند. در این راستا عموماً بر سه عامل عمده تأکید کرده‌اند:<sup>۱</sup>

### عامل اول: تحریف کتاب‌های آسمانی

یکی از مهم‌ترین علل و عوامل تجدید شرایع پیشین، مسأله تحریف کتاب‌های آسمانی پیامبران پیشین و تغییر آموزه‌های آنان است. به تعبیر شهید مطهری، «بشر قدیم به علت عدم رشد و عدم بلوغ فکری قادر به حفظ کتاب آسمانی خود نبود، معمولاً کتب آسمانی مورد تحریف و تبدیل قرار می‌گرفت و یا به کلی از بین می‌رفت از این رو لازم می‌شد که این پیام تجدید شود».<sup>۲</sup>

---

۱. برای آشنایی بیشتر با این دیدگاه، ر.ک: مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی (وحی و نبوت)، مرتضی مطهری، صص ۱۶۷-۱۶۹؛ راهنماشناسی، محمدتقی مصباح یزدی، صص ۱۸۴-۱۸۹؛ الالهیات، جعفر سبحانی، ج ۳، صص ۵۰۵-۵۰۸؛ بدایة المعارف الالهیه، محسن خرازی، ج ۱، صص ۲۹۰-۲۹۲.

۲. مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی (وحی و نبوت)، مرتضی مطهری، صص ۱۶۷-۱۶۸.

عامل دوم: ناکافی بودن پیام‌های پیشین برای امت‌ها و جوامع پسین  
 دومین عامل مهم برای تجدید شرایع در دوران پیش از خاتمیت، مسأله  
 عدم کفایت شریعت پیامبران پیشین برای امت‌ها و جوامع پسین بود.  
 پیچیده‌تر شدن ساختارهای اجتماعی جوامع و رشد اندیشه و فرهنگ  
 مردمان، ضرورت طرح گسترده احکام اجتماعی و ارائه معارف عمیق‌تر  
 دینی را اقتضا می‌کرد. از آنجا که بشریت به واسطه عدم بلوغ عقلی،  
 توانایی دریافت نقشه کلی و قانون اساسی هدایت و سعادت دنیوی و  
 اخروی را نداشت، حکمت الهی اقتضا می‌کرد که مرحله به مرحله و منزل  
 به منزل نقشه‌هایی متناسب با وضعیت اجتماعی، فرهنگی و فکری بشریت  
 توسط پیامبران ترسیم نماید.

عامل سوم: تبلیغی بودن بسیاری از رسالت‌های پیشین  
 سومین و آخرین عاملی را که برای تجدید شرایع پیشین ذکر کرده‌اند، این  
 است که جز تعداد اندک شماری از پیامبران که شاید شمار آنان از انگشتان  
 یک دست تجاوز نکند، بقیه آن بزرگواران دارای رسالت تبلیغی بوده‌اند و نه  
 تشریحی. یعنی وظیفه اصلی آنان ترویج و اجرا و تبیین آیینی بوده که در  
 زمان آنان وجود داشته است.

مدافعان این تحلیل، پس از بیان علل تجدید شرایع پیشین، می‌گویند: با  
 اندک تأملی درباره اسلام دانسته می‌شود که پس از پیامبر اکرم هیچ یک از  
 این علل و عواملی که موجب تجدید نبوت می‌شدند، وجود نداشته و ندارند  
 و بنا بر این، دیگر نیازی به دین جدید و پیامبر جدیدی نیست:

اولاً، هیچ گونه تحریفی در کتاب آسمانی اسلام رخ نداده است. خداوند خود صیانت و حفظ آن را ضمانت کرده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»<sup>۱</sup>. بنا بر این، صیانت الهی قرآن از هرگونه تحریف و تغییری یکی از حکمت‌های خاتمیت اسلام است. به عبارت دیگر، با توجه به مصونیت قرآن از تحریف، یکی از علل تجدید نبوت‌ها در دوران اسلامی منتفی می‌گردد.

ثانیاً، در دوران اسلامی مردم توانایی دریافت نقشه کلی و قانون اساسی هدایت دنیوی و اخروی خود را پیدا کردند و اسلام با کمال خود همه نیازمندی‌ها و احتیاجات بشر را تا پایان تاریخ تأمین کرده است. پیامبر اکرم درباره کمال اسلام فرمود:

إيها الناس اني لم أدع شيئاً يُقربكم الى الجنةِ و يُبعدكم من النارِ الا و قد نبأئكم به؛<sup>۲</sup>

ای مردم من از بیان چیزی که شما را به بهشت نزدیک و از جهنم دور گرداند برای شما فروگذار نکردم.

بنا بر این یکی دیگر از علل نیاز به شریعت جدید نیز منتفی می‌گردد. و ثالثاً، لزوم تبیین و تفصیل و تبلیغ شریعت پیامبر پیشین یکی دیگر از علل نیازمندی به پیامبران جدید بود که این نیاز هم در دوران اسلامی با

---

۱. سورة حجر، آیه ۹.

۲. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۵، ص ۸۳، روایت ۱۱ و ر.ک: بحار الانوار، علامه

مجلسی، ج ۲۰، ص ۱۲۶، باب ۱۲، روایت ۵۰ و ج ۷۷، ص ۱۴۵، باب ۷، روایت ۱.

توجه به وجود امامان معصوم و استمرار اجتهاد و دو وظیفه اجتماعی بزرگ امر به معروف و نهی از منکر تأمین می‌گردد.

### نقد و بررسی

این تحلیل، صرف نظر از برخی اشکالات جزئی، تحلیلی معقول و مقبول است؛ در عین حال، اثبات و تبیین مقدمات آن، نیاز به زحمت زیادی دارد. به عنوان مثال، از چه راهی می‌توان اثبات کرد که همه کتاب‌های پیامبران پیشین تحریف می‌شده است؟ و یا چگونه می‌توان گفت که امت‌های پیشین از بلوغ علمی و عقلی کمتری نسبت به مردم جزیره العرب در زمان پیامبر اکرم برخوردار بودند؟ آیا به راستی مردم عصر جاهلیت از بلوغ عقلی و علمی بیشتری نسبت به سایر ملل و اقوام برخوردار بودند؟ بنده در اینجا نمی‌خواهم در این باره قضاوت کنم. صرفاً این مطلب را می‌خواهم بیان کنم که اثبات مقدمات این تبیین نیازمند بسیاری از مطالعات و اسناد تاریخی و مردم‌شناسی و جامعه‌شناختی است که بسیاری از آنها از دسترس ما خارج است. به نظر می‌رسد اگر بتوانیم به جای مراجعه به مطالعات بیرونی، با مراجعه به متن پیام اسلامی و تحلیل ویژگی‌ها و خصوصیات آن، راز ختم نبوت را بجوییم، بهتر و دقیق‌تر به مقصود خواهیم رسید.

### ۳-۲. دیدگاه مورد قبول

۳-۲-۱. فلسفه ختم نبوت تبلیغی: بلوغ عقلی بشر و وجود امامان و عالمان دین به نظر می‌رسد برای این که بتوانیم تبیینی معقول و دقیق از راز خاتمیت و

فلسفهٔ پایان پیامبری ارائه دهیم ابتدا لازم است میان فلسفهٔ ختم نبوت تبلیغی و راز ختم نبوت تشریحی تفاوت قائل شویم. زیرا دلیل و فلسفهٔ نیازمندی بشر به هر کدام از این دو نوع نبوت متفاوت بوده است. بنا بر این، راز پایان یافتن آنها نیز متفاوت است. و عدم توجه به این مهم ممکن است موجب شود که نتوانیم تصویر درستی از مسأله داشته باشیم و در نتیجه در تحلیل خود به بیراهه رویم.

همان طور که پیشتر اشاره شد، با نگاهی به رسالت پیامبران الهی در طول تاریخ دانسته می‌شود که تعداد بسیار کمی از آنان دارای نبوت تشریحی بوده و شریعت و قانونی خاص برای مردم به ارمغان آورده‌اند. اما وظیفهٔ اصلی غالب پیامبران، تبلیغ، ترویج و اجرای تعالیم پیامبران صاحب شریعت بوده است. به عقیدهٔ همهٔ مسلمانان، اسلام عزیز با اعلام ختم نبوت هم به نبوت تشریحی پایان داده است و هم به نبوت تبلیغی.<sup>۱</sup> یعنی پس از پیامبر اکرم، نه کسی شریعت جدیدی می‌آورد و نه نیازی است که برای تبلیغ اسلام، پیامبر دیگری ظهور نماید.

اما برای تبیین چرایی ختم نبوت تبلیغی می‌توان چنین گفت که بشر تا زمانی به وحی تبلیغی نیازمند بود که خود توانایی دعوت و تعلیم و تبلیغ

---

۱. گفتنی است که محیی‌الدین بن عربی معتقد است نبوتی که با پیامبر اکرم ختم شد، نبوت تشریحی بود و منظور پیامبر از این که فرمود: «لانی بعدی و لارسول» این بود که پیامبر صاحب شریعتی که شریعت او خلاف شریعت من باشد ظهور نخواهد کرد؛ نه آن که هرگز پیامبری نمی‌آید! (ر.ک: *الفتوحات المکیه*، محیی‌الدین بن عربی، ج ۱۱، ص ۲۵۱، ف ۲۴۳).



دین الهی را نداشت. «ظهور علم و عقل، و به عبارت دیگر، رشد و بلوغ انسانیت، خود به خود به وحی تبلیغی خاتمه می‌دهد و علما جانشین چنان انبیا می‌گردند».<sup>۱</sup> و در این دوران امامان معصوم و عالمان تقوا پیشه دین همان وظایف پیامبران تبلیغی را انجام می‌دهند و جلو بدعت‌ها و انحراف‌ها را می‌گیرند. بر اساس تعالیم اسلامی و نبوی، امامانی پاک و معصوم همواره در میان امت اسلامی خواهند بود که هر چند دارای مقام نبوت نیستند اما با عالم غیب در ارتباط بوده، بر حقایق دین الهی آگاهی دارند. اینان پس از پیامبر مسؤلیت بسیار مهم و خطیر تبیین و توضیح احکام الهی و تفسیر آیات و مضامین قرآنی را بر عهده دارند و تا پایان جهان نیز حضور دارند به گونه‌ای که اگر تنها دو نفر بر روی زمین زنده بمانند، یکی از آنان حجت خداوند خواهد بود.

پیامبر اکرم در بیان وظیفه عالمان اسلامی در دوران خاتمیت فرمودند:

اِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالَمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ  
لَعْنَةُ اللَّهِ؛<sup>۲</sup>

هرگاه که بدعت‌ها در میان امت من نمایان شد، وظیفه عالم این است که علم خود را آشکار کرده، جلو بدعت‌ها را بگیرد و کسی که از این کار سر باز زند، لعنت خداوند بر او باد.

۱. ختم نبوت، مرتضی مطهری، ص ۳۶.

۲. الکافی، محمد بن یعقوب الكلینی، ج ۱، کتاب فضل العلم، ص ۱۰۷، باب ۱۹، حدیث ۲.

امیر مؤمنان علی، علیه السلام، نیز دربارهٔ نقش علمای دین می‌فرماید:  
قد نَصَبَ نَفْسَهُ لَللَّهِ سَبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ  
وَارِدٍ عَلَيْهِ وَتَصْيِيرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ. مَصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ،  
كَشَافُ عَشَاوَاتٍ، مِفْتَاحُ مَبْهَمَاتٍ، دَقَّاعُ مَعْضَلَاتٍ، دَلِيلُ  
فُلُواتٍ.<sup>۱</sup>

و خود را در فرمان خدا گذاشت و بر گذاردن برترین وظیفه‌ها  
همت گماشت. چنانکه هر مشکلی که پیش آید، باز نماید و در  
آن نماند، و هر فرعی را به اصل آن باز گرداند. چراغ  
تاریکی‌هاست، راهگشا در تیرگی‌هاست، کلید درهای بسته است،  
و دشواری‌ها را از پیش بردارد، راهنمای گمراهان است و در بیابان  
نادانی‌شان فرو نگذارد.

### ۲-۳-۲. فلسفه ختم نبوت تشریحی: محتوای پیام اسلامی

به عقیدهٔ بنده، راز اصلی ختم نبوت تشریحی پس از ظهور پیامبر اسلام در  
محتوای پیام او نهفته است. با دقت و تأمل در منابع معرفتی اسلام (قرآن،  
سنت و عقل) و گسترهٔ انعطاف‌پذیری و تحقیق‌پذیری آنها به خوبی می‌توان  
راز دوام و جاودانگی تعالیم اسلامی را به دست آورد. به عبارت دیگر، منابع  
معرفتی اسلام هر کدام به نوبهٔ خود رکنی از ارکان خاتمیت اسلام را شکل  
می‌دهند.

---

۱. نهج البلاغه، خ ۸۷، ص ۶۹.

## أ. قرآن

رکن اصلی خاتمیت اسلام، قرآن کریم، یعنی یگانه کتاب وحیانی معصوم و دست نخورده در میان بشریت، است. این کتاب عزیز مانند کتاب تکوینی خداوند (طبیعت)، استعداد پایان‌ناپذیری برای تحقیق و کشف و استنباط دارد. هر اندازه که بینش‌ها و دقت‌های علمی بشر، وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌گردد و تحقیقات و مطالعات بیشتری انجام می‌گیرد و پرده‌های جهل و نادانی بیشتر کنار می‌رود، راز جدیدتری از قرآن به دست می‌آید.<sup>۱</sup> و این اختصاص به حوزه مسائل فقهی و حقوقی ندارد؛ بلکه در همه مسائل اعتقادی، اخلاقی، طبیعی و تاریخی به همین صورت است. خود پیامبر اکرم در این باره می‌فرمودند:

ظاهره انیق و باطنه عمیق، له نجوم و علی نجومه نجوم، لا تحصى  
عجائبه ولا تبلی غرائب؛<sup>۲</sup>

ظاهر قرآن زیبا و باطن آن ژرفا است، آن را حد و نهایی است و فوق آن حد و نهایی دیگر. شگفتی‌های آن پایان نمی‌پذیرد و تازه‌های آن کهنگی نمی‌یابد.

امام صادق، علیه السلام، نیز در پاسخ به سؤال از علت طراوت و تازگی مستمر قرآن، فرمودند:

لانه لم ينزل لزمانٍ دونَ زمانٍ و لا لناسٍ دونَ ناسٍ و لذلك

۱. خاتمیت، مرتضی مطهری، صص ۱۶۰-۱۶۴.

۲. الکافی، محمدبن یعقوب الكلینی، ج ۲، کتاب فضل القرآن، حدیث ۲، ص ۵۶۴.

فقی کلّ زمانٍ جدیدٌ و عند کلّ ناسٍ غصٌّ؛<sup>۱</sup>

این بدان سبب است که برای دوره معین و مردمان خاصی نازل نشده است (بلکه برای همه زمان‌ها و همه مردمان است) از این رو، هر زمانی نو است و برای همه مردمان تازه است.

### ب. سنت و سیره پیامبر و امامان معصوم

قرآن کریم، که رکن اصلی و بنیادین خاتمیت اسلام است، بر عصمت و حجیت سنت و سیره رسول اکرم و گفتار و کردار ائمه اهل بیت، علیهم السلام، و لزوم پیروی از آنان، به عنوان رکن دیگری از خاتمیت تأکید می‌کند: «یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»<sup>۲</sup>. بنا بر این، درست بر خلاف سخن کسانی که مدعی‌اند، اعتقاد به امامت و عصمت ائمه، به معنای نادیده گرفتن پیام خاتمیت است، و خاتمیت را به معنای پایان پذیرفتن حجیت و اعتبار سخن امامان می‌دانند، ما معتقدیم که نادیده گرفتن سنت پیامبر و سخنان امامان معصوم، در حقیقت، به معنای عمل نکردن به دستورات قرآن و نادیده گرفتن پیام خاتمیت است. زیرا قرآن کریم با اتکاء به حجیت سنت پیامبر و حجیت سخن امامان و جانشینان پس از پیامبر (اولی الامر) است که خود را خاتم ادیان و پایان دهنده پیام‌های آسمانی می‌داند و نه بدون

---

۱. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ص ۲۳۹، چاپ سنگی.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

توجه به آنها. حدیث ثقلین که مورد اتفاق همه فرق‌های اسلامی است، رمز جاودانگی و دوام اسلام را در همراهی قرآن و عترت و اهل بیت پیامبر می‌داند:

من در میان شما دو وزنه وزین باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. مادامی که به آن دو تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد. هیچ‌گاه این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا وقتی بر سر حوض [کوثر] بر من وارد می‌گردند.<sup>۱</sup>

امیر مؤمنان، علیه السلام، درباره نقش امامان معصوم در فهم حقایق قرآنی و ضرورت وجود آنان برای تکمیل ارکان خاتمیت و کمال اسلام می‌فرماید:

ذَٰلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ و لَنْ يَنْطِقَ و لَكِنْ اٰخِرُكُمْ عَنْهُ. اِلَّا اِنْ فِيْهِ عِلْمٌ مَّا يَأْتِي، و الْحَدِيثُ عَنِ الْمَاضِي و دَوَاءٌ دَائِكُمْ و نَظْمٌ مَّا بَيْنَكُمْ!<sup>۲</sup>

آن - کتاب خداست - قرآن، از آن بخواهید تا سخن گوید و هرگز سخن نگوید. اما من شما را از آن خبر می‌دهم. بدانید که در قرآن علم آینده هست، و حدیث گذشته، درد شما را درمان است، و راه سامان دادن کارتان در آن است.

۱. برای آشنایی با منابع این حدیث، ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، حسن یوسفیان و احمدحسین شریفی، ص ۳۲۲.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۵۸، ص ۱۵۹.

همان‌طور که در فصل‌های آینده به تفصیل بیشتری خواهد آمد، باید دانست که سفارش قرآن در مورد رجوع به پیامبر و اولوالامر تنها برای فهم و تفسیر احکام الهی و آشنایی با قیده‌ها و تخصیص‌های برخی از احکام مطلق و عام نیست؛ بلکه در عرصه اجرا و مسائل سیاسی و حکومتی و امور نظامی و به طور کلی سایر امور و مسائل اجتماعی نیز هست. یعنی امامت صرفاً منحصر در بعد مرجعیت دینی نیست؛ بلکه در مسائل اجتماعی و سیاسی و حکومتی نیز اهل بیت، امام و رهبر و راهنمایی بشریت‌اند. جامعه اسلامی در زمان حیات پیامبر اکرم در همه ابعاد خود از حضور وحی و شریعت بهره‌مند بود و «اولین شرط کمال و خاتمیت دین تداوم این حضور در زمان‌های پس از رحلت پیامبر است و بقاء عترت در کنار قرآن تأمین‌کننده شرط مذکور است»<sup>۱</sup>.

### ج. عقل و اجتهاد

معرفی عقل به عنوان منبعی از منابع دین در کنار کتاب و سنت و تأکید بر حجیت و محوریت آن و همچنین دعوت به اجتهاد و تفقه در دین، رکن دیگر خاتمیت را محقق کرده است. اهمیت و منزلت عقل در معارف دینی، از امتیازات بی‌نظیر اسلام در مقایسه با سایر ادیان است. تنها در قرآن کریم بیش از سیصد آیه انسان‌ها را به تفکر و تدبر در آیات انفسی و آفاقی خداوند دعوت کرده‌اند.<sup>۲</sup> حجیت و اعتبار عقل از دیدگاه اسلام، نشان‌گر آن

۱. شریعت در آئینه معرفت، عبدالله جوادی آملی، صص ۲۱۴-۲۱۶.

۲. ر.ک: المیزان، محمدحسین طباطبائی، ج ۵، ص ۲۵۵.

است که احکام و تعالیم اسلامی با عقل و فطرت بشری هماهنگی کامل دارد و به همین دلیل هیچ حکمی از احکام اسلامی نیست که متضاد و متعارض با احکام صریح عقل و فطرت پاک انسانی باشد.

بدیهی است که کمال دین به معنای داشتن پاسخ‌های آماده و از پیش طراحی شده برای همه مسائل علمی و عملی نیست؛ بلکه، به معنای ارائه راه‌کارها و ابزارهایی است که با استمداد از آنها بتوان در هر موردی حکم خداوند را به دست آورد و از این رو است که در روزگار غیبت استمرار اجتهاد و ولایت منصوبان اهل بیت ارکان خاتمیت را تکمیل کرده، عدم نقصان شریعت را در همه زمان‌ها و نسبت به همه مسائل تضمین می‌کند. «اجتهاد مستمر، احکام کلی شریعت را نسبت به همه موضوع‌ها، از جمله موضوع‌های تازه و بی‌سابقه تبیین می‌نماید و استمرار ولایت نیاز اجتماعی مسلمین را برآورده می‌سازد.»<sup>۱</sup>

#### د. نقش شخصیت پیامبر در خاتمیت

در تحلیل ختم نبوت به هیچ رو نباید نقش شخصیت پیامبر اکرم را نادیده گرفت. بی‌تردید عظمت شخصیت پیامبر اکرم، مهم‌ترین نقش را در دریافت پیام جاودانه هدایت و سعادت بشر داشته است. و به همین دلیل است که در بیشتر تحلیل‌هایی که عارفان برای ختم نبوت ارائه داده‌اند، بر نقش پیامبر اکرم و اکمیت او در مراتب وجودی تأکید شده است.<sup>۲</sup> بر این اساس،

۱. ر.ک: شریعت در آینه معرفت، عبدالله جوادی آملی، صص ۲۱۷-۲۲۲.

۲. ر.ک: مطلع خصوص الکلم فی معانی فصوص الحکم، داود بن محمود

قیصری، ج ۲، ص ۴۵۵ و گوهر مراد، عبدالرزاق لاهیجی، صص ۳۷۰-۳۷۲.

کسی می‌تواند مدعی و سزاوار مقام خاتم الانبیایی گردد که:  
از نشئه ناسوت و طبیعت گذر کرده و به قلمرو ملکوت و از آنجا  
به جبروت بار یافته باشد و از لوح محفوظ و امّ الکتاب و کتاب  
مبین بهره برده و به خزائن الهی وارد و دو قوس نزول و صعود  
وجود را طی کرده و در مقام او ادنی به لقاء الله نائل گردیده  
باشد. زیرا هر اسوه‌ای به مقدار راهی که پیموده متأسیان خود را  
راه می‌نماید او اسوه‌ای است که با عروج به جایگاه قدس ربوبی  
اشراف شهودی بر عوالم وجودی پیدا کرده و از این طریق  
کامل‌ترین قوانین را برای سلوک بندگان خدای به آنها ابلاغ  
می‌نماید.<sup>۱</sup>

مطابق این دیدگاه کسی می‌تواند پیامبر خاتم باشد که «ختم المراتب  
باسرها»؛ همه مراحل کمالی را طی کرده باشد، و راه نرفته و نقطه کشف  
ناشده‌ای را از نظر وحی باقی نگذاشته باشد.  
بهر این خاتم شده است او که به جود

مثل او نی بود و نی خواهند بود

فی‌المثل، اگر کسی در یکی از شاخه‌های علوم طبیعی همه مسائل را  
کشف کرده باشد، طبیعی است که جایی برای کشفیات جدید و تحقیقات نو  
باقی نمی‌ماند. و هر کشف جدیدی و هر تحقیق نویی، از نوع تکرار  
آزمایش‌های از پیش انجام شده است. درباره معارف و حیاتی و هدایت‌های

---

۱. شریعت در آئینه معرفت، عبدالله جوادی آملی، ص ۲۰۹.



آسمانی نیز با فرض کشف آخرین دستورهای الهی، و ابلاغ کامل‌ترین نسخه‌های هدایت و سعادت جاودانی، دیگر جایی برای کشف جدید و پیامبر جدید باقی نمی‌ماند. به تعبیر عارفان، مکاشفه تامه محمدیه، کامل‌ترین و نهایی‌ترین مکاشفه‌ای است که در توان آدمیان است. و هر مکاشفه‌ای که پس از آن صورت گیرد، از نوع پیمودن راه‌های رفته است. معیار درستی همه مکاشفات دیگر نیز مطابقت با همان مکاشفه تامه حقیقیه است.

### ۲-۳-۳. خاتمیت، تغییر نیازها و مقتضیات زمان

ممکن است گفته شود که با توجه به تغییر نیازمندی‌های بشر در هر دوره و زمانی و با توجه به دگرگونی مقتضیات محیط، اجتماع و زندگی، چگونه می‌توان گفت اسلام برای همه مسائل و مراحل زندگی انسان، حکمی ثابت و لایتغیر دارد؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان از این اندیشه که «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامة و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامة»<sup>۱</sup> دفاع کرد؟

توضیح آن که، انسان به دلیل بهره‌مندی از نیروی تعقل و خلاقیت و تمایل به زندگی بهتر، پیوسته برای رفع نیازمندی‌های اقتصادی، اجتماعی و معنوی خود، به دنبال وسایل جدیدتر و افکار و اندیشه‌های نوتری است.

۱. الکافی، محمد بن یعقوب الكلینی، ج ۱، ص ۵۸، روایت ۱۹، و ر.ک: الوسائل، شیخ

حر العاملی، ج ۲۷، باب ۱۲، ص ۱۶۹، روایت ۳۳۵۱۵ و ج ۲۸، روایت ۳۴۹۰۱.

وابستگی انسان‌ها به یک سلسله نیازمندی‌های مادی و معنوی و تکامل دائمی عوامل و ابزار رفع‌کننده این احتیاجات که به نوبه خود یک سلسله احتیاجات جدیدتری نیز به وجود می‌آورند، سبب می‌شود که مقتضیات محیط و اجتماع و زندگی در هر زمانی تغییر کند و انسان چاره‌ای جز انطباق با آنها ندارد، یعنی نه توانایی مبارزه با مقتضیات زمان را دارد و نه می‌تواند آنها را نادیده بگیرد. با توجه به این مسأله چگونه می‌توان از خاتمیت و جاودانگی قوانین و احکام اسلامی دفاع کرد؟

در میان اندیشمندان و متفکران معاصر، شهید مطهری بیش از دیگران به طرح این پرسش و پاسخ آن همت گماشت و بسیار منطقی و مستدل از عهده پاسخ آن برآمده، چگونگی انطباق قوانین اسلامی را با نیازمندی‌های متغیر آدمی و مقتضیات گوناگون محیطی و اجتماعی تبیین نمود. ما نیز در اینجا گزیده‌ای از نظرات این اندیشمند بزرگ اسلامی را آورده، خوانندگان عزیز را برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب‌های ایشان ارجاع می‌دهیم:<sup>۱</sup>

شهید مطهری ابتدا با تحلیل موضوعاتی چون «تغییر نیازمندی‌های بشر» و «مقتضیات زمان» نشان می‌دهد که نمی‌توان به بهانه این امور جاودانگی برخی قوانین و احکام را منکر شد. چرا که نه همه نیازمندی‌های

---

۱. ر.ک: ختم نبوت، صص ۴۷-۷۶؛ خاتمیت، صص ۱۴۱-۱۸۹؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، صص ۱۸۳-۲۱۳ و صص ۳۵۵-۳۶۹ و همچنین ر.ک: الالهیات، جعفر سبحانی، ج ۳، صص ۵۱۶-۵۲۹.

انسان متغیرند و نه مقتضیات زمان به معنای سلیق و گرایش‌های رایج روز و مدپرستی است و نه اسلام مخالفتی با علم و تمدن و پیشرفت علمی دارد. در مرحله بعد بیان می‌کند که اسلام ضمن طرح اندیشه خاتمیت، چه راه حلی برای انطباق با مقتضیات زمان و رفع نیازمندی‌های متغیر بشر دارد. وی معتقد است احترام به فطرت انسان در اسلام و ارتباط احکام و معارف اسلامی با قوانین فطری انسان و هماهنگی آنها با طبیعت و سرشت جهان، راز و رمز اصلی جاودانگی احکام و معارف اسلامی است.

شهید مطهری برای نشان دادن سازگاری اصول و احکام اسلامی با فطرت و قوانین فطری، علائم و نشانه‌های هفتگانه‌ای را ذکر می‌کند:

۱. پذیرش عقل به عنوان یکی از منابع دین در کنار کتاب و سنت و اجماع؛

۲. جامعیت و وسطیت احکام و قوانین اسلامی، یعنی توجه به همه جوانب مادی و روحی و فردی و اجتماعی انسان در وضع قوانین و بیان معارف دینی؛

۳. پرداختن به اهداف و معانی و روح زندگی بشر و عدم تعصب و تصلب بر شکل و ظاهر و صورت زندگی، به عبارت دیگر، پرهیز از تصادم با مظاهر توسعه علم و تمدن؛

۴. بیان قوانین ثابت و لایتغیر برای احتیاجات ثابت و دائمی بشر و پیش‌بینی قوانین متغیر برای اوضاع و احوال متغیر؛

۵. رابطه علی و معلولی احکام اسلامی با مصالح و مفاسد واقعی و درجه‌بندی احکام با توجه به اهمیت مصالح و مفاسد؛

۶. وجود یک سلسله قواعد کنترل کننده، به نام قواعد حاکمه، در متن مقررات اسلامی؛ مانند قاعده حرج، و قاعده لاضرر؛

۷. و بالاخره اختیاراتی که اسلام به حکومت و حاکم اسلامی در وضع قوانین و مقررات جدید داده است.

اینها همگی از مسائل مهمی است که انطباق اسلام با نیازمندی‌ها و مقتضیات زمان و انعطاف‌پذیری و تحرک احکام و قوانین اسلامی را نشان می‌دهد.

### حاصل سخن

۱. خاتمیت از جمله آموزه‌های ضروری دین اسلام است. آیات و روایات فراوانی بر این حقیقت اسلامی دلالت دارند.
۲. تحلیل اقبال و پیروانش از خاتمیت، تحلیلی ناقص و نادرست است. هرگونه تحلیلی از خاتمیت باید با سایر معارف و آموزه‌های اسلامی، هماهنگ و همسو باشد.
۳. هر چند ممکن است بتوان با بررسی علل تجدید شرایع پیشین تحلیلی معقول از خاتمیت ارائه داد، اما اگر بتوان تحلیلی درونی از این حقیقت اسلامی ارائه داد بهتر از تحلیل‌هایی است که اثبات آنها نیازمند بسیاری از تحقیقات و اسناد تاریخی و مطالعات مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی است.
۴. برای فهم بهتر و دقیق‌تر فلسفه ختم نبوت، باید میان فلسفه ختم نبوت تبلیغی و تشریحی تمایز نهاد. بلوغ عقلی و رشد علمی بشر و وجود امامان معصوم و عالمان ربانی در دوران خاتمیت را می‌توان از ارکان اساسی فلسفه ختم نبوت تبلیغی در اسلام دانست.

۵. به نظر ما، بهترین راه تبیین فلسفه ختم نبوت تشریحی، تحلیل محتوای پیام اسلامی است. ما معتقدیم که راز دوام و جاودانگی تعالیم اسلامی و خاتمیت اسلام در نوع منابع معرفتی آن، یعنی قرآن، سنت و عقل، نهفته است.

۶. بی تردید، هر کسی توانایی دریافت طرح کلی هدایت بشریت تا روز قیامت را ندارد، از این رو در تحلیل ختم نبوت باید به نقش والای شخصیت پیامبر اسلام نیز، توجه داشت.

#### منابع برای مطالعه بیشتر

۱. ختم نبوت؛ مرتضی مطهری، تهران: صدرا، پنجم، ۱۳۶۹.
۲. مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی (وحی و نبوت)؛ مرتضی مطهری، تهران، صدرا، بی تا.
۳. راهنماشناسی؛ محمدتقی مصباح یزدی، قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۶.
۴. شریعت در آینه معرفت؛ عبدالله جوادی آملی، قم: رجا، ۱۳۷۲.
۵. الالهیات؛ جعفر سبحانی، تحقیق حسن محمد مکی العاملی، جلد ۳، المركز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۲ ق.

## فصل دوم: امامت

محمد بن عبدالکریم شهرستانی، از مشهورترین محققان فرقه‌شناسی، جمله‌ای تاریخی در باب اهمیت مسأله امامت در عالم اسلام دارد: «بزرگ‌ترین اختلاف در امت اسلامی بر سر مسأله امامت پدید آمده و شمشیری که در طول تاریخ اسلامی بر این مسأله فرود آمده، بر هیچ اصل و آموزه دینی دیگری فرود نیامده است».<sup>۱</sup> همه اسلام‌شناسان به خوبی می‌دانند که یکی از مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین آموزه‌های اسلامی، مسأله «امامت» و جانشینی پس از پیامبر اسلام است. با آن که همه گروه‌های اسلامی اصل امامت را به منزله آموزه‌ای دینی پذیرفته‌اند؛ اما در میزان اهمیت و جایگاهی که در مجموعه باورهای دینی و اسلامی برای این بحث قائل‌اند، اختلاف نظر جدی با یکدیگر دارند. اکثر عالمان اهل سنت، آن را به مثابه فرعی از فروعات فقهی تلقی کرده‌اند.<sup>۲</sup> در حالی که شیعیان، امامت را جزء اصول اعتقادی دین می‌دانند.<sup>۳</sup> برخی، این

۱. الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ج ۱، ص ۳۰.

۲. شرح المواقف، سید شریف جرجانی، ج ۸، ص ۳۴۴؛ الاقتصاد فی الاعتقاد،

ابوحامد غزالی، ص ۲۵۳ و شرح المقاصد، سعدالدین تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۲.

۳. ر.ک: گوهر مراد، عبدالرزاق فیاض لاهیجی، ص ۴۶۷؛ الالهیات علی هدی الکتاب

و السنه، جعفر سبحانی، ج ۴، صص ۹-۱۲.

بحث را خاستگاه تعصب و جنگ‌افروزی دانسته، روی‌گردانی از آن را بهتر از پرداختن به آن پنداشته‌اند؛<sup>۱</sup> در حالی که عده‌ای دیگر آن را از جمله اصول بنیادین دین و به منزله روح همه معارف اسلامی دانسته‌اند؛ به گونه‌ای که بدون اعتقاد به امامت، دینداری را چیزی جز صورتی بی‌روح نمی‌دانند.

ما در این فصل بی آن که بخواهیم به نزاع‌های فرقه‌ای دامن بزنیم، می‌کوشیم تا با تکیه بر براهین عقلی و حقایق دینی و با رعایت سادگی و اختصار، به تبیین ضرورت وجود امام و توضیح شؤون امامت پردازیم. اما پیش از هر چیز لازم است در باب مفهوم‌شناسی واژه امامت و امام بحث کنیم.

## ۱. معنانشناسی امام و امامت

### ۱-۱. معنای لغوی

«امامت» واژه‌ای عربی است که به معنای پیشوایی و رهبری به کار می‌رود. «امام» یعنی پیشوا و کسی که دیگران از گفتار، کردار و نوشتار او پیروی می‌کنند؛ اعم از این که بر حق باشد یا بر باطل؛<sup>۲</sup>

أُمَّ الْقَوْمِ وَ أُمَّ بَيْتِهِمْ: تَقَدَّمَ هُمْ؛ وَ هِيَ الْإِمَامَةُ وَ الْإِمَامُ كُلُّ مَنْ أَيْتَمَّ  
بِهِ قَوْمٌ كَانُوا عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ أَوْ كَانُوا ضَالِّينَ؛

قوم را امامت کرد و بر قوم امامت کرد، یعنی از آنها پیش افتاد؛ و

امامت به همین معنا است و امام کسی است که گروهی به او اقتدا

کنند؛ اعم از این که در راه هدایت باشند یا گمراهی.

۱. الاقتصاد فی الاعتقاد، محمد غزالی، ص ۲۵۳.

۲. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص ۸۷ (واژه ام).

بنا بر این، واژه «امام» و «امامت» به خودی خود واژه‌های مقدس و دارای بار ارزشی مثبت نیست. پیشوا یعنی کسی که پیشرو و پیش‌قدم است و عده‌ای نیز دنباله‌رو او هستند، اعم از آن که، آن پیشوا بر سبیل حق باشد و عادل، یا بر طریق باطل باشد و ظالم. قرآن کریم نیز این واژه را هم در معنای ارزشی مثبت به کار برده است (مثل آن جا که درباره برخی از پیامبران می‌فرماید: *وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا*<sup>۱</sup> و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند. یا خطاب به ابراهیم خلیل می‌گوید: *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا*<sup>۲</sup> من تو را پیشوای مردم قرار دادم)، و هم در معنای ارزشی منفی (مانند جایی که درباره فرعون و فرعونیان می‌فرماید: *وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ*<sup>۳</sup> و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به سوی آتش فرامی‌خوانند).

## ۱-۲. معنای اصطلاحی امامت

### أ. در اصطلاح اهل سنت

سید شریف جرجانی، از متکلمان برجسته اهل سنت، در تعریف امامت می‌گوید: «امامت، مقام شخصی است که ریاست عام دین و دنیا را دارد»<sup>۴</sup>. عضدالدین ایجی، یکی دیگر از متکلمان معروف اهل سنت، در این باره

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳. سوره قصص، آیه ۴۱.

۴. التعريفات، سید شریف جرجانی، ص ۱۶.



می‌گوید: «امامت، جانشینی پیامبر در اقامهٔ دین و حفظ حوزهٔ شریعت است که پیروی از او بر همهٔ امت واجب است».<sup>۱</sup> *فصل بن روزبهان*، در تعریف امامت می‌گوید: «جانشینی پیامبر در برپاداشتن دین و حفظ آیین».<sup>۲</sup> *ابن خلدون*، امامت را این‌گونه تعریف می‌کند: «جانشینی پیامبر در حفظ دین و سیاست دنیا».<sup>۳</sup> *در القاموس الفقهی*، امامت به این صورت تعریف شده است: «امامت کبرا در نظر علمای حنفی، استحقاق تصرف عام بر خلق و ریاست دین و دنیا به جانشینی از پیامبر است».<sup>۴</sup>

#### ب. در اصطلاح امامیه

سید مرتضی، در تعریف امامت می‌نویسد: «الامامةُ ریاسةُ عامةٌ فی الدینِ بالاصالةِ لا بالنیابةِ عمَّن هو فی دار التکلیف»؛<sup>۵</sup> امامت، ریاست عام دینی است که شخص از ناحیهٔ خدای متعال، نه به نیابت از مکلفان، آن را دارا می‌شود». و علامه حلی در این باره می‌گوید: «امام کسی است که از سوی خدای تعالی، ریاست عام دین و دنیا را در دنیا دارا شده است».<sup>۶</sup>

۱. *المواقف*، ج ۸، ص ۳۴۵.

۲. ر.ک: *دلائل الصدق*، محمدحسین مظفر، ج ۲، ص ۸.

۳. مقدمه، ابن خلدون، ص ۱۹۱.

۴. *القاموس الفقهی*، ابوحیب سعدی، ص ۲۴.

۵. *رسائل الشریف المرتضی*، سید مرتضی، ج ۲، ص ۲۶۴.

۶. *الالفین فی امامة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب*، علامه حلی، ص ۱۲.

### ۱-۳ جمع بندی

همانطور که مشاهده می‌شود، تعریف شیعه و سنی از امامت، در ظاهر، بسیار به یکدیگر نزدیک است. اما اگر نیک بنگریم، و سخنان این دو گروه را در این مورد بیش‌تر بررسی نماییم، خواهیم دید که امامت در دیدگاه سنی و شیعه، تفاوت ماهوی دارد. توضیح آن‌که: اهل سنت، آنجا که از ویژگی‌ها و شرایط امام سخن می‌گویند، تصریح می‌کنند که امام، مانند امیر و حکمران است. و لازم نیست که به همه ابعاد دین و تدبیر امور مسلمانان آگاهی کامل داشته باشد، و هیچ لزومی ندارد که معصوم یا بهره‌مند از علوم غیبی و خدادادی باشد. از این رو، بسیاری از علمای اهل سنت تنها اوصافی مانند، عدالت، اجتهاد در اصول و فروع دین، تدبیر، شجاعت، سلامت جسمی و امثال آن را به منزله شرایط لازم برای تصدی مقام امامت دانسته‌اند.<sup>۱</sup> گو این که برخی از بزرگان اهل سنت، فسق و ظلم و بی‌اعتنائی به دین را باعث خلع امام از مقام امامت نمی‌دانند.<sup>۲</sup>

قاضی عبدالجبار، در بحث علم امام تصریح می‌کند که لازم نیست امام نیز، مانند پیامبر، به همه ابعاد دین الهی آگاهی داشته باشد؛ «زیرا ما دین و شریعت خود را از او نمی‌آموزیم! امام شأنی خاص دارد و حال او مانند حال

۱. *الاقتصاد فی الاعتقاد*، محمد غزالی، صص ۲۵۶-۲۵۷؛ مقدمه، ابن خلدون، ص ۱۹۳؛

*الاحکام السلطانیة*، ابی‌یعلی الفراء، صص ۲۱-۲۲ و *شرح العقائد النسفیة*،

سعدالدین تفتازانی، ص ۱۰۹.

۲. *الاحکام السلطانیة*، ابی‌یعلی الفراء، ص ۲۲ و *شرح العقائد النسفیة*، سعدالدین

تفتازانی، صص ۱۰۰-۱۰۱.

امیران و حاکمان است»<sup>۱</sup>. ایشان در باب ضرورت وجود امام می‌گویند:  
 مردم صرفاً برای اجرای احکام شرعی، مانند اقامه حدود و حفظ  
 مرزهای مملکت اسلامی و تجهیز لشکر و جنگ با دشمنان و  
 احراز عدالت شهود و امکان آن، به وجود امام نیاز دارند.<sup>۲</sup>  
 وی همچنین در پاسخ این پرسش که آیا امام باید در باطن و ظاهر  
 عادل بوده، در همه حالاتش از گناه منزّه باشد، می‌گوید:  
 تفاوت پیامبر و امام در همین است که این امور برای پیامبر لازم  
 است، اما برای امام ضرورتی ندارند. و در مورد امام ثابت شده است  
 که او در این جهت مانند امیر و حاکم است.<sup>۳</sup>  
 بنا بر این، به روشنی دانسته می‌شود که از دیدگاه اهل سنت، مردم  
 در یادگیری دین، هیچ نیازی به امام ندارند، و امام نیز در این جهت،  
 همانند خود آنان است. به تعبیر دیگر، از دیدگاه اهل سنت، امام در  
 حقیقت رهبر دینی مردم نیست؛ او فقط مجری حدود و احکام دینی  
 است و نه بیان کننده و مفسر حقایق دینی. علامه امینی، پس از نقل  
 سخنان عالمان اهل سنت در این موضوع، در جمع‌بندی دیدگاه اهل  
 سنت، می‌نویسد:

امامت در نزد اهل سنت چیزی بیش از ریاست عام برای تدبیر

۱. المغنی فی الامامة، قاضی عبدالجبار اسدآبادی، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۱.

۲. شرح الاصول الخمسه، قاضی عبدالجبار اسدآبادی، ص ۵۰۹.

۳. المغنی فی الامامة، ج ۱، ص ۲۰۳.

لشکریان و حفظ مرزها و رد مظالم و کمک به مظلوم و اقامه حدود و تقسیم غنائم میان مسلمانان و همکاری با آنان در حج و جنگ نیست. در امامت، علمی افزون بر علم رعیت شرط نیست ... و امام، با فسق و ستم و کارهای خلاف از امامت ساقط نمی‌شود و پیروی از او بر امت واجب است؛ اعم از این که فردی نیکوکار باشند یا فاجر، و مخالفت با او و قیام بر ضد او و نزاع در امر امامت او، بر هیچ کس جایز نیست.<sup>۱</sup>

روشن است که لازمه این دیدگاه درباره امامت آن است که امام برای تصدی مقام امامت هیچ نیازی به نصب و نصّ الهی ندارد؛ بلکه ممکن است از راه رأی و انتخاب مردم، یا حتی از راه قهر و غلبه و امثال آن، این مسند را به دست گیرد.

در مقابل، شیعیان، امام را رهبر دینی و مرجع مردم در همه مسائل مربوط به دین و دنیا می‌دانند؛ بلکه امام، در دیدگاه امامیه، نه تنها حجت و مرجع انسان‌ها، در همه امور دنیوی و اخروی است؛ بلکه حجت الهی بر همه آفریدگان به حساب می‌آید و پیروی او نه تنها بر همه انسان‌ها واجب است، که ولایت و حکومتش در سراسر گیتی گسترده است. امام، وظایفی دارد که یکی از شعبه‌ها و ابعاد آن حکومت بر مردم و سیاست امور دنیوی‌شان است. به طور خلاصه، باید گفت که امامت در دیدگاه شیعی به معنای استمرار وظایف نبوت، جز در مسأله وحی،

---

۱. الغدیر، علامه امینی، ج ۷، صص ۱۹۷-۱۹۸.

است.<sup>۱</sup> طبیعتاً، ریاست دینی و دنیوی نیز لازمه این مقام و یکی از شؤون آن است.

## ۲. امامت، اصلی اعتقادی

همانطور که پیشتر اشاره کردیم، شیعیان، بر خلاف قاطبه اهل سنت، امامت را جزء اصول و پایه‌های اساسی دین می‌دانند و نه از زمره فروع فقهی. توضیح آن که، اولاً، مبحث امامت، مسأله‌ای کلامی است و نه فقهی (هر چند مانند بسیاری از مسائل کلامی دارای ابعاد فقهی نیز هست)؛ زیرا همان طور که تعیین پیامبر از سوی خداوند است، تعیین امام نیز از سوی او است؛ چرا که شناخت انسان کامل و معصوم، تنها در حیطة علم و قدرت الهی است و انسان‌ها، به خودی خود، توانایی شناخت معصومان را ندارند؛ ثانیاً، مسأله امامت جزء اصول اعتقادی دین است نه فروع اعتقادی؛ زیرا امامت در تفکر شیعی استمرار همه وظایف و شؤون نبوت است، جز در مسأله وحی، و همان گونه که نبوت از جمله اصول و پایه‌های دین است، امامت نیز چنین حکمی دارد. البته اگر امامت صرفاً به معنای رهبری و زعامت سیاسی و اجتماعی باشد، ممکن است بتوان آن را جزء فروع فقهی به حساب آورد؛ اما، همچنان که بعداً خواهیم گفت، رهبری سیاسی صرفاً بخش بسیار کوچکی از وظایف و شؤون امامت است. افزون بر این، دلایل دیگری نیز می‌توان اقامه کرد که نشان می‌دهد مسأله امامت جزء اصول اعتقادی است:

۱. الالهیات، جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۲۶.

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا  
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ<sup>۱</sup>

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگار بر تو نازل شده، ابلاغ کن و  
اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای.

این آیه تصریح می‌کند که اگر امامت نباشد، چیزی از وظایف رسالت انجام  
نگرفته است. امامت ثمره رسالت و عامل بقا و تداوم خدمات و برکات آن  
است. همچنین روایاتی که مرگ بدون شناخت امام را مرگ جاهلی معرفی  
می‌کنند،<sup>۲</sup> نشان می‌دهند که تحقق دینداری متوقف بر امام‌شناسی است.

### ۳. ضرورت امامت

از آن جا که امامت را به استمرار وظایف نبوت معنا کردیم، مناسب است  
برای فهم ضرورت وجود امام در دوران خاتمیت، ابتدا به وظایف و شؤون  
پیامبر خاتم اشاره‌ای داشته باشیم و سپس ضرورت استمرار این شؤون و  
بالتبع ضرورت وجود امام را نشان دهیم.

#### ۳-۱. وظایف پیامبر خاتم

بدون تردید پیامبر اکرم در مدت بیست و سه سال نبوت خویش وظایف و

---

۱. سوره مائده، آیه ۶۷

۲. ر.ک: بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۳۱۶ و ج ۸، صفحات ۱۲، ۳۶۲ و ۳۶۸ و

ج ۱۰، صفحات ۳۵۳ و ۳۶۱.

شؤون مختلفی را در قبال جامعه اسلامی بر عهده داشتند<sup>۱</sup> که اصول و کلیات آنها عبارتند از:

- ا. دریافت و ابلاغ وحی یا پیام هدایت آدمیان؛
- ب. تفسیر وحی الهی و تشریح اهداف و مقاصد آن برای مردمان؛
- ج. بیان احکام موضوعات جدید؛
- د. رد شبهات اعتقادی؛
- ه. محافظت از دین و جلوگیری از وقوع تحریف در آن؛
- و. قضاوت و تطبیق و اجرای قوانین کلی الهی؛
- ز. حکومت و ریاست بر عامه مردم در همه مسائل اجتماعی.

### ۳-۲. استمرار وظایف پیامبر

بدون تردید، پس از ارتحال رسول خدا وحی آسمانی منقطع شد و با توجه به مسأله خاتمیت، دیگر هیچ سخن و پیامی و حیاتی از ناحیه خداوند برای هدایت بشر فرستاده نخواهد شد. همان طور که امام علی، علیه السلام، در هنگام رحلت پیامبر فرمود:

لقد انقطع بموتك ما لم ينقطع بموت غيرك من النبوة و الانباء و اخبار السماء؛<sup>۲</sup>

با مرگ تو رشته‌ای برید که در مرگ جز تو - کسی چنان ندید - پایان یافتن دعوت پیامبران و بریدن خبرهای آسمان.

۱. ر.ک: *الالهيات*، جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۲۶.

۲. *نهج البلاغه*، ترجمه جعفر شهیدی، خ ۲۳۵، ص ۲۶۶.

اما شؤون و وظایف دیگر آن حضرت چه وضعیتی داشتند؟ آیا شارع مقدس در متن دین برای جبران آنها تدبیری اندیشیده است، یا آنها را به خود امت واگذارده است؟ یا آن که شخص خاصی را برای جانشینی پیامبر در این امور معرفی کرده است؟ در این باره سه احتمال وجود دارد:

الف) خداوند متعال برای جبران این امور و پر کردن این خلأها، هیچ چاره‌ای نیاندیشیده و در این زمینه هیچ سخنی نگفته باشد؛

ب) امت اسلامی به موجب بهره‌مندی از تعلیم و تربیت پیامبر اکرم، به حد و مرتبه‌ای از رشد رسیده باشد که خود صلاحیت جبران این کمبودها را داشته، نیازی به نصب جانشین از ناحیه خداوند نباشد؛

ج) پیامبر اسلام موظف بوده است همه معارف و علوم را که از ناحیه خداوند دریافته بود و همه احکامی را که امت اسلامی در آینده با آن روبه‌رو می‌شدند، به شخص معینی که از ناحیه خداوند منصوب شده است، منتقل سازد تا پس از پیامبر اکرم وظیفه استمرار آن وظایف خاص را بر عهده داشته باشد.

نادرستی احتمال نخست با اندک توجهی روشن می‌شود؛ زیرا این امر با هدف بعثت پیامبران منافات دارد و نقض غرض به حساب می‌آید؛ چگونه ممکن است خدایی که توسط پیامبر اکرم جزئی‌ترین امور را برای بشر بیان کرده و احکام و وظایف مردمان را در همه مسائل ریز و درشت زندگی ارائه داده است، هیچ فکر و اندیشه‌ای برای ادامه این راه نکرده و کار خود و زحمات همه پیامبران را ابر و ناقص رها کرده باشد؟ از این رو، امر دایر است میان یکی از دو احتمال دیگر.



گروهی گمان کرده‌اند که امت اسلامی پس از پیامبر، از راهنما و رهبر الهی بی‌نیاز است و خود توانایی جبران کمبودها و انجام وظایف پیامبر خاتم را دارد. اما حقیقت این است که اگر اندکی در تاریخ دوران پس از پیامبر مطالعه داشته باشیم، متوجه خواهیم شد که امت اسلامی به هیچ وجه توانایی عهده‌داری این وظایف را نداشته است. مثلاً، در مسأله تفسیر قرآن و توضیح آیات الهی، اختلافات بنیادین فراوانی در میان مفسران اسلامی وجود دارد که خود، شاهدهی است بر عدم توانایی و شایستگی امت در این زمینه.

برای نمونه، می‌توان به اختلافاتی اشاره کرد که در نحوه وضو گرفتن، میان فرقه‌های مسلمان رخ داده، یا نظریه‌های مختلفی که در تفسیر آیه سی و هشتم سوره مائده «و السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما» پدید آمده است. عده‌ای از مسلمانان (خوارج) موضع قطع دست سارق را منکب (محل اتصال بازو و کتف) دانسته و برخی دیگر (ابوحنیفه، مالک و شافعی)، موضع قطع را از مچ دست پنداشته‌اند. در این میان، امامیه معتقد است که تنها چهار انگشت دست باید قطع گردد.<sup>۱</sup> مسلم است که همه این نظریات نمی‌توانند مطابق با واقع باشند؛ بلکه نظریه حق، بیش از یکی نیست. این تفاوت آشکار و گمراه کننده در تفسیر یک آیه، بیانگر آن است که مسلمانان به خودی خود توانایی تفسیر و تبیین مقصود وحی و سنت پیامبر اکرم را نداشته و لذا نیازمند وجود مفسر یا مفسرانی الهی و معصوم هستند که سخن آنان در این زمینه مورد تأیید خدای متعال باشد.

۱. الخلاف فی الفقه، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۴۶۹ (کتاب السرقة، مسأله ۳۱).

ممکن است گفته شود که خود این اختلافات در مجموع دارای برکت است و از لوازم واگذاری امور به مردم است. و نباید از آنها ترس و هراسی به دل راه داد! چرا که واگذاری امور به خود مردم آنقدر ارزش دارد که چنین اختلافاتی در برابر آن چندان ارزشی نداشته باشد! در پاسخ می‌گوییم اگر چنین است و اگر این گونه اختلافات مرضی خداوند بوده و از اهداف پایانی تشریح و بعثت پیامبران بوده است، پس چرا از همان ابتدا چنین مسائلی به خود مردم واگذار نشد؟ و اصولاً چرا پیامبران برای بشر برانگیخته شدند و با رنج‌ها و زحمتهای فراوان کوشیدند تا پیام الهی را بدون کم و کاست به مردمان ابلاغ کنند؟ آیا بهتر نبود که از همان ابتدا مردم را به خود واگذار می‌کردند تا خودشان مسیر را با آزمون و خطا بیمایند؟ برخلاف این پندار، واگذاردن چنین اموری به خود مردم، به معنای ارج نهادن به آنان نیست؛ بلکه به معنای رها کردن آنان و اهمیت ندادن به سعادت و شقاوت آنان است. و خداوند حکیم و رؤوف را نشاید که بندگان و مخلوقات خود را در بیابان جهل و نادانی رها سازد؛ و اموری را به آنان واگذار سازد که انجام آنها و حلّ و فصل آنها از حدود توانایی‌شان خارج است.

برای اثبات عدم صلاحیت امت اسلامی در جلوگیری از وقوع تحریف در دین اسلام، کافی است به چگونگی تدوین کتاب‌های روایی و مجامع حدیثی بنگریم و ببینیم که علی‌رغم تحمل زحمات طاقت‌فرسایی از سوی محدثان برای جداسازی احادیث صحیح از سقیم، باز هم نتوانسته‌اند که به طور کامل سخنان واقعی پیامبر را از احادیث ساختگی و مجعول جدا سازند.

به عنوان مثال، *ابوداود* در کتاب *سنن خویش*، چهار هزار و هشتصد حدیث را از بین پانصد هزار حدیث جمع‌آوری کرده و بقیه را به دلیل جعلی بودن کنار زده است. و یا بخاری نیز احادیث کتاب صحیح خود را که مشتمل بر دو هزار و هفتصد و شصت و یک حدیث غیر تکراری است، از میان ششصد هزار حدیث انتخاب کرده و بقیه را جعلی و ساختگی دانسته است. همچنین اند سایر مؤلفان مجامع روایی اهل سنت.<sup>۱</sup> البته حتی در میان همین احادیثی که به زعم اصحاب صحاح و مسانید، احادیث صحیح و مسند تلقی شده‌اند، احادیثی وجود دارد که با عقل سلیم و تعالیم صریح قرآنی در تعارض و تضادند.

بنا بر این، باید در میان اصحاب پیامبر اکرم، انسان یا انسان‌هایی باشند که اسلام را به صورت کامل از آن حضرت فرا گرفته، پس از ایشان وظیفه توضیح و تبیین احکام دین را بر عهده داشته باشند. بدون وجود چنین اشخاصی که برخوردار از ضمانتی الهی در تبیین معصومانۀ دین باشند، سخن از دسترسی مردم به دین کامل الهی نمی‌توان به میان آورد و غرض از بعثت تحقق نخواهد یافت.<sup>۲</sup> روشن است چنین فردی که از جانب خداوند مأمور استمرار وظایف نبوت است، از هر کس دیگری به ریاست و زعامت سیاسی مردم سزاوارتر و شایسته‌تر است و با وجود او، سخن از امامت دیگران گفتن، نابخردانه خواهد بود.

۱. ر.ک: *الغدیر*، علامه امینی، ج ۵، صص ۲۹۲-۲۹۳.

۲. ر.ک: *شیعه در اسلام*، محمدحسین طباطبائی، ص ۱۰۹ و *امامت و رهبری*،

مرتضی مطهری، صص ۵۰-۵۷.

#### ۴. شؤون امامت

با نگاهی به آیات و روایات در زمینه امامت دانسته می‌شود که امامت در اسلام مراتب و شؤون مختلفی دارد که غفلت از آنها موجب بدفهمی و مغالطه خواهد شد. از این رو در این مقام به توضیح شؤون امامت می‌پردازیم.<sup>۱</sup>

#### ۴-۱. زعامت سیاسی

یکی از مراتب و شؤون امامت، رهبری سیاسی و زعامت اجتماعی است. همه انسان‌های عاقل می‌پذیرند که هر جامعه‌ای نیازمند رهبر و پیشوا است: لا یدل للناس من امیر برّ او فاجر. فقدان حکومت و قانون در یک جامعه، ثمره‌ای جز هرج و مرج و در نتیجه فروپاشی نظم و ساختار اجتماعی در پی نخواهد داشت. جامعه اسلامی نیز مانند هر جامعه دیگری، پس از رحلت پیامبر اکرم نیازمند رهبر و زعیم بود؛ اما سخن در این است که آیا پیامبر اکرم در مقام رابط وحی و بنیان‌گذار جامعه اسلامی، شخص خاصی را برای رهبری جامعه در نظر داشته و به مردم معرفی کرده است یا نه؟ این‌جا است که بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین اختلاف در جامعه اسلامی پدید می‌آید. گروهی از مسلمانان اهل سنت مدعی شدند که پیامبر اکرم درباره رهبری پس از خود هیچ سخنی نگفت و برای نحوه اداره جامعه نوپای اسلامی هیچ فکری نکرد. در مقابل، شیعیان با استناد به آیات قرآن،

---

۱. گوهر مراد، عبدالرزاق فیاض لاهیجی، صص ۴۶۰-۴۶۱.

احادیث مورد اتفاق همهٔ مسلمانان و حقایق تاریخی انکارناپذیر، مدعی‌اند که پیامبر اکرم از نخستین روزهای اعلان عمومی دعوت خود تا واپسین لحظات عمر مبارکشان، پیوسته مسألهٔ رهبری پس از خود را گوشزد می‌کرد و از ناحیهٔ خداوند مأموریت داشت که علی بن ابی‌طالب را به عنوان نخستین جانشین پس از خود به مردم معرفی کند و در این باره از آنان بیعت بگیرد.

محمدحسین هیکل، نویسنده نامدار مصری، در چاپ نخست کتاب بسیار مشهور خود، حیات محمد، ماجرای یوم‌الدار را از کتاب‌های معتبر اهل سنت نقل کرده؛ ماجرای که در نخستین روزهای اعلان عمومی دعوت پیامبر رخ داد و پیامبر اکرم در جمع بزرگان مکه، امیرمؤمنان را به عنوان «ولی»، «خلیفه» و «امیر» پس از خود معرفی کرد. اما برخی از اهل سنت این کار محققانهٔ هیکل را برنتافتند و او را تحت فشارهای شدید تبلیغاتی قرار دادند تا بخش‌هایی از کتاب خود را که نص در امامت و خلافت و ریاست امیرمؤمنان بود، حذف کند. البته وی در ابتدا مقاومت کرد و با انتشار مقالاتی در برخی از مجلات علمی به پاسخ‌گویی پرداخت؛ اما متأسفانه، در نهایت، تسلیم تهدیدها و تطمیع‌ها شد و در چاپ‌های بعدی کتاب خود، آن بخش‌ها را حذف کرد؛ بی‌آن که لااقل در پاورقی یا مقدمهٔ کتاب به این رفتار غیر محققانه اشاره‌ای داشته باشد.<sup>۱</sup>

کوتاه سخن آن که، این مرتبه از امامت، یعنی زعامت سیاسی و رهبری

۱. ر.ک: اعیان الشیعه، محسن امین، ج ۱، ص ۳۶۳.

اجتماعی مسلمانان پس از پیامبر اکرم، فی الجمله مورد پذیرش همه مسلمانان است و اختلاف آنان نه در اصل امامت بلکه در نحوه تعیین امام و شرایط لازم برای تصدی این مقام است.

#### ۲-۴. مرجعیت دینی

یکی دیگر از شؤون امامت که مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظیفه اجتماعی و دینی امام نیز به شمار می‌رود، مرجعیت دینی و تبیین و تفسیر وحی است. امامت در این مرتبه «نوعی کارشناسی اسلام» است؛ البته کارشناسی که علم آن از ناحیه خداوند افاضه می‌شود. بر این اساس، امام کسی است که علمش را از راهی غیرعادی از پیامبر اکرم گرفته است، و در تبیین و تفسیر وحی نیز از خطا و اشتباه مصون است. این شأن از امامت، از اعتقادات اصیل و بنیادین شیعه است، و اصولاً فلسفه امامت، اولاً و بالذات، همین است؛ هر چند ثانیاً و بالعرض مسأله حکومت و رهبری سیاسی نیز مطرح می‌شود؛ زیرا با وجود چنین شخصیتی جایی برای حکومت و ریاست دیگران باقی نمی‌ماند.

هر چند در بحث ضرورت وجود امام به این مسأله اشاره‌ای داشتیم، اما برای فهم دقیق‌تر این شأن امامت، توضیح مختصری ضروری می‌نماید. همان‌طور که در فصل نخست بیان شد، خاتمیت دین اسلام از ضروریات بوده، هیچ مسلمانی در آن تردید ندارد. بنا بر این، اسلام می‌باید جامع همه شؤون و ابعاد گوناگون زندگی بشر باشد؛ و همه آن‌چه در تحقق سعادت دنیوی و اخروی انسان تا روز قیامت مورد نیاز است، تأمین کند؛ اما آیا در

ایام رسالت، برای شخص پیامبر اکرم چنین فرصت و موقعیت زمانی و فرهنگی به وجود آمد تا اسلام را به طور کامل به همه مردم برساند؟ و آیا اصولاً با توجه به رشد روز افزون زندگی بشر و تحولات بی‌پایان آن امکان داشت که پیامبر اکرم جزئیات همه احکام و مسائل مورد ابتلای بشر را تا روز قیامت، در آن زمان کوتاه و با آن همه مشکلات بیان کند؟

اعتراف باید کرد که چنین کاری اولاً، ممکن نبود؛ زیرا به هیچ وجه بشر آن روز توانایی درک احکام و معارفی را نداشت که زمینه و کاربردشان قرن‌ها بعد پدید می‌آمد؛ ثانیاً، بر فرض که چنین کاری ممکن باشد، با توجه به آن همه مشکلات و موانعی که بر سر راه دعوت پیامبر وجود داشت، چنین فرصت و موقعیتی هرگز برای آن حضرت فراهم نیامد. از طرف دیگر، ما بر این باوریم که پیامبر اکرم دین خدا را به صورت کامل، بدون هیچ گونه افزایش یا کاهش، ابلاغ نموده است. قرآن کریم نیز در این باره می‌فرماید:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ  
الْإِسْلَامَ دِينًا<sup>۱</sup>

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را [در مقام] دین برای شما پسندیدم.

از این جا به وجود کسانی پی می‌بریم که می‌توانند دین الهی را به گونه‌ای کامل دریافت کنند و از هر باب علوم نبوی هزار باب دیگر را بگشایند. اینان که همان امامان معصومانند، معارف الهی را به تدریج در

اختیار جامعه اسلامی می‌گذارند و مرجعیت دینی مسلمانان را بر عهده می‌گیرند. و همانطور که در فصل پیشین به تفصیل بیان کردیم، یکی از مهم‌ترین عوامل و عناصر اکمال و اتمام دین و خاتمیت اسلام، وجود امامانی است که نقش پیامبران تبلیغی گذشته را ایفا می‌کنند. از این رو در شأن نزول آیه اکمال گفته‌اند، با تعیین جانشین پیامبر و نصب مرجع دینی و دنیوی مردم، یعنی علی بن ابی‌طالب، بود که دین اسلام به صورت دینی کامل و جامع معرفی شد.

#### ۳-۴. ولایت معنوی

سومین مرتبه و شأن امامت در اعتقاد شیعی، به ولایت معنوی و باطنی امامان باز می‌گردد. اعتقاد به امامت در نزد شیعیان، یعنی اعتقاد به وجود انسان کاملی که «حامل معنویت کلی انسانیت» و قطب و محور عالم امکان است. بر این اساس، هیچ زمانی ممکن نیست که زمین از حجت حق و وجود انسان کامل خالی باشد؛ چرا که به تعبیر روایات، «لولا الحجة لساخت الارض باهلها»<sup>۱</sup> اگر حجت خدا و انسان کامل وجود نداشته باشد، زمین، ساکنان خود را می‌بلعد». به اعتقاد شیعیان، به یمن وجود امام، عالم امکان بر پا است. این اعتقادات به خوبی در روایات، زیارت‌نامه‌ها و ادعیه نمایان است. زیارت جامعه کبیره نمونه‌ای از ابعاد مختلف ولایت باطنی و معنوی امامان را به نمایش می‌گذارد.

---

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۳، ص ۲۹.



برخی از مستشرقان و به پیروی آنان عده‌ای از نویسندگان داخلی<sup>۱</sup> کوشیده‌اند تا اعتقاد شیعیان را به ولایت باطنی امامان، هم‌چون باورهای صوفیان درباره اولیای خود معرفی کنند؛ اما هم‌چنان که از مطالب بالا به دست می‌آید اگر بنا باشد ریشه‌ای برای این تفکر بیابیم باید آن را در باورها و آموزه‌های شیعی جست‌وجو کنیم و این صوفیان و عارفان اهل سنت هستند که این آموزه را از شیعیان اقتباس کرده‌اند و نه بر عکس؛ زیرا مسأله اعتقاد به ولی خدا و حجت الهی از زمانی در میان شیعیان مطرح بوده است که هنوز تصوف شکل نگرفته بود، یا دست کم، چنین مسائلی در میان آنان وجود نداشت.

با توجه به مراتب و شؤون گوناگون امامت در اعتقاد شیعی، دانسته می‌شود که مسأله حکومت پس از پیامبر اسلام، تنها یک شأن از شؤون مختلف امامت است و این گمان باطلی است که بگوییم تئوری امامت در شیعه صرفاً ناظر به نحوه حکومت و اداره جامعه اسلامی پس از پیامبر اکرم است؛ چه بعضی چنین پنداشته‌اند که نظریه امامت، در ابتدا صرفاً نظریه‌ای در باب حکومت و رهبری سیاسی بوده است؛ به این صورت که شیعیان با تمسک به تئوری امامت به ادامه رهبری کاریزماتیک پیامبر فتوا دادند و اهل سنت با رد این نظریه، به شیوه‌های سنتی یا عقلایی و دموکراتیک روی آوردند.<sup>۲</sup> همان گونه که پیش‌تر اشاره کردیم اگر مسأله صرفاً در

۱. برای نمونه، رک: بسط تجربه نبوی، عبدالکریم سروش، ص ۲۶۸.

۲. همان، صص ۲۷۰-۲۷۱.

همین حد بود، نیازی به شرایطی که شیعیان برای امام برمی‌شمارند نمی‌بود. شهید مطهری همگان را از فرو غلتیدن در دام این مغالطه بزرگ بر حذر داشته، می‌گوید:

[منحصر کردن مسأله امامت به حکومت] اشتباه بزرگی است که  
احیاناً قدما (بعضی از متکلمان) هم گاهی چنین اشتباهی را مرتکب  
می‌شدند. امروز این اشتباه خیلی تکرار می‌شود. تا می‌گویند امامت،  
متوجه مسأله حکومت می‌شوند؛ در حالی که مسأله حکومت از  
فروع و یکی از شاخه‌های خیلی کوچک مسأله امامت است و این  
دو را نباید با یکدیگر مخلوط کرد.<sup>۱</sup>

#### ۵. شرایط و ویژگی‌های امام

تاکنون با مسائلی مانند معناشناسی امام و امامت، ضرورت وجود امام در دوران خاتمیت و شؤون و مراتب امامت آشنا شدیم. در این بخش می‌خواهیم با برخی از مهم‌ترین شرایط لازم برای برخورداری از این منصب الهی آشنا شویم.

روشن است که لازمه جانشینی پیامبر در همه امور، جز تلقی وحی،  
تخلقی به اخلاق او، اتصاف به صفات او و عمل بر اساس سیره و روش  
زندگی او است. یکی از اهداف بعثت استکمال معنوی و اخلاقی انسان‌ها  
است و به همین دلیل است که گفته می‌شود پیامبر باید از نظر فضایل

---

۱. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، ص ۷۱.

اخلاقی و معنوی برتر از همه کسانی باشد که برای هدایت آنان برانگیخته شده است. به همین سان امام نیز، که همان وظایف پیامبر را بر عهده دارد، باید در برخورداری از فضایل اخلاقی و معنوی سرآمد همگان باشد. یعنی هیچ کس در صفاتی چون شجاعت، کرم، عفت، صداقت، عدالت، تدبیر، حکمت، بردباری و امثال آن به پایه او نرسد.<sup>۱</sup> اصولاً اگر کسی در فضایل اخلاقی و انسانی نسبت به سایر افراد جامعه در سطحی پایین تر و فروتر باشد، لیاقت رهبری و امامت آنان را ندارد. و حتی اگر در سطحی متوسط یا در سطحی یکسان با سایر افراد جامعه باشد، در آن صورت تقدم یک فرد خاص بر سایر افراد ترجیح بلامرجح است.

افزون بر این، شیعیان معتقدند کسی که عهده‌دار تصدی مقام امامت می‌شود باید از سه شرط ویژه عصمت، علم خدادادی و نصب الهی نیز بهره‌مند باشد. این سه ویژگی از جمله مهم‌ترین شرایط تصدی مقام امامت است و اختلاف اصلی شیعه و سنی در مسأله امامت نیز ناظر به همین سه شرط است. همچنان که در فصل پیشین مشاهده کردیم، اهل سنت هر چند وجود امام را برای اداره امور دینی و دنیوی مردم لازم می‌دانند، اما تصدی این مقام را مشروط به شرایط نامبرده نمی‌دانند. ما در این فصل می‌کوشیم تا ضمن آشنایی بیشتر با این سه ویژگی، ادله لزوم بهره‌مندی امام از آنها را به اختصار بیان کنیم.

---

۱. ر.ک: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، حسن حلی، ص ۳۶۶ و بدایه

المعارف الالهیه فی شرح عقائد الامامیه، محسن خرازی، ج ۲، ص ۴۹-۵۲.

## ۱-۵. عصمت

یکی از مهم‌ترین شرایط امامت از دیدگاه شیعیان امامیه این است که امام باید معصوم باشد.<sup>۱</sup> اندیشمندان و متکلمان شیعی برای اثبات این مدعا به ادله عقلی و نقلی فراوانی استناد می‌کنند. ما در این قسمت می‌کوشیم تا به برخی از ادله ضرورت عصمت امام اشاره‌ای داشته باشیم.

### ۱-۱-۵. دلیل عقلی عصمت امام

امامیه براهین عقلی گوناگونی برای اثبات لزوم عصمت امام اقامه کرده‌اند.<sup>۲</sup> یکی از ادله‌ای که تقریباً همه اندیشمندان شیعی، با بیان‌ها و عبارتهای متفاوتی، به آن تمسک کرده‌اند، دلیلی است که با توجه به مباحثی که در باب ضرورت وجود امام ذکر کردیم، می‌توان آن را به آسانی تبیین نمود. توضیح آن که، اگر امامت یعنی استمرار وظایف نبوت و اگر امام یعنی جانشین و

---

۱. گفتنی است که شیعیان اسماعیلیه نیز شرط عصمت را برای تصدی مقام امامت لازم دانسته و برای اثبات این منظور ادله عقلی مشابهی با آنچه نزد شیعیان است، اقامه کرده‌اند. ر.ک: *المصابیح فی اثبات الامامه*، احمد حمید الدین کرمانی، صص ۹۶-۹۹ و *دامغ الباطل و حتف المناظر*، علی بن ولید، ج ۱، صص ۲۶۶-۲۶۷.

۲. ر.ک: *انوار الملکوت فی شرح الیاقوت*، علامه حلی، صص ۲۰۴-۲۰۶؛ *کنز الفوائد*، محمد بن علی الکرآجکی، ج ۱، صص ۳۳۷-۳۳۸؛ *رسالة الامامة (ضمیمه تلخیص المحصل)*، صص ۴۲۹-۴۳۰؛ *قواعد المرام*، ابن میثم بحرانی، صص ۱۷۷-۱۷۹؛ *ارشاد الطالبین*، فاضل مقداد، صص ۳۳۳-۳۳۶؛ *الالهیات*، جعفر سبحانی، ج ۴، صص ۱۱۶-۱۱۷؛ *تنزیه الانبیاء*، سید مرتضی، صص ۸-۹ و *تلخیص الشافی*، شیخ طوسی، ج ۱، صص ۱۹۴-۲۰۱.

خلیفه پیامبر در همه شؤون نبوت (جز در مسأله تلقی وحی)، پس امام باید در مقام تبیین و توضیح احکام الهی و سنت نبوی، از هر گونه انحراف عمدی و سهوی معصوم باشد و الا نقض غرض خواهد بود و هدف تشریح احکام و برانگیختن پیامبران تحقق نخواهد یافت. بنا بر این، همان ادله‌ای که عصمت پیامبران را، در مقام تلقی و ابلاغ وحی اثبات می‌کنند، بر عصمت امامان، در مقام تفسیر و توضیح مدعیات دین، نیز دلالت دارند. به تعبیر دیگر، اگر کسی اصل امامت را به معنای استمرار وظایف نبوت بپذیرد چاره‌ای جز پذیرش عصمت امام نخواهد داشت.

#### ۵-۱-۲. دلایل نقلی عصمت امام

آیات و روایات فراوانی بر لزوم عصمت امامان دلالت دارند. که با استناد به آنها می‌توان ابعاد گسترده‌تری از عصمت امامان را بیان کرد. از آن جمله می‌توان به آیه عهد (سوره بقره، آیه ۱۲۴)، آیه تطهیر (سوره احزاب، آیه ۳۳) و آیه اولی الامر (سوره نساء، آیه ۵۹) و احادیثی مانند حدیث ثقلین، حدیث سفینه و امثال آن اشاره کرد.

در اینجا به تبیین آیه اولی الامر برای اثبات عصمت امام اکتفا کرده و خوانندگان را به مطالعه کتاب‌های تفصیلی‌تر در این زمینه ارجاع می‌دهیم.<sup>۱</sup>

---

۱. برای آشنایی بیشتر با ادله و ابعاد عصمت امامان، و نحوه دلالت آیات و روایات یاد

شده بر عصمت امامان، ر.ک: پژوهشی در عصمت معصومان، حسن یوسفیان و

احمدحسین شریفی، صص ۲۸۵-۳۳۰.

## آیه اولی الامر

یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فرُدُّوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر ذلك خیر و احسن تأویلاً<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید. پس هر گاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر عرضه دارید این بهتر و نیک فرجام‌تر است.

این آیه نه تنها عصمت پیامبر اسلام را اثبات می‌کند؛ بر عصمت برخی دیگر از انسان‌ها که با عنوان «اولی الامر» از آنها یاد می‌کند، نیز دلالت دارد. برای نشان دادن نحوه دلالت این آیه بر عصمت اولی الامر، لازم است نکاتی را بیان داریم:

نکته اول این که در این آیه ابتدا همه مؤمنان را به اطاعت از خداوند فرا خوانده است: «اطیعوا الله». اما از آنجا که برای بسیاری از انسان‌ها ارتباط مستقیم با خداوند امکان ندارد، بنا بر این، معنای اطاعت از خدا چیزی جز پیروی و اطاعت از وحی و پیام الهی، که توسط پیامبر به مردم ابلاغ می‌شود، نیست. اما در ادامه آیه، با تکرار امر «اطیعوا»، اطاعت از پیامبر نیز به صورت جداگانه مورد تصریح قرار گرفته است که از آن می‌توان لزوم فرمانبرداری از پیامبر را در غیر مسأله ابلاغ وحی، یعنی در

تبیین و تفسیر پیام خداوند و در امور مربوط به اداره و سیاست جامعه، نیز استفاده کرد.<sup>۱</sup> البته روشن است که اطاعت از پیامبر در عرض اطاعت از خدا نیست؛ بلکه در حقیقت شعاع و پرتوی از اطاعت خداوند است: «و ما ارسلنا من رسولٍ الا ليطاع باذن الله».<sup>۲</sup>

نکته مهم دیگر، مسأله مقارنت اطاعت از پیامبر با اطاعت از اولی الامر است؛ به گونه‌ای که قرآن، با یک امر، اطاعت از هر دو را واجب کرده است: «اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم». مسلم است که بر اولی الامر وحی نازل نمی‌شده است، یعنی غیر از پیامبران هیچ انسان دیگری وظیفه ابلاغ وحی را نداشته است. بنا بر این، اطاعت از اولی الامر فقط در همان حیطه‌ای است که وظیفه مشترک با پیامبر دارند؛ یعنی در مسائلی مانند توضیح و تبیین وحی الهی، اداره و سیاست جامعه و امثال آن. و همان طور که در این مسائل اطاعت از پیامبر واجب بود و کسی حق اظهار نظر در برابر رأی و تصمیم نهایی آن حضرت را نداشت، هیچ کس مجاز نیست با رأی و نظر اولی الامر نیز مخالفت کند.

مسأله دیگری که در استفاده عصمت اولی الامر از این آیه اهمیت فراوان دارد این است که در این آیه امر به اطاعت از اولی الامر در کنار اطاعت از پیامبر و به صورت مطلق و بی هیچ قید و شرطی وارد شده است و این خود بهترین دلیل بر عصمت اولی الامر است. زیرا اگر اینان

۱. ر.ک: المیزان، علامه طباطبائی، ج ۴، ص ۳۸۸.

۲. سوره نساء، آیه ۶۴

معصوم از گناه نباشند و یا حتی احتمال سهو و نسیان در گفتار و کردار آنان داده شود، هر چند که عدالت و پارسایی آنان محرز باشد، باز هم نمی‌توانند مطاع مطلق باشند. «چون عدالت، مانع از عصیان عمدی می‌شود، لیکن مانع از سهو و نسیان نمی‌گردد. و کسی که احتمال اشتباه علمی و عملی در کار او برود، ناگزیر باید رفتار و گفتار او را با آنچه که میزان علم و عمل است سنجید، و در این صورت، دیگر آن شخص، مطاع مطلق نمی‌باشد. بلکه مطاع مطلق همان میزانی خواهد بود که معیار سنجش رفتار و گفتار اوست»<sup>۱</sup>. افزون بر این، اگر احتمال صدور گناه یا امر به آن، در مورد اولی الامر داده شود و از طرفی، خداوند به طور مطلق اطاعت از ایشان را واجب نماید، لازمه آن امر به متناقضین خواهد بود. زیرا بنا به فرض، چون به معصیت و مخالفت با خداوند فرمان داده است، نباید از او پیروی کرد: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»<sup>۲</sup>. ولی از طرف دیگر، خداوند در این آیه اطاعت از آنان را به طور مطلق واجب نموده و مخالفت و سرپیچی از اوامر آنان را در هیچ صورتی تجویز نکرده است.<sup>۳</sup>

اما اولی الامر کیانند؟ برخی از اندیشمندان و بزرگان اهل سنت همچون فخر رازی، دلالت این آیه را بر عصمت اولی الامر پذیرفته‌اند و

۱. ولایت فقیه، عبدالله جوادی آملی، ص ۷۲.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵ و بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۲، ص ۳۳۷.

۳. کشف المراد، علامه حلی، ص ۳۶۴.



نتوانسته‌اند بخشه‌ای در این دلالت ایجاد نمایند؛ اما در تطبیق و مصداق‌یابی اولی الامر نظرات دیگری را بیان داشته‌اند. به عنوان مثال، فخر رازی مصداق اولی الامر را اهل حل و عقد<sup>۱</sup> جامعه اسلامی دانسته و از این آیه عصمت اجماع را استنباط کرده است!<sup>۲</sup> اما به نظر می‌رسد که چنین تفسیر و تطبیقی هرگز نمی‌تواند مطابق با واقع باشد. به راستی آیا مردم زمان پیامبر نیز وقتی که این آیه را از زبان مبارک پیامبر اکرم شنیدند و وقتی مأمور به اطاعت از اولی الامر شدند، از این آیه، عصمت اهل حل و عقد و اطاعت مطلق از آنان را می‌فهمیدند؟ آیا برداشت آنان این بود که این آیه بر حجیت «اجماع» دلالت دارد؟ آیا پذیرفتنی است که مسلمانانی که در مسائل بسیار جزئی به پیامبر مراجعه می‌کردند و برای رفع ابهام از وی توضیح می‌خواستند، مشاهده کنند که اطاعت مطلق و همه‌جانبه از گروهی تحت عنوان «اولی الامر» در کنار اطاعت از خدا و پیامبر بر آنان واجب شمرده شده است و در عین حال از مصداق آن جستجو نکنند؟

به نظر می‌رسد که مقتضای حکم عقل و شرع این است که در این زمینه، همچون بسیاری دیگر از موارد، به مبین و مفسر وحی الهی، یعنی

۱. می‌توان «اهل حل و عقد» را به «خبرگان مورد اعتماد مردم» ترجمه کرد. برخی از نویسندگان معاصر اهل سنت آن را در جوامع امروزی شامل علماء، سران ارتش، رؤسای احزاب، مدیران روزنامه‌ها، کارفرمایان و ... دانسته‌اند. ر.ک: *تفسیر المنار*، ج ۵، ص ۱۸۷.

۲. *التفسیر الکبیر*، فخر رازی، ج ۳، صص ۳۵۷-۳۵۸.

پیامبر اکرم، مراجعه کرده و حقیقت را از ایشان جویا شویم. در روایات فراوانی که در مجامع روایی شیعه و سنی وجود دارد، پیامبر اکرم در پاسخ برخی از اصحاب خود، از جمله جابر بن عبدالله انصاری، که از وی خواستند تا منظور از اولی الامر را مشخص کنند فرمودند:

هم خلفائی یا جابر، ائمة المسلمین بعدی: اولهم علی بن ایطالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر و سُدْرِکَةُ یا جابر فاذا ادرکتَهُ فاقراه منّی السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سمّی و کنّی حجة الله علی ارضیه...<sup>۱</sup> ای جابر! اینان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان پس از من هستند: نخستین آنان علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و سپس حسین و علی بن حسین و محمد بن علی که در تورات به نام باقر معروف است و تو به زودی او را خواهی دید، و وقتی او را دیدی سلام مرا به وی برسان، پس از او جعفر بن محمد صادق است و سپس موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و در آخر هم نام و هم کنیه من حجت خداوند بر روی زمین ...

---

۱. اثبات الهداة، محمد الحر العاملی، ج ۱، ص ۵۰۱ (باب ۹، فصل ۶، حدیث ۲۱۲) و

ر.ک: ینابیع المودة، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، صص ۴۹۴-۴۹۵.

نتیجه آن که، با توجه به مطالب پیش گفته، هیچ جای شکی در این نیست که آیه اولی الامر دلالت بر عصمت امامان و جانشینان پیامبر اکرم دارد.

### ۲-۵. علم خدادادی

یکی دیگر از شرایط لازم برای تصدی مقام امامت برخوردارى از علمى خدادادى و غیبى است؛ علمى که از راه تفکر و تعلم عادى به دست نیامده باشد. بلکه به شیوه‌ای غیبی و رمزى و از ناحیه پیامبر خاتم به امام اول و توسط او به سایر امامان منتقل شده باشد، یا آن که از طریق الهامات غیبی و الهی حاصل آمده باشد و یا این که ممکن است از راه رؤیایی صادق برای آنان حاصل شده باشد. علم امام باید علمى معصوم و مصون از خطا و اشتباه باشد تا بتواند حقیقت پیام الهی را برای مردمان باز گوید.

درباره علم امام، کیفیت آن، میزان بهره‌گیری از آن در مقام عمل، ارادى یا غیر ارادى بودن آن و مسائلى از این قبیل، مباحث فراوانى از سوى اندیشمندان و متکلمان شیعى طرح شده است. ما در اینجا به برخى از مسائل مربوط به علم امام اشاره کرده و خوانندگان را برای مطالعه بیشتر به کتاب‌های مربوطه ارجاع می‌دهیم.<sup>۱</sup>

---

۱. برای آشنایی بیشتر با ابعاد مختلف علم امام، ر.ک: «علم غیب امام»، حسن یوسفیان، در *دانشنامه امام علی*، ج ۳، صص ۳۳۵-۳۷۴. در این قسمت استفاده فراوانی از این مقاله شده است.

۵-۲-۷. مطلق یا مشروط بودن علم امام

یکی از مسائل مهم درباره علم امامان و آگاهی آنان از امور غیبی این است که آیا علم امامان مطلق است یا مشروط؛ یعنی این که آیا معصومان همواره همه چیز را می‌دانند و تنها تفاوت آنان با علم الهی در این است که علم خداوند ذاتی و ازلی است و علم معصومان زمانی و غیر ذاتی است؟ یا آن که علم آنان وابسته به خواست و اراده خود آنان و همچنین مصلحت الهی است؟ در این زمینه دو دیدگاه متفاوت در میان اندیشمندان شیعی وجود دارد:

برخی بر این باورند که معصومان همواره از همه امور مربوط به حال، گذشته و آینده آگاهند و چیزی از رویدادهای جهان بر آنان پوشیده نیست.<sup>۱</sup> برخی دیگر، که می‌توان گفت اکثر اندیشمندان شیعی در این دسته جای دارند، علم امامان به امور غیبی را به خواست و اراده آنان پیوند می‌زنند.<sup>۲</sup> اینان به روایاتی از این دست تمسک می‌کنند که می‌فرمایند: «اذا اراد الامام ان يعلم شيئاً اعلمه الله ذلك»<sup>۳</sup> هر گاه امام بخواهد چیزی را بداند خداوند به او می‌آموزد.»

لهم علوم لا يكاد يعلم  
و إن ارادوا علم شيء علموا<sup>۴</sup>

۱. ر.ک: علم امام، محمد حسین مظفر، ص ۷۸-۷۹.

۲. ر.ک: اثبات الهداة، محمد حر عاملی، ج ۷، ص ۴۴۱؛ پیام قرآن، ناصر مکارم

شیرازی و دیگران، ج ۷، صص ۲۴۹-۲۵۱.

۳. الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۵۸ و بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۶، ص ۵۶.

۴. نور الافهام، میرزا حسن لواسانی، ج ۲، ص ۳۰۶.

«امامان علومی دارند که برای دیگران شناخته شده نیست و هر زمانی که بخواهند نسبت به چیزی آگاهی یابند، از آن مطلع خواهند گشت.»  
 بر این اساس، تفاوت امام با دیگران در این است که امام اگر بخواهد به چیزی آگاهی یابد، بدون هیچ زحمتی از آن آگاه می‌شود. هر چند ممکن است نخواهد نسبت به چیزی آگاهی یابد و در نتیجه آن را نداد. البته خواست و مشیت امام تابع مصلحت و هماهنگ با حکمت الهی است.<sup>۱</sup>

#### ۲-۲-۵. علم غیب در میدان عمل

یکی دیگر از مسائل مهم درباره علم غیب امامان این است که رفتار عملی آنان تا چه اندازه متأثر از آگاهی آنان از غیب بوده است؟ آیا می‌توان با استناد به سیره عملی امامان مدعی عدم آگاهی آنان از غیب شد؟ اصولاً امامان، در مقام عمل، تا چه اندازه از علم غیبی و استثنایی خود استفاده کرده‌اند؟ به عنوان مثال، اگر امام علی، از غیب آگاهی داشت و قاتل خود را می‌شناخت، چرا پیش از آن که *ابن ملجم*، لعنة الله علیه، نعمت وجود او را از مردم بگیرد، از کار او جلوگیری نکرد و پیش از وقوع حادثه، برای آن راه چاره‌ای نجست؟ اگر امام حسن از خیانت همسر خود آگاهی داشت چرا او را

۱. گفتنی است که برخی از اندیشمندان شیعی (فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، ج ۱، ص ۳۷۴) و سنی (حجیه السنه، عبدالغنی عبدالخالق، ص ۱۴۴) به جای تعبیر «براده» از واژه‌هایی مانند «خطور» و «التفات» استفاده کرده‌اند. بر این اساس امامان اگر بخواهند نسبت به چیزی آگاهی یابند همین که به آن توجه نمایند کافی است تا از حقیقت آن آگاه شوند.

از خانه بیرون نکرد یا چرا کاسه زهر را نوشید؟ اگر امام حسین از بی وفایی کوفیان اطلاع داشت و سرنوشت خود را می دانست چرا به سمت کوفه حرکت کرد؟ و دهها سؤال دیگر درباره سایر امامان.

پاسخ کلی به این پرسشها و پرسشهای دیگری از این دست این است که هر چند امامان از راههای غیر عادی به دانشهای بسیاری دست می یافتند، اما در به کارگیری علوم خود و استفاده عملی از دانستههای غیبی خویش تابع تکالیف الهی و مصلحتهای واقعی بودند و بر این اساس در بیشتر مواقع تنها علوم بشری خود را ملاک عمل قرار می دادند.

افزون بر این، اگر امامان، همواره و در هر موردی علوم غیبی را تکیه گاه خویش قرار می دادند، نه تنها در رسیدن به اهداف والای خود کامیابتر نمی شدند؛ بلکه این کار بر مشکلات آنان می افزود. توضیح آن که، امامان، علیهم السلام، در فضایل انسانی سرآمد همگانند و اگر مردم را به صبر و پایداری در برابر مشکلات و مصایب دعوت می کنند، خود نمونه کامل آنهاند. پس اگر امام بخواهد علم غیب را وسیله ای برای آسایش و راحتی خویش قرار دهد و با بهره گیری از دانشهای خدادادی، خود را از همه خطرات و ناگواریها برهاند، در آن صورت چگونه می تواند الگوی زندگی دیگران شود. امام باقر، علیه السلام، در این باره می فرماید: «آیا می پندارید خداوند بندگان را به پیروی از اولیای خود می خواند و سپس اخبار آسمانها و زمین را از آنان می پوشاند؟ ... اگر امام علی و حسن و حسین برخاستند (و ناگواریهای فراوان دیدند) پیش از آن، همه این رویدادها را از زبان رسول خدا شنیدند و ... اگر از خدا می خواستند که این بلاها را دور گرداند و

ستمگران زمان را از میان بردارد، چونان تسبیحی که بندش بگسلد (و دانه‌هایش پراکنده گردد)، رشته حکومت ستمگران از هم می‌گسست.<sup>۱</sup>

نکته دیگر این که حیات دنیوی، صحنه آزمایش الهی است. همه حالات آدمیان در این دنیا، اعم از لذت یا الم، به منظور آزمایش و تشخیص سره از ناسره است. رهبران الهی و امامان معصوم نیز برای آن نیامده‌اند که با کارهای معجزه‌آمیز، خود یا پیروان خود را از گرفتاری‌ها و مصیبت‌های این جهان رهانیده و به رفاه و آسایش دنیوی برسانند. در جنگ صفین هنگامی که *ابوموسی اشعری* روانه *دومه الجندل* می‌شد تا با عمرو بن عاص به مذاکره بپردازد و حکم خدا را درباره دو گروه درگیر در جنگ روشن سازد، امام علی، علیه السلام، در جمع یاران خویش فرمود: «گویی از هم اکنون می‌بینم که *ابوموسی* فریب خواهد خورد.» سپس در پاسخ به این پرسش که «پس چگونه او را از رفتن باز نمی‌داری؟» فرمود: «لَوْ عَمِلَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ بِعِلْمِهِ مَا احْتَجَّ عَلَيْهِم بِالرَّسْلِ؛<sup>۲</sup> اگر خداوند در میان بندگان بر اساس علم خود رفتار می‌کرد، دیگر پیامبران را برای هدایت آنان نمی‌فرستاد.» یعنی خداوند اگر چه پیش از فرستادن پیامبران می‌داند چه کسانی به دعوت پیامبران پاسخ مثبت می‌دهند و چه افرادی به بانگ فریبنده شیاطین دل می‌سپارند، اما این علم خود را مبنای داوری قرار

۱. *بحار الانوار*، علامه مجلسی، ج ۲۶، باب ۹، حدیث ۳۵، صص ۱۴۹-۱۵۰.

۲. *مناقب آل ابی طالب*، محمد بن شهر آشوب، ج ۲، ص ۹۸ و *بحار الانوار*، علامه مجلسی،

نمی‌دهد و با بعثت پیامبران، حجت را بر مردم تمام می‌کند. سیره و شیوه اولیای الهی نیز در همین چارچوب می‌گنجد.

افزون بر این، رازدانی و رازگشایی از اسرار غیبی نیازمند بستری مناسب است. و هر کسی توانایی دریافت و درک اسرار غیبی را ندارد. علوم غیبی را به کسانی می‌دهند که بتوانند اسرار الهی را نگه داشته و سرّ حق را به آسانی آشکار نکنند. *جلال‌الدین مولوی در مثنوی معنوی*<sup>۱</sup> داستان مرد جوانی را بیان می‌کند که، با انگیزه‌ای دینی و معنوی آرزو و تمنای آموختن و یادگیری زبان حیوانات را داشت. او می‌خواست با فهم زبان آنان و ستایش‌ها و مناجات‌های حیوانات، عبرت گرفته از خواب غفلت به در آید. از این رو، به نزد حضرت موسی آمد و از او تقاضا کرد که از خداوند بخواهد تا زبان حیوانات را به وی بیاموزد. موسی به طور جدی از او خواست تا از این آرزو دست بردارد. و به او گوشزد کرد که دنبال چنین مسائلی رفتن، پیامدهای خطرناکی در پی خواهد داشت. موسی به وی گفت: چنین علم و دانشی نیازمند لیاقت و شایستگی‌های خاصی است و اگر تو شایستگی آن را می‌داشتی خداوند خودش آن را به تو عطا می‌کرد. اما هر چه انکار موسی زیادتر می‌شد، طلب و درخواست آن مرد جوان نیز شدیدتر و گرم‌تر می‌شد.

گفت موسی یا رب این مرد سلیم      سخره کردستش مگر دیو رجیم  
گر بیاموزم زیان‌گارش بود      ور نیاموزم دلش بد می‌شود

در نهایت، در پی اصرار شدید آن مرد جوان خداوند به موسی اجازه داد

---

۱. مثنوی معنوی، جلال‌الدین مولوی، دفتر سوم، ابیات ۳۲۶۶-۳۳۹۶.



تا خواسته‌اش را برآورده نماید. آن مرد جوان خواست که زبان خروس و سگ خانگی‌اش را به او بیاموزد. خواسته او مستجاب شد. بامدادان، به منظور امتحان، در حیاط منزل خود ایستاد و گفتگوی سگ خانگی‌اش را با خروسی که تکه نانی را از زمین برداشت، شنید. سگ به خروس گفت تو می‌توانی دانه گندم و حبوبات را نیز بخوری، پس این تکه نان بیات را برای من باقی بگذار تا گرسنگی خود را درمان کنم. خروس در پاسخ به او گفت که مدتی صبر کن. فردا اسب خواجه خواهد مرد و تو می‌توانی همه گوشت و استخوان آن را به تنهایی بخوری:

اسب این خواجه سقط خواهد شدن	روز فردا سیر خور کم کن حزن
مر سگان را عید باشد مرگ اسب	روزی واقف بود بی‌جهد و کسب

مرد جوان تا این سخنان را از خروس شنید بلافاصله رفت و در بازار اسب فروشان، اسب خود را فروخت. فردا که شد، سگ دید خبری از مرگ اسب نشد، نزد خروس گلایه کرد و از دروغی که خروس به او گفته بود، ابراز ناراحتی نمود.

گفت او را آن خروس با خبر	که سقط شد اسب او جای دگر
اسب را بفروخت و جست او از زیان	آن زیان انداخت او بر دیگران

در عین حال، مجدداً خبر از حادثه‌ای دیگر داد. و گفت فردا استر او خواهد مرد. اما مرد جوان که این گفتگو را شنید، بلافاصله به بازار رفت و استر خود را نیز فروخت. مجدداً همان گفتگو میان سگ و خروس در گرفت و در ضمن گفتگو، خروس از مرگ غلام مرد جوان خبر داد. اما باز هم مرد جوان فرصت را غنیمت شمرد و بلافاصله در بازار برده فروشان غلام خود را در معرض فروش قرار داد.

شکرها می‌کرد و شادی‌ها که من  
رستم از سه واقعه اندر زمن  
تا زبان مرغ و سگ آموختم  
دیدۀ سوء القضا را دوختم

سگ که از اصل ماجراها بی‌خبر بود طاقت از کف داد و شدیداً به  
خروس پرخاش کرد و او را متهم به دروغ‌گویی و حيله‌گری و مکاری  
نمود. اما خروس کوشید تا سوء تفاهم پیش‌آمده را رفع نماید. در عین حال،  
به سگ وعده داد که فردا خود این خواجه خواهد مرد و سگ می‌تواند از  
زایدات مجالس عزای او به خوبی بهره‌مند شود. آن مرد جوان وقتی این  
خبر را شنید سراسیمه به نزد حضرت موسی رفت و از او خواست دعا کند  
تا این بلا از او رفع شود. موسی نیز دعا کرد که خداوند از گناهان او در  
گذرد و با ایمان از دنیا رود:

موسی آمد در مناجات آن سحر  
پادشاهی کن برو بخشا که او  
گفتمش این علم نه در خورد تست  
دست را بر اژدها آن کس زند  
سرّ غیب را آن سزد آموختن  
در خور دریا نشد جز مرغ آب  
او به دریا رفت و مرغ آبی نبود  
کای خدا ایمان ازو مستان مبر  
سهو کرد و خیره‌رویی و غلو  
دفع پندارید گفتم را و سست  
که عصا را دستش اژدرها کند  
که زگفتن لب تواند دوختن  
فهم کن والله اعلم بالصواب  
گشت غرقه دست گیرش ای ودود

این داستان به خوبی نشان می‌دهد که راز دانی متوقف بر رازداری است.  
کسی می‌تواند راز دار غیب باشد و بر اسرار الهی و امور ماورائی آگاهی یابد  
که ابتدا رازدار خوبی باشد. چنین نیست که هر کسی هر رازی از رازهای  
الهی را بداند، مأمور و موظف باشد که بر اساس آن عمل کند. چرا که عمل

بر اساس آن در بسیاری از موارد ممکن است خلاف شرع و دستورات خداوند باشد. امام باقر، علیه السلام، در این زمینه می‌فرماید: «اگر زبان‌های شما را قفلی بود، همه کس را از سود و زیانش آگاه می‌کردم.»<sup>۱</sup>

نتیجه آن که، اگر خداوند امامان را از لطف ویژه خویش بهره‌مند کرده است و به آنان گوشه‌ای از علوم غیبی خود را عطا فرموده است، به دلیل آن است که اهلیت دریافت آن را داشته‌اند.

### ۳-۵. نصب الهی

یکی دیگر از مهم‌ترین شرایط امامت این است که راه تعیین آن منحصر در نصب الهی است. شیعیان بر این باورند که امام نیز مانند پیامبر باید از سوی خداوند برگزیده شود و هیچ کس (یا کسان) دیگری نمی‌تواند صلاحیت فرد یا افرادی را برای برخورداری از منصب امامت تشخیص دهد.<sup>۲</sup> به تعبیر دیگر، همانطور که خواست و پذیرش مردمان، در انتخاب پیامبران هیچ تأثیری ندارد. در مسأله امامت نیز به همین صورت است. یعنی امامت نیز مقام و منزلتی، انتصابی است و نه انتخابی. خداوند برای تعیین امام، با مردمان و حتی با بهترین و پاکترین مردمان مشورت نمی‌کند، و یا پس از تعیین امام اگر، مورد قبول و پذیرش مردم یا اکثریت مردم قرار نگرفت، حکم خود را پس نمی‌گیرد. بلکه مردمان، عقلاً و شرعاً موظف و مسؤولند که از

۱. الکافی، محمدبن یعقوب الكلینی، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲. ر.ک: الفصول المختاره، شیخ مفید، ص ۲۹۶ و الانتصار، سید مرتضی، ص ۲۶.

فردی که از ناحیه خداوند برای مقام امامت معین شده است، حمایت کنند و او را یاری نمایند، تا بتواند در مقام عمل نیز تولی امور را بر عهده گیرد. امام باقر، علیه السلام، در پاسخ این پرسش که راه شناخت امام چیست، فرمود:

بِخِصَالِ أَوْلِيَّهَا نَصٌّ مِنْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيْهِ وَنَصْبُهُ عَلَمًا لِلنَّاسِ حَتَّى يَكُونَ عَلَيْهِمْ حُجَّةٌ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَصَّبَ عَلِيًّا وَعَرَّفَهُ النَّاسَ بِاسْمِهِ وَعَيْتِهِ وَكَذَلِكَ الْأئِمَّةُ يُنْصَبُ الْأَوَّلُ الثَّانِي...<sup>۱</sup>

امام به ویژگی‌هایی شناخته می‌شود که نخستین آنها تنصیب خدای متعال و علم و نشانه قرار دادن او بر مردمان است تا حجت بر آنان تمام شود. زیرا رسول خدا، علی را نصب و تعیین کرد و او را با نام و مشخصاتش به مردم معرفی نمود و به همین ترتیب هر امامی امام پس از خود را معرفی کرد...».

به هر حال، شیعیان مدعی‌اند که مردم هیچ حقی در تعیین یا انتخاب امام ندارند. در مقابل، اهل سنت بر این پندارند که امامت منصبی است که نیازی به نصب الهی و نص نبوی ندارد. تعیین امام بر عهده مردم و بر اساس رأی آنان یا اهل حل و عقد است.<sup>۲</sup> افزون بر این، برخی از بزرگان اهل سنت تصریح کرده‌اند که اگر کسی به زور اسلحه و از راه قهر و کودتای نظامی یا سیاسی بر مردم مسلط شود و بر مسند امامت تکیه زند،

۱. معانی الاخبار، شیخ صدوق، باب معنی الامام المبین، حدیث ۳، ص ۱۰۲.

۲. شرح المواقف، سید شریف جرجانی، ج ۸، صص ۳۵۱-۳۵۳؛ شرح المقاصد،

سعدالدین تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۳.

اطاعت او بر همگان واجب و خروج بر او و مخالفت با احکام و دستورات او بر همگان حرام است.<sup>۱</sup> به تعبیر دیگر، معیار حقانیت و مشروعیت حکومت امام و حاکم اسلامی را زور و قهر و غلبه می‌دانند و نه نصب و تأیید الهی.

۵-۳-۱. دلایل منصوب بودن امام

### أ. مالکیت مطلق خدا

همچنان که در تعریف امامت و امام گفته شد، امامت به معنای سرپرستی امور دین و دنیای مردمان و جانشینی پیامبر در همه وظایف نبوت جز مسأله وحی است. یعنی امام پس از رحلت پیامبر سلطنت بر مسلمانان داشته و می‌تواند به آنان امر و نهی کند و پیروی از او نیز به طور مطلق واجب است. از طرفی می‌دانیم که سلطنت و مقام امر و نهی و مُطاع مطلق بودن حق خاص الهی است و هیچ کس بدون اذن و عطای الهی چنین حقی بر دیگران ندارد. به تعبیر قرآن کریم: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۲</sup> بنا بر این، اگر همه انسان‌ها مملوک خداوندند، و حق سلطنت بر انسان‌ها فقط از آن او است، هر گونه خلافت و ولایت و امامتی باید به او منتهی شود و الا باطل و شیطانی خواهد بود.

۱. ر.ک: *احقاق الحق وازهاق الباطل*، نور الدین حسینی تستری، ج ۲، صص ۳۱۶-

۳۱۷؛ *شرح المقاصد*، سعد الدین تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۳؛ *الاحکام السلطانية*، ابی

یعلی الفراء، ص ۲۲ و ۲۶.

۲. سورة آل عمران، آیه ۲۶.

## ب. عصمت امام

یکی دیگر از مهم‌ترین ادله منصوب بودن امام، معصوم بودن اوست. توضیح آن که، اگر امامت به معنای استمرار وظایف نبوت، جز در مسأله وحی، است و اگر امام باید معصوم باشد، بنا بر این، باید منصوص نیز باشد.<sup>۱</sup> زیرا عصمت امری درونی و باطنی است و تشخیص آن در توان مردمان نیست. تنها خداوند است که می‌تواند معصوم را به مردم بشناساند. امام رضا، علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

آیا قدر و منزلت امامت در میان امت را می‌شناسند تا گزینش امام برای آنها جایز باشد؟ همانا قدر و شأن امامت بزرگ و منزلتش بلند و اطرافش دست‌نیافتنی و عمقش دورتر از آن است که مردم بتوانند با خردهایشان به آن برسند یا با گزینش خود امامی را نصب نمایند. آیا ممکن است برگزیده آنان دارای این صفات باشد تا بتوان او را مقدم داشت؟ سوگند به خانه خدا که از حق تجاوز نموده، کتاب خدا را پشت سرشان انداختند. گویا نمی‌دانند که هدایت و شفا در کتاب خدا است، و آن را دور انداختند و از هوای نفس خود پیروی کردند.<sup>۲</sup>

## حاصل سخن

۱. امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است؛ اما در اصطلاح، معانی

۱. *بدایة المعارف الالهیه فی شرح عقائد الامامیه*، محسن خرازی، ج ۲، صص ۱۱۱-۱۱۳؛

گوهر مراد، عبد‌الرزاق فیاض لاهیجی، ص ۴۶۹ و *کشف المراد*، حسن حلی، ص ۳۳۶.

۲. *الکافی*، کلینی، ج ۱، صص ۱۹۹-۲۰۳.

متفاوتی برای آن ذکر شده است. با الهام از معارف شیعی می‌توان امامت را به منصبی الهی تعریف کرد که پس از انقطاع وحی، عهده‌دار استمرار سایر وظایف پیامبر خاتم است.

۲. امامت نیز، همچون نبوت، جزء اصول دین است، نه از فروع آن. بنا بر این مبحث امامت، بحثی کلامی است و نه فقهی.

۳. تفسیر وحی و تشریح مقاصد آن، بیان احکام مسائل جدید، پاسخ‌گویی به شبهات اعتقادی و دینی، و جلوگیری از وقوع تحریف در دین، از جمله وظایف پیامبر اکرم بود. به عقیده شیعیان، مسأله امامت، تدبیری الهی و حکیمانه است که به منظور استمرار این وظایف تا روز قیامت، در متن دین نهاده شده است.

۴. رهبری سیاسی و زعامت اجتماعی یکی از شؤون امامت است. این مرتبه از امامت را همه فرقه‌های اسلامی پذیرفته‌اند. البته درباره چگونگی تعیین امام و شرایط لازم برای تصدی این مقام، اختلافات فراوانی بین گروه‌های مختلف اسلامی وجود دارد.

۵. یکی دیگر از مهم‌ترین شؤون امامت از دیدگاه شیعیان، جانشینی پیامبر در همه وظایف نبوت، جز در مسأله وحی است. امامان، در این مرتبه، وظیفه‌ای شبیه وظایف پیامبران تبلیغی در امت‌های پیشین بر عهده دارند.

۶. ولایت باطنی بر همه موجودات عالم، از دیگر شؤون امامت است. به اعتقاد شیعیان، امام قطب و مرکز عالم هستی است و زمین لحظه‌ای از وجود و حضور امام و حجت الهی خالی نخواهد شد. به گونه‌ای که حتی

اگر تنها دو نفر بر روی کره زمین باشند، یکی از آنان، امام و حجت الهی خواهد بود.

۷. با توجه به این که امامت به معنای جانشینی نبوت و استمرار وظایف نبوت است، امام نیز باید، همچون پیامبر، در فضایل اخلاقی و کمالات معنوی سرآمد همگان باشد.

۸. عصمت، علم خدادادی و نصب الهی از مهم‌ترین شرایط امامت است. شیعیان برخوردار از این سه ویژگی را از شرایط لازم و ضروری برای تصدی مقام امامت می‌دانند؛ اما اهل سنت هیچ یک از این سه شرط را برای این مقام لازم نمی‌دانند.

۹. دلالت آیه اولی الامر بر عصمت به قدری صریح است که حتی فخر رازی نیز نتوانسته است در مدلول آن تشکیک کند؛ هر چند در مصداق‌یابی اولی الامر راه به خطا برده است. عقل و نقل حکم می‌کنند که برای تعیین مصداق اولی الامر راهی جز مراجعه به سخنان پیامبر اکرم وجود ندارد. پیامبر نیز اهل بیت خود را مصداق اولی الامر دانسته است.

۱۰. بهره‌مندی امامان از علم غیب به معنای آن نیست که در مقام عمل نیز لزوماً بر اساس آگاهی‌های غیبی خود رفتار کنند.

۱۱. از آنجا که مالک و حاکم حقیقی خدا است، هیچ کس بدون اذن و اجازه او حق حکومت بر مردم و امر و نهی حقیقی به آنان را ندارد؛ بنا بر این، حاکم حقیقی و مُطاع، به حکم عقل و شرع، کسی است که از سوی خداوند منصوب و مأذون باشد.



۱۲. لازمه معصوم بودن امام و بهره‌مندی او از علوم غیبی این است که منصوص و منصوب از ناحیه خداوند باشد؛ زیرا کسی جز خداوند نمی‌تواند این دو ویژگی را در افراد تشخیص دهد.

### منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. *بداية المعارف الالهية*، محسن خرازی، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، اول، ۱۳۶۹ش، ج ۲.
۲. *الالهيات*، جعفر سبحانی، قم: مرکز العالمی الدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ج ۴.
۳. *شیعه در اسلام*، محمدحسین طباطبائی، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، هشتم، ۱۳۶۰ش.
۴. *آموزش عقاید*، محمدتقی مصباح یزدی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، پنجم، ۱۳۸۰ش، درس‌های ۳۶ الی ۳۹.
۵. *امامت و رهبری*، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، دهم، ۱۳۶۸ش.
۶. *پژوهشی در عصمت معصومان*؛ حسن یوسفیان و احمدحسین شریفی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷.
۷. «علم غیب امام»؛ حسن یوسفیان، در *دانشنامه امام علی*، ج ۳، صص ۳۳۵-۳۷۴.
۸. «امامت و خلافت»؛ محمد بیابانی، در *دانشنامه امام علی*، ج ۳، صص ۱۳۱-۱۸۴.
۹. *علم امام*، محمد حسین مظفر، ترجمه علی شیروانی، تهران: الزهراء، بی تا.

## فصل سوم: مهدویت و آسیب‌شناسی مسأله انتظار

### ۱. ضرورت وجود منجی و موعود نهایی

همه ادله‌ای که ضرورت وجود امام معصوم در دوران خاتمیت و پس از رحلت پیامبر اکرم را اثبات می‌کنند، دوران غیبت و همه دوران‌های پس از پیامبر اکرم را نیز شامل می‌شوند. در عین حال، می‌توان برای اثبات ضرورت وجود منجی و موعود نهایی، ادله‌ای را اقامه نمود. همگی می‌دانیم که کامل کردن شرایط برای رشد و تکامل آزادانه و آگاهانه انسان‌ها؛ کمک به رشد عقلانی و تربیت روحی و معنوی انسان‌های مستعد؛ تشکیل جامعه‌ایده‌آل بر اساس خداپرستی و ارزش‌های الهی و گسترش عدل و داد در سراسر زمین از جمله مهم‌ترین اهداف برانگیختن پیامبران و فرستادن پیام‌های آسمانی بوده است. هر یک از پیامبران با توجه به شرایط عصر خویش توانستند تا اندازه‌ای در تحقق برخی از این اهداف موفق شوند. اما هیچ یک از آنان موفق به تشکیل حکومت جهانی نشدند؛ یعنی هیچ کدام نتوانستند عدل کلی و عمومی را برقرار سازند هر چند برخی از آنان موفق شدند در محدوده جغرافیایی خاصی حکومت الهی را تشکیل دهند.<sup>۱</sup>

۱. عدل کلی، مرتضی مطهری، در مجموعه آثار، ج ۱۸، صص ۱۵۱-۱۵۴ و همچنین ر.ک: آموزش عقاید، محمدتقی، مصباح یزدی، ج ۱-۲، ص ۳۷۹.

از طرفی می‌دانیم که خدای متعال در قرآن کریم و سایر کتاب‌های آسمانی وعده تحقق حکومت الهی را در پهنه زمین داده است، که می‌توان آن را نوعی پیشگویی نسبت به فراهم شدن زمینه پذیرش دین حق در سطح وسیعی از جامعه انسانی به حساب آورد. تحقق حکومت دینی و الهی در سطح جهان را می‌توان هدف نهایی بعثت پیامبر خاتم و دین جهانی و جاودانی او به حساب آورد. به تعبیر دیگر، دین اسلام، دینی جهانی است و برای هدایت همه جهان آمده است. اما روشن است که تاکنون این هدف محقق نشده است. و قرآن کریم وعده تحقق آن را داده است. همان طور که خواهیم گفت، بر اساس معارف اسلامی و آیات قرآنی، آینده بشریت در همین کره خاکی، آینده‌ای روشن و امیدبخش است.

با توجه به این که امامت، متمم نبوت و تحقق بخش حکمت خاتمیت است، و با توجه به این که می‌دانیم این مهم، یعنی برقراری عدل الهی و اجرای احکام الهی در گستره زمین، تا به حال تحقق نیافته است، می‌توان نتیجه گرفت که این هدف به وسیله آخرین امام و آخرین بازمانده نسل پیامبران، مهدی موعود، تحقق خواهد یافت.

علامه طباطبائی در تبیین ضرورت وجود منجی و موعود، بیانی دیگر دارند،<sup>۱</sup> هر چند این بیان خالی از مناقشه نیست اما ذکر آن در اینجا نیز بی‌فایده نخواهد بود. می‌توان بیان علامه طباطبائی را به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

---

۱. شیعه در اسلام، محمد حسین طباطبائی، صص ۱۴۹-۱۵۰.

ا. همه انواع آفرینش مشمول قانون هدایت عمومی هستند؛ یعنی ابزار و وسایل مقتضی برای هدایت در اختیار همه موجودات قرار گرفته است؛  
ب. در این میان نوع انسان، برای هدایت و وصول به کمال انسانیت و سعادت نوعی خود، مجهز به نیرویی به نام وحی و نبوت شده است؛  
ج. روشن است که اگر انسان در زندگی اجتماعی خود به این کمال و سعادت نرسد، در آن صورت تجهیز او به چنین نیرو و استعدادی لغو و بیهوده خواهد بود؛

د. لغو و باطل در آفرینش خداوند راه ندارد؛

ه. پس روزی خواهد رسید که جامعه انسانی، به سعادت و کمال خود برسد.

تقریر دیگر این استدلال را می‌توان به این صورت دسته‌بندی کرد که:  
ا. بشر از نخستین روزهای سکونت خود در کره زمین و تشکیل جامعه انسانی، در آرزوی داشتن یک زندگی اجتماعی سعادت‌مندانه بوده و همواره به امید دستیابی به چنین آرزویی حرکت می‌کرده است؛  
ب. اگر این آرزو و خواسته بشر امکان تحقق خارجی نداشت، در آن صورت تجهیز بشر به آن، خلاف حکمت بود؛ به تعبیر دیگر، وجود چنین آرزویی در نهاد بشر، نشان دهنده تحقق آن است همانگونه که وجود گرسنگی در انسان، نشان دهنده وجود عامل رفع کننده آن در جهان خارج است و یا وجود تشنگی نشان دهنده وجود آب است و الا اگر آب و غذایی وجود نمی‌داشتند، تشنگی و گرسنگی هم محقق نمی‌شد؛

ج. پس آینده جهان ضرورتاً روزی را در بر خواهد داشت که «در آن روز جامعه بشری پر از عدل و داد شده و با صلح و صفا هم زیستی نماید و افراد انسانی غرق فضیلت و کمال شوند.»

## ۲. سیمای موعود در آینه ثقلین

### ۱-۲. مهدی در قرآن

قرآن کریم، در آیات متعددی با قاطعیت از پیروزی نهایی اسلام، غلبه صالحان و پارسایان، کوتاه شدن دست زورگویان و آینده درخشان و سعادت‌مندانۀ بشریت سخن می‌گوید:

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین  
کله و لو کره المشرکون؛<sup>۱</sup>

او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی  
الصالحون؛<sup>۲</sup>

و هر آینه در زبور پس از ذکر [تورات] نوشتیم: «بندگان شایسته‌ام وارث (حاکم) زمین خواهند شد.»

---

۱. سوره توبه، آیه ۳۳ و سوره صف، آیه ۹.

۲. سوره انبیا، آیه ۱۰۵.

انَّ الارضَ لَـللهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ<sup>۱</sup>  
به درستی که زمین از آن خداوند است و آن را به هر کس از  
بندگان که بخواهد، واگذار می‌کند؛ و سرانجام (نیک) برای  
پارسایان است.

و تُرِيدُ أَنْ تُنَمِّنَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الارضِ وَ تَجْعَلَهُمْ ائِمَّةً  
و تَجْعَلَهُم الْوَارِثِينَ<sup>۲</sup>

و می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهاده و آنان را پیشوایان  
و وارثان روی زمین قرار دهیم.

وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي  
الارضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي  
ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اٰمَنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي  
شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ<sup>۳</sup>

۱. سورة اعراف، آیه ۱۲۸.

۲. سورة قصص، آیه ۵. این آیه هر چند در مورد بنی اسرائیل و به قدرت رسیدن آنان  
بعد از رهایی از چنگال فرعونیان است، ولی تعبیر «و نرید...» اشاره به یک اراده  
مستمر الهی دارد و از این روی در بسیاری از روایات، بر ظهور حضرت مهدی، عجل  
الله فرجه الشریف، تطبیق شده است. (ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۴ ح ۳۵).

۳. سورة نور، آیه ۵۵. در روایات آمده است که مصداق کامل این وعده در زمان ظهور  
ولی عصر تحقق خواهد یافت. (ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۸، ح ۵۰ و ص ۵۴، ح  
۳۴). پیامبر اکرم در حدیثی می‌فرماید: و الذي بعثني بالحق بشيراً لو لم يبق من الدنيا  
الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي فينزل روح الله  
عيسى بن مريم فيصلي خلفه، و تشرق الارض بنور ربها و يبلغ سلطانه المشرق و  
المغرب. (ر.ک: موسوعة الامام المهدي، مهدی فقیه ایمانی، ص ۷۰)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آنچنان که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند.

همان گونه که مشاهده می‌شود، قرآن کریم به صورت قطعی و یقینی خبر از غلبه دین اسلام بر سایر ادیان و سخن از حکومت صالحان و پارسایان بر سراسر زمین می‌گوید. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که اندیشه مهدویت یک اندیشه جهانی و یک فلسفه بزرگ برای آینده انسان و بشریت است. به تعبیر شهید مطهری، در آیات قرآنی مربوط به مسأله موعود «سخن از منطقه و محل و شهر نیست، اصلاً فکر آن قدر بزرگ و وسیع است که سخن از تمام زمین است: زمین برای همیشه در اختیار زورمندان و ستمکاران و جباران نمی‌ماند، این یک امر موقت است، دولت صالحان که بر تمام زمین حکومت کند، در آینده وجود خواهد داشت.»<sup>۱</sup>

## ۲-۲. مهدی در روایات

صرف نظر از آیات قرآن، مجموعه بسیار وسیعی از روایات در مجامع معتبر

---

۱. مهدی موعود، مرتضی مطهری، در مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۱۶۸.

روایی، اعم از منابع اهل سنت و منابع شیعی، وجود دارد که به مسأله مهدویت و تبیین ابعاد و جوانب مختلف آن پرداخته‌اند. برخی از عناوین و محورهای کلی درباره مهدی موعود، که در روایات به تفصیل بیان شده‌اند، عبارتند است از:

ا. ذکر جزئیات تولد آن حضرت؛

ب. بیان نسب خانوادگی او؛

ج. تأکید بر عمر و غیبت طولانی او؛

د. بشارت به ظهور آن حضرت؛

ه. بیان علائم ظهور؛

و. بیان جزئیات و ویژگی‌های عصر حضور.

کثرت روایات مربوط به مهدویت به اندازه‌ای است که برای هیچ کس جای تردیدی درباره آن وجود مقدس باقی نمی‌گذارد. حتی روایاتی که اهل سنت از پیامبر اکرم درباره حضرت مهدی نقل کرده‌اند به تصدیق عده‌ای از علمای خودشان به حد تواتر می‌رسد<sup>۱</sup> و گروهی از اندیشمندان و پژوهش‌گران اهل سنت اعتقاد به آن حضرت را مورد اتفاق همه فرقه‌های اسلامی دانسته‌اند.<sup>۲</sup> عده‌ای دیگر از اندیشمندان اهل سنت نیز کتاب‌های مستقلی

۱. ر.ک: در انتظار ققنوس (کاوشی در قلمرو موعود شناسی و مهدی باوری)، سید ثامر هاشم العمیدی، ص ۷۶-۸۰. در این کتاب نام بیست نفر از اندیشمندان و حدیث‌شناسان اهل سنت ذکر شده است که همگی به تواتر احادیث مهدی تصریح کرده‌اند.

۲. ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۳۵.



درباره آن حضرت و علائم ظهور او نوشته‌اند.<sup>۱</sup> شهید صدر درباره کثرت روایات درباره مهدی موعود می‌گوید:

با جستجوی ناقصی که داشتم در مجامع حدیثی اهل سنت چهارصد حدیث از پیامبر درباره مهدی موعود یافتیم و در مجموع بیش از شش هزار حدیث در مجامع مختلف روایی، اعم از کتاب‌های اهل سنت و شیعه، درباره مهدی موعود آمده است.<sup>۲</sup>

### ۳. راز غیبت

اگر بشریت همواره و در هر زمانی نیازمند به وجود امام است، پس چرا امام دوازدهم غایب است؟ فلسفه و راز غیبت او چیست؟ آیا این غیبت طولانی

۱. به عنوان نمونه می‌توان به چند کتاب اشاره کرد: *البیان فی اخبار صاحب الزمان*، نوشته حافظ محمد بن یوسف گنجی (م ۵۸۸ق) در قرن هفتم می‌زیسته است و کتاب *البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان*، نوشته علاء الدین علی بن حسام الدین، معروف به متقی هندی (م ۹۷۵ق)، نویسنده کتاب معروف *کنز العمال*، که در قرن دهم زندگی می‌کرده است. وی در این کتاب با شیوه‌ای برهانی و استدلالی از عقیده مهدویت دفاع کرده است و با استناد به فتاوی بزرگان مذاهب چهارگانه اهل سنت (شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی)، منکران اعتقاد به ظهور مهدی را در صورتی که به حق بازنگردند، واجب القتل و مهدور الدم دانسته است. (ر.ک: *البرهان علی علامات مهدی آخر الزمان*، صص ۱۷۸-۱۸۳).

۲. *کلمة حول المهدی*، محمدباقر صدر، صص ۶۳-۶۴

مخلّب به وظایف امامت نیست؟ مردمان چه بهره‌ای از امام غایب می‌توانند داشته باشند؟

### ۳-۱. حکمت الهی

به نظر می‌رسد که بهترین و دقیق‌ترین پاسخ به این پرسش این است که علت و راز اصلی غیبت را خدا می‌داند. توضیح آن که ما به حکیم بودن خداوند اعتقاد داریم و بر این باوریم که خدای متعال کار عبث و بی‌حکمت انجام نمی‌دهد. همه کارهای او حکمتی دارند هر چند ممکن است حکمت بسیاری از کارهای او برای عموم مردمان روشن نباشد. به هر حال، از آنجا که طرح امامت طرحی الهی است، حضور و غیبت امامان نیز وابسته به اراده و حکمت خداوند است. بر این اساس، می‌گوییم حکمت خداوند چنین اقتضا کرده است که دوازدهمین امام را برای مدتی نامعلوم از دیدگان عموم انسان‌ها غایب کند.

یکی از شاگردان امام صادق به نام عبدالله بن فضل هاشمی، می‌گوید از امام صادق شنیدم که فرمودند:

انّ لصاحب هذا الامر غیبة لا بدّ منها یرتابُ فیها کلُّ مُبطلٍ؛

برای صاحب این امر غیبتی است که چاره‌ای از آن نیست و هر باطل‌گرایی در آن به تردید خواهد افتاد؛

فقلت له: و لِمَ جُعِلتُ فِدَاکَ؟؛

به آن حضرت عرض کردم که فدایت شوم فلسفه این غیبت چیست؟

قال: لا امرٍ لم يُؤذَنَ لنا في كَشْفِهِ لَكُمْ؛

در پاسخ فرمود: اجازه آشکار کردن دلیل آن را برای شما نداریم.

قلت: فما وجهُ الحكمةِ في غَيْبَتِهِ؟

عرض کردم: حکمت و راز غیبت او چیست؟

فقال: وجهُ الحكمةِ في غَيْبَتِهِ وجهُ الحكمةِ في غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذَكَرَهُ، إِنَّ وَجْهَ الحكمةِ في ذلك لا يُنْكَشَفُ الا بعدَ ظُهُورِهِ كما لا يُنْكَشَفُ وجهُ الحكمةِ لما اتاه الخضرُ من خَرَقِ السفينةِ و قتلِ الغلامِ و اقامةِ الجدارِ لموسى الا وقتَ افتراقهما. يا ابا فضل ان هذا الامرَ امرٌ من امرِ الله و سرٌّ من سرِّ الله و غيبٌ من غيبِ الله و متى عَلِمْنَا انه عزَّ و جلُّ حَكِيمٌ صَدَّقْنَا بانَّ افعالَهُ كُلُّهَا حكمةٌ و ان كان وجهُها غيرَ منْكَشَفٍ لنا؛

در پاسخ فرمود: حکمت غیبت او همانند حکمت غیبت حجت‌های الهی پیشین است. به درستی که حکمت غیبت او آشکار نمی‌شود مگر پس از ظهورش؛ همانگونه که حکمت کارهای خضر در سوراخ کردن کشتی، کشتن نوجوان و درست کردن دیوار برای موسی آشکار نشد مگر هنگام جدایی آن دو. ای ابا فضل، مسأله غیبت، امری از امور الهی و سری از اسرار خداوندی و غیبی از غیب‌های الهی است و هر گاه بدانیم که خدای عز و جل حکیم است، حکیمانه بودن همه

کارهای او را تصدیق خواهیم کرد، هر چند دلیل آن برای ما روشن نباشد.<sup>۱</sup>

با این وجود، در برخی از روایات مهدویت به برخی از اسرار و علل غیبت اشاره شده است که ذیلاً پاره‌ای از آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### ۲-۳. حفظ جان امام زمان

با نگاهی اجمالی به سرگذشت سایر امامان به خوبی دانسته می‌شود که برای هیچ یک از امامان پیشین شرایط برقراری و تشکیل حکومت عدل اسلامی فراهم نشد. امام علی، علیه السلام، در دوران کوتاه خلافت ظاهری خود با جنگ‌های متعددی رو به رو شد و موفق به برقراری حکومت اسلامی و عادلانه مورد نظر خود حتی در محدوده شهرها و مناطق تحت حاکمیتش نشد. پس از وی امام حسن، علیه السلام، نیز با دسیسه معاویه مجبور شد برای حفظ اسلام به صلح تحمیلی تن دهد و وقتی نوبت به امام حسین، علیه السلام، رسید، آن حضرت چاره‌ای جز قیام ندید و با شهادت مظلومانه خود توانست اسلام را از نابودی حتمی نجات دهد. سایر ائمه نیز به تحکیم مبانی عقیدتی و نشر معارف و احکام اسلامی و تربیت و تهذیب نفوس مستعد پرداختند و تا جایی که شرایط اجازه می‌داد به صورت مخفیانه مردم را به مبارزه با ظالمان و جباران دعوت می‌کردند و

---

۱. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، باب علة الغیبه (باب ۴۴)، ص ۴۸۱-۴۸۲.

حدیث ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، باب ۲۰، ص ۹۱، حدیث ۴.

آنان را به تشکیل حکومت الهی مهدوی امیدوار می‌ساختند. و بالاخره یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند.

به هر حال، امامان معصوم توانستند به مدت دو قرن و نیم تلاش و مجاهدت طاقت‌فرسا، حقایق بسیار زیادی از اسلام را برای مردم بیان کنند: بخشی را به صورت عمومی و بخشی را به صورت خصوصی برای شیعیان و اصحاب خاص خود بیان کردند. و بدین ترتیب معارف اسلامی در ابعاد گوناگونش در جامعه انتشار یافت و بقاء شریعت محمدی تضمین شد. و ضمناً در گوشه و کنار کشورهای اسلامی گروه‌هایی برای مبارزه با حاکمان ستمگر تشکیل گردید و دست کم توانستند تا حدودی جلو ستم‌ها و خودسری‌های جباران را بگیرند.<sup>۱</sup>

ولی آنچه که وحشت و اضطراب حاکمان خودکامه را بر می‌انگیخت و عده‌ی ظهور حضرت مهدی بود که هستی آنان را تهدید می‌کرد. از این رو، حاکمان و مستبدان معاصر با امام حسن عسکری به شدت ایشان را تحت نظر قرار دادند که اگر فرزندی برای آن حضرت متولد شود او را به قتل برسانند و خود آن بزرگوار را نیز در عنقوان جوانی به شهادت رسانند. ولی اراده‌ی خدای متعال بر این قرار گرفته بود که حضرت مهدی متولد و برای نجات جامعه‌ی بشری ذخیره شوند.

بنا بر این، با توجه به تاریخ زندگی امامان پیشین، به روشنی می‌توان فهمید که اگر امام زمان، که واپسین ذخیره‌ی الهی برای امت اسلامی و همه‌ی جهانیان

---

۱. آموزش عقاید، محمدتقی مصباح یزدی، ج ۱-۲، ص ۳۸۵.

است، از نظرها پنهان نمی‌شد، حاکمان جبّار او را نیز مانند اجدادش به شهادت می‌رساندند. انگیزه سلاطین و حاکمان، برای به شهادت رساندن وجود مقدس ولی عصر به مراتب بیشتر از سایر امامان بوده است. زیرا اخباری که از پیغمبر اکرم به دست آنان رسیده بود، از این حکایت داشت که دوازدهمین پیشوای مسلمانان و واپسین جانشین پیامبر، حکومت کفر را از روی زمین برخواهد چید. همین مسأله باعث شده بود که سلاطین و جباران در صدد برآیند که نگذارند امام زمان متولد شود و اگر تولد یافت، او را به شهادت برسانند.<sup>۱</sup>

نتیجه آن که، یکی از دلایل و عوامل غیبت آن حضرت محفوظ ماندن از شر جباران و ستمگران است. این حقیقت در بسیاری از روایات اهل بیت تصریح شده است و آن گونه که از روایات استفاده می‌شود، از زمان پیامبر اکرم، چنین مسأله‌ای پیش‌بینی شده بود. امام صادق، علیه السلام، در حدیثی از پیامبر اکرم نقل می‌کند که فرمودند:

لَا بَدَّ لِلْعَلَامِ مِنْ غِيْبَةِ قَبِيْلَ لَهُ وَلِمَ يَا رَسُوْلَ اللهِ؟ قَالَ: يُخَافُ الْقَتْلَ؛<sup>۲</sup>

مهدی چاره‌ای جز غیبت ندارد. عرض شد: چرا ای رسول خدا؟  
در پاسخ فرمودند: به سبب ترس از کشته شدن.

---

۱. *آفتاب ولایت*، محمد تقی مصباح یزدی، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ و ر.ک: *آموزش عقاید*، ج ۱-۲، صص ۳۸۵-۳۸۶.

۲. *بحار الانوار*، ج ۵۲، باب ۲۰، ص ۹۰، ح ۱. همچنین ر.ک: همان، ص ۹۱، حدیث ۵؛ و ص ۹۷، ح ۱۷ و ۱۸. و همچنین ر.ک: *الکافی*، محمد بن یعقوب الكلینی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب ۱۳۶، حدیث ۵ و حدیث ۹؛ و *کمال الدین و تمام النعمه*، شیخ صدوق، باب علة الغیبه (باب ۴۴)، ص ۴۸۱، احادیث ۷ تا ۱۰.

البته باید توجه داشت که این ترس، ترسی شخصی نبوده است. بلکه منظور از آن، ترس از ناتمام ماندن برنامه الهی و ترس از عدم تحقق وعده خداوند درباره برقراری عدل و داد در سراسر گیتی است. زیرا همان طور که گفتیم، مهدی موعود، تحقق بخش همه اهداف پیامبران و اولیای الهی است. غایت عملی برانگیختن پیامبران است. پس اگر به سبب ترس از قتل، از دیدگان غایب شده است، ترسی شخصی نیست. بلکه برای ترس از ناتمام ماندن تلاش‌ها و مجاهدت‌ها و مبارزات همه پیامبران و صالحان در طول تاریخ است.

ممکن است گفته شود که اگر علت غیبت امام زمان همین مسأله باشد، آیا خداوند نمی‌توانست جان او را از شر دشمنان محفوظ دارد و اجازه تعدی و تجاوز به حریم آن بزرگوار را به هیچ کس ندهد؟ پاسخ این پرسش روشن است. البته خداوند قادر مطلق است و بر هر کاری توانا است. و می‌توانست حتی تصور تجاوز به حریم حضرت مهدی را از ذهن دشمنانش بیرون کند و حتی می‌توانست همه دشمنان او را در یک لحظه به یاران وفاداری برای او تبدیل نماید. اما روشن است که چنین کاری با اختیار و آزادی بشر در انتخاب مسیر زندگی خود منافات دارد. سنت الهی این است که هم قدرت انتخاب راه هدایت را به بشر بدهد و هم توانایی حرکت اختیاری در مسیر ضلالت را. این خود بشر است که باید با اختیار و آگاهی و با اراده آزاد مسیر خود را انتخاب نماید. و الا خداوند می‌توانست از همان ابتدا بشر را نیافریند و یا پس از آفرینش او می‌توانست وی را جبراً به سوی هدایت بکشاند.

ممکن است گفته شود اگر خدای متعال به دلیل لیاقت نداشتن مردم برای پذیرش حکومت حق و به منظور حفظ جان امام زمان، آن وجود مقدس را از نظرها غایب کرده است، چرا درباره سایر امامان این عمل را صورت نداده است؟ مگر آن بزرگواران نیز خواهان اجرای عدالت و برقراری حکومت اسلامی نبودند؟ آیا بهتر نبود در همان گام اول پس از رحلت رسول اکرم، یعنی پس از آن که مردم ولایت امام علی را نپذیرفتند و یا در زمان امام حسن و یا در زمان امام حسین چنین برنامه‌ای اجرا می‌شد؟

در پاسخ باید گفت که خدای متعال، هدایت مردمان و ارائه مسیر سعادت را بر عهده گرفته است. فرستادن پیامبران نیز به منظور اتمام حجت بر مردمان بوده است: لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ. این کار نیز باید به گونه‌ای باشد که انسان‌ها بتوانند راه حق را از باطل تشخیص دهند. خداوند با ظهور پیامبر اسلام، واپسین و کامل‌ترین برنامه را برای سعادت بشر نازل کرد و در دسترس مردمان قرار داد. اما، همانطور که در بیان ضرورت وجود امام گفته شد، اگر پس از پیامبر انسان‌های معصومی نبودند که حقیقت قرآن و پیام الهی را بدانند و برای دیگران بیان کنند، طولی نمی‌کشید که این حقایق و به طور کلی حاصل زحمات همه پیامبران الهی، به دست فراموشی سپرده می‌شد. بسیاری از احکام اسلام بود که مردم بارها شاهد اجرای آن بودند اما پس از چندی این احکام فراموش می‌شد. به عنوان مثال، پیامبر در طول بیست و سه سال به صورت



شبانه‌روزی، پیش چشم مردم وضو گرفته بود و همه مردم وضو گرفتن او را دیده بودند؛ اما پس از رحلت پیامبر اکرم، طولی نکشید که این بحث پیش آمد که آیا حضرت، آب را از آرنج به پایین می‌ریخته است یا از انگشتان به آرنج! حقیقت آن است که اگر اهل بیت پیامبر نبودند اهل سنت نیز از اسلام خبری نداشتند. اسلام اهل سنت نیز مرهون زحمات اهل بیت است. بزرگان و عالمان آنها شاگردان اهل بیت بوده و به شاگردی نزد آنان افتخار می‌کرده‌اند. اگر امیر مؤمنان پس از پیامبر اکرم غیبت می‌کرد طولی نمی‌کشید که حقایق اسلام به کلی فراموش می‌شد.

بنا بر این، حکمت الهی در آن زمان اقتضا می‌کرد که در طول بیش از دو قرن، امامان معصوم با تمام قدرت، حقایق اسلام را در زمین گسترش دهند. فعالیت امامان در گسترش و تبلیغ اسلام به حدی بود که دیگر امکان از بین بردن آن وجود نداشت. وقتی امام دوازدهم به خلافت رسید، بقای اسلام در زمین با تلاش‌های یازده امام پیشین تضمین شده بود. در این هنگام می‌شد که این گوهر گرانبها را برای روزگار دیگری ذخیره کرد؛ اما اگر امامان قبلی می‌خواستند از چشم مردم غایب شوند، اسلام به کلی از صحنه زمین محو می‌شد.<sup>۱</sup>

### ۳-۲. امتحان الهی

در بعضی از روایات آزمایش و امتحان مردم، به منظور تشخیص میزان

۱. برای توضیح بیشتر در این موضوع، رک: *آفتاب ولایت*، محمد تقی مصباح یزدی،

پایداری و بردباری آنان، به عنوان یکی دیگر از حکمت‌های غیبت معرفی شده است. امام موسی کاظم، علیه السلام، در این باره فرمود:

اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يَزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا بَدَأَ لَصَاحِبِ  
هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ،  
إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ اِمْتَحَنَ اللَّهُ بِهَا خَلْقَهُ؛<sup>۱</sup>

ای فرزندان من، خدا را خدا را که مواظب دین خود باشید؛ مبادا کسی شما را از آن گمراه کند. بدانید که برای صاحب این امر (مهدی موعود) چاره‌ای جز غیبت نیست. (غیبت او آنقدر طولانی خواهد بود) که مؤمنان به او از او رویگردان می‌شوند. این چیزی نیست جز ابتلایی از ناحیه خداوند که انسان‌ها را با آن آزمایش می‌کند.

### ۴-۳. فراهم آمدن زمینه پذیرش حق در جهان

درست است که بر اساس اعتقاد شیعیان حقانیت و مشروعیت حکومت، به ویژه حکومت ائمه اطهار، از ناحیه خداوند است و خداوند برای نصب و تعیین امام هرگز جایگاه مردمی و میزان مقبولیت عمومی فرد را مد نظر قرار نمی‌دهد؛ اما تحقق حکومت الهی وابستگی صد در صد به اراده و خواست و پذیرش مردمان دارد. و به همین دلیل بسیاری از ائمه اطهار چون از مقبولیت

---

۱. الکافی، محمد بن یعقوب الكلینی، ج ۱، کتاب الحجة، باب ۱۳۶، حدیث ۲؛ و بحار

الانوار، ج ۵۲، باب ۲۱، ص ۱۱۳، ح ۲۶؛ همچنین رد: باب ۲۰، ص ۹۵، ح ۱۰.

و پذیرش عمومی برخوردار نبودند، نتوانستند حکومت اسلامی را محقق سازند. همانطور که پیشتر اشاره شد، مهدی موعود ذخیره‌ای است برای تحقق حکومت الهی در سراسر گیتی. روشن است که اقامه عدل الهی در سراسر گیتی متوقف بر پذیرش و آمادگی جمع قابل توجهی از مردم در گوشه و کنار جهان است. و می‌دانیم که در آغاز امامت امام زمان چنین آمادگی‌ای فراهم نبود، و از طرفی خدای بزرگ می‌داند در آینده، زمانی فرا می‌رسد که بیشتر مردم، لیاقت حکومت عدل الهی را می‌یابند، بر این اساس با غایب ساختن امام زمان، آن حضرت را از بلاها حفظ فرموده است تا شرایط لازم برای جهانی‌سازی عدل و معرفت و عبودیت فراهم آید.

توضیح آن که،<sup>۱</sup> در آستانه ظهور امام زمان، هر چند زمین پر از ظلم و جور می‌شود، اما آمادگی برای پذیرش حق در میان مردم بیش از پیش خواهد شد. می‌توان چنین وضعیتی را در قالب مثالی عادی تصور کرد: شخصی را فرض کنید که سرش درد می‌گیرد و این سردرد چنان به او فشار می‌آورد که آسایش او را به کلی سلب می‌کند و هیچ عضو سالمی برای او باقی نمی‌گذارد. چنین فردی هر قدر هم که سرسخت باشد، عاقبت به پزشک مراجعه و به نسخه او عمل خواهد کرد. عالم نیز همین گونه است. ستم و فاجعه و جنایت در این عالم، روز به روز بیشتر می‌شود تا دنیا به جایی می‌رسد که از آن به ملئت ظلماً و جوراً<sup>۲</sup> تعبیر می‌شود و این مثل

۱. ر.ک: *آفتاب ولایت*، محمد تقی مصباح یزدی، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۲. ر.ک: *بحار الانوار*، ج ۳، کتاب التوحید، باب ۱۰، ح ۳، ص ۲۶۸.

همان مریضی است که هر چه درد او افزون تر می شود، آمادگی اش برای پذیرفتن نسخه پزشک بیشتر می شود؛ به ویژه وقتی راه های گوناگون را برای درمان بیماری اش می آزماید و از همه جا سرخورده می شود، در برابر نسخه طبیب به طور کامل تسلیم می گردد.

جامعه بشری، قرن ها است که راه های گوناگون را می آزماید. شاهد بودیم که در قرن گذشته، بیش از نیمی از مردم دنیا به رژیم سوسیالیستی - مارکسیستی دلبسته بودند و تصور می کردند که سعادت آنها در این راه است و با پذیرش این نظام، از ستم های حاکمان رهایی می یابند؛ اما پس از هفتاد سال به نادرستی و نارسایی این مسیر پی برده و از این کار پشیمان شدند. اکنون نیز گروه زیادی از انسان ها سنگ لیبرال - دموکراسی غرب را به سینه می زنند. مطمئن باشید طولی نخواهد کشید که اینان نیز به انحرافی بودن این راه پی خواهند برد. و امیدواریم که این آخرین تجربه بشری باشد و به زودی نگاه ها به سوی آسمان دوخته شود و مردمان از درون خود، ظهور ولی الهی و ذخیره خداوند را آرزو کنند. در عین حال، ممکن است همچون گذشته مجدداً به دنبال راه های بشری نوتر و جدیدتری برای اداره جهان و برقراری عدالت و رهایی از جور و ستم باشند، اما بالاخره روزی خواهد رسید که برای اغلب مردمان روشن می شود که گره گشای اصلی، مهدی موعود است و همگی ملتمسانه از او می خواهند که بیاید و بشر را از چنگال دام های خودساخته برهاند. به امید روزی که زبان حال بسیاری از مردمان در گوشه و کنار جهان این باشد که:

الا یا ایها المهدی مدام الوصل ناولها  
 که در دوران هجرانت بسی افتاد مشکل‌ها  
 صبا، از نکهت کویت نسیمی سوی یار آورد  
 زسوز شعله شوقت چه تاب افتاد در دل‌ها  
 چو نور مهر تو تابید بر دل‌های مشتاقان  
 ز خود آهنگ حق کردند و بر بستند محمل‌ها  
 دل بی بهره از مهرت، حقیقت را کجا یابد  
 حق از آینه رویت، تجلی کرد بر دل‌ها  
 به کوی خود نشانی ده که شوق تو محبان را  
 ز تقوا داد زاد ره، ز طاعت بست محمل‌ها  
 به حق سجاده تزیین کن مهل محراب و منبر را  
 که دیوان فلک صورت، از آن سازند محفل‌ها  
 شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل  
 ز غرقاب فراق خود رهی بنما به ساحل‌ها  
 اگر دانستمی کویت، به سر می‌آمدم سویت  
 خوشا گر بودمی آگه، ز راه و رسم منزل‌ها  
 به نظر می‌رسد که این سخن بلند مرحوم *خواجه نصیرالدین طوسی* به  
 همین نکته پیش گفته اشاره داشته باشد که می‌گوید: «لیست غیبة  
 المهدی، علیه السلام، من الله سبحانه، و لا منه، علیه السلام، بل من  
 المكلفین و الناس، و هی من غلبة الخوف و عدم تمکین الناس من اطاعة

الامام، فاذا زال سبب الغيبة وقع الظهور».<sup>۱</sup> غیبت مهدی نه از ناحیه خداوند است و نه از ناحیه خودش، بلکه معلول کارهای مکلفان و مردمان است. معلول این است که مردمان به حکومت آن حضرت تمکین نداشته و آن را نمی‌پذیرند و حاضر به اطاعت و پیروی از او نیستند. و هر گاه که این علت برطرف شود یعنی هر گاه که مردمان آماده پذیرش حکومت مهدی شوند، ظهور نیز محقق خواهد شد. مرحوم *فاضل مقداد* نیز درباره علت غیبت می‌فرماید یکی از علل و عوامل غیبت امام زمان، کثرت دشمنان او و اندک بودن پیروانش است.<sup>۲</sup>

#### ۴. طول عمر امام زمان

حضرت مهدی، در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هجری قمری در شهر سامرا دیده به جهان گشود. دوران امامت او از سن چهار یا پنج سالگی یعنی از سال ۲۶۰ هجری قمری و همزمان با شهادت پدر بزرگوارشان، امام حسن عسکری، آغاز شد. دوران امامت آن حضرت به دو دوره تقسیم می‌شود: دوره غیبت صغری و دوره غیبت کبری. غیبت صغری از ابتدای امامت او آغاز و تا سال ۳۲۹ هجری قمری، یعنی به مدت ۶۹ سال ادامه داشت. سپس دوران غیبت کبری او آغاز گردید که تا زمان ظهور آن حضرت ادامه خواهد داشت. آن حضرت در دوران غیبت صغری نایبان خاصی داشت که واسطه میان او و

---

۱. ر.ک: *بداية المعارف الالهية*، محسن خرازی، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲. شرح الباب الحادی العشر، ص ۵۲.

شیعیان بودند. این نایبان خاص به ترتیب عبارت بودند از عثمان بن سعید، محمد بن عثمان (متوفای ۳۰۴)، حسین بن روح (متوفای ۳۲۶) و علی بن محمد سمری (متوفای ۳۲۹). اما در دوران غیبت کبری شخص یا اشخاص خاصی را به عنوان نایب خویش معرفی نکرده است. بلکه به طور کلی شیعیان را به مراجعه به فقیهان و عالمان عادل و پارسا و آگاه به زمان فرمان داده است. یعنی نایبان عامی را معرفی کرده و سخن آنان را سخن خود و حکم آنان را به منزله حکم خود، اعلام کرده است: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم!» و اما درباره مسائلی که پیش می آید، به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛ آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوند بر آنان.»

پس از بیان این مقدمه، به یکی از مشهورترین شبهات درباره وجود امام عصر اشاره می کنیم. یکی از مهم ترین دستاویزهای منکران وجود امام زمان از همان قرون اولیه، مسأله چگونگی طول عمر امام مهدی است. از عمر مبارک امام زمان بیش از یک هزار و صد سال می گذرد. اما چگونه می توان پذیرفت که امام زمان از دایره شمول قوانین طبیعی و زیست شناختی موجب پیری و سرانجام مرگ، بزکناز مانده باشد؟ به بیان دیگر، آیا اصولاً برخورداری از چنین عمری طولانی در این عالم ممکن است؟

این سؤال، در حقیقت، صرفاً یک استبعاد محض است. در عین حال،

---

۱. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، باب علة الغیبه (باب ۴۴)، ص ۴۸۴.

معتقدان به امام زمان، همواره کوشیده‌اند تا با بیان‌های مختلفی به پاسخ این شبهه پردازند<sup>۱</sup> و بعضاً با ذکر مستندات و شواهد علمی و تجربی امکان چنین عمری طولانی را برای یک فرد نشان دهند. ما بدون این که بخواهیم به تفصیل وارد این مسأله شویم، به پاسخی کوتاه و گویا در این باره اکتفا می‌کنیم. و آن این که اگر کسی به معجزه و قدرت الهی اعتقاد داشته باشد، نباید در مسأله طول عمر امام زمان شک کند. کسی که معتقد است خداوند می‌تواند بنده‌ای را پس از صد سال زنده کند: *فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ*<sup>۲</sup> خدایی که می‌تواند بیش از سیصد سال، گروهی را در خواب، بدون خوراک و پوشاک، زنده نگه دارد: *وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا*<sup>۳</sup> آیا نمی‌تواند یکی از بندگان را چند هزار سال زنده نگه دارد؟ عدم اعتقاد به وجود امام زمان به ذهن کسانی خطور می‌کند که خداوند و قدرت او را نمی‌شناسند و به معجزه اعتقادی ندارند. این پرسشی نیست که بتواند شبهه‌ای را در اعتقادات فرد مسلمان پدید آورد و شکی را در دل او وارد کند.<sup>۴</sup>

آنگونه که در روایات آمده است نوع زندگی امام زمان در روزگار غیبت به گونه خرق عادت است. و خرق عادت محال نیست. و از راه علم نمی‌توان خرق عادت را نفی کرد. هرگز نمی‌توان اسباب و علل موجود در

---

۱. ر.ک: در انتظار ققنوس، صص ۲۲۸-۲۳۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۳. سوره کهف، آیه ۲۵.

۴. آفتاب ولایت، محمد تقی مصباح یزدی، ص ۱۱۹.



جهان را منحصر و محصور در اسباب و علل حسی و مادی و تجربه شده دانسته، علل و اسباب تجربه ناشده را انکار کرد. «از این رو، ممکن است در فردی یا افرادی از بشر اسباب و عواملی به وجود آید که عمری بسیار طولانی، هزار یا چندین هزار ساله، برای ایشان تأمین نماید. و از این جا است که جهان پزشکی تاکنون از پیدا کردن راهی برای عمرهای بسیار طولانی نومید و مأیوس نشده است.»<sup>۱</sup>

شهید مطهری در پاسخ به این شبهه می‌فرماید: کسانی که عمر طولانی امام زمان را مسأله‌ای خلاف قانون طبیعت می‌دانند، چنین پنداشته‌اند که همهٔ امور این جهان، بر وفق قانون طبیعت بوده است! غافل از این که بسیاری از تحولات بزرگ طبیعی، تحولاتی غیر عادی و بر خلاف قوانین طبیعی بوده‌اند. به عنوان مثال، پیدایش حیات بر روی کرهٔ زمین بر اساس کدام قانون طبیعی بوده است؟ و یا نزول وحی بر انسان‌های خاصی، با توجه به کدامیک از قوانین طبیعی توجیه‌پذیر است. «دنیای دین برای همین است که چشم انسان را باز کند و فکر انسان را از محدودیت جریان‌های عادی خارج کند.»<sup>۲</sup>

##### ۵. چگونگی بهره‌مندی از امام غایب

علامه طباطبائی در پاسخ به این پرسش که «چگونه می‌توان از امام غایب

۱. شیعه در اسلام، محمد حسین طباطبائی، صص ۱۵۱-۱۵۲.

۲. عدل کلی، مرتضی مطهری، در مجموعه آثار، ج ۱۸، صص ۱۶۰-۱۶۱.

بهره‌مند شد؟» می‌فرماید امام معصوم وظیفه هدایتی خود را به دو گونه اعمال می‌کند: (۱) هدایت به معنای ارائه طریق و (۲) هدایت به معنای ایصال به مطلوب. امام برای اجرا و اعمال هدایت نوع اول نیازمند حضور فیزیکی در میان مردمان است؛ اما برای هدایت نوع دوم نیازی به حضور جسمانی و مراوده حضوری با مردم ندارد.

به تعبیر دیگر، همانطور که در فصل پیشین گفته شد، وظیفه امام در بیان صوری معارف و راهنمایی ظاهری مردم خلاصه نمی‌شود؛ بلکه امام همانطور که وظیفه راهنمایی ظاهری مردم را به عهده دارد، ولایت و رهبری باطنی اعمال را نیز بر عهده دارد و او است که حیات معنوی مردم را تنظیم می‌کند. بدیهی است که حضور یا غیبت جسمانی امام در انجام وظیفه هدایتی نوع دوم تأثیری ندارد؛ زیرا امام از راه باطن به نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد اگر چه از چشم جسمانی ایشان پنهان است.<sup>۱</sup>

پاسخ دیگری که به این سؤال داده شده این است که همه ابعاد وجود امام لطف است. بنا بر این، اصل وجود امام، صرف نظر از سایر ابعاد وجودیش، لطف است؛ زیرا وجود امام به معنای وجود انسان کامل در نظام احسن الهی است و این چیزی است که مقتضای علم الهی و رحمت و کمال مطلق او است. افزون بر این تصرف امام نیز لطفی دیگر است، اعم از این که این تصرف ظاهری باشد یا باطنی و اعم از این که تصرف در جن

---

۱. شیعه در اسلام، محمد حسین طباطبائی، ص ۱۵۲ و همچنین ر.ک: در انتظار

تقنوس، تعلیقات مترجم، ص ۲۴۸-۲۴۹.

باشد یا انس یا غیر اینها. حال اگر مانعی برای حضور و ظهور امام وجود داشته باشد این به لطف بودن امام در سایر ابعاد ضرری نمی‌زند. زیرا مانع ظهور، او را از یک یا چند بعد از ابعاد لطف وجودیش باز داشته است و نه از همه آنها.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از فواید وجود امام این است که وجود امام و رهبریت معصوم دینی و اجتماعی، و لو در پس پرده غیبت باشد، برای سازماندهی اجتماعی جامعه مؤمنان منبع بی‌پایان انرژی و تحرک و استقامت است.<sup>۲</sup> امام صادق، علیه السلام، در پاسخ یکی از یارانش که گفت: «فکیف ینتفع الناس بالحجة الغائب المستور؛ مردم چگونه از حجت غایب پنهان بهره‌مند شوند؟»، فرمودند: «کما ینتفعون بالشمس اذا سترها السحاب؛ همان‌گونه که از خورشید در پشت ابر بهره می‌برند».<sup>۳</sup> امام زمان خود نیز در نامه‌ای وجود شریف خویش را در دوران غیبت به خورشید در پس ابر تشبیه کرده است.<sup>۴</sup> این تشبیه نشان دهنده آن است که نور وجود و هدایت و سایر کمالات و برکات به یمن خورشید وجود او به انسان‌ها می‌رسد.

حالت انتظار، و اعتقاد به وجود غایبانه یک رهبری عادل، ظلم‌ستیز و بی‌نظیر، موجب پایداری و استقامت مؤمنان در امر دین‌داری و دوری از ظلم به دیگران و امثال آن می‌شود. زیرا هر کسی می‌داند که در حکومت

۱. ر.ک: *بداية المعارف الالهية*، محسن خرازی، ج ۲، ص ۱۶۷-۱۶۹.

۲. *در انتظار قنوس*، تعلیقات مترجم، ص ۲۴۹.

۳. *بحار الانوار*، ج ۵۲، باب ۲۰، ح ۶، ص ۹۲.

۴. همان، حدیث ۷، ص ۹۲.

مهدی، که به صورت ناگهانی و بدون اطلاع قبلی ممکن است هر لحظه‌ای بر پا شود، حق مظلوم از ظالم ستانده می‌شود. بنا بر این، انتظار فرج و وجود امام غایب، به منزله یک نیروی بازدارنده بسیار قوی است که می‌تواند تا حد بسیار زیادی از ارتکاب جرایم جلوگیری نماید.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از فواید انتظار، امید به آینده‌ای سبز است. یکی از محققان و شیعه‌شناسان آلمانی، در این باره تحلیلی زیبا دارد:

از جمله مسائل اجتماعی بسیار مهمی که همیشه می‌تواند موجب امیدواری و رستگاری شیعه باشد، اعتقاد به وجود حجت عصر و انتظار ظهور او است. زیرا عقیده شیعه این است: هنگامی که انسان در بستر رود، به این امید باید بخوابد که چون صبح از خواب برخیزد، حجت ظهور کرده، و او برای تأییدش آماده باشد. معتقدند که همه مردم و ذول زمین تابع حکومت آنها خواهند بود. گویا فرد فرد شیعه، بدون استثنا، شب که در بستر می‌روند، به امید ترقی و عالم‌گیری مذهب و اقتدار خود، صبح از خواب برمی‌خیزند. ... یأس و حرمان، عامل هرگونه نکبت و ذلت می‌گردد؛ ولی ضد آن، که پشت گرمی و امیدواری و قوت قلب از روی اعتقاد است، مایه فلاح و نجات می‌شود.<sup>۲</sup>

علامه مجلسی درباره تشبیه خورشید وجود امام زمان در دوران غیبت

---

۱. در انتظار قنوس، ص ۲۳۷.

۲. ر.ک: همان، ص ۳۰۴.

به خورشید در پشت ابر، وجوه هشتگانه‌ای را بیان می‌کند که ذکر آنها در اینجا خالی از لطف نیست:<sup>۱</sup>

أ. نور وجود و علم و هدایت به واسطه فیض وجود او است که بر مردمان می‌تابد. زیرا در جای خود معلوم شده است که علت غایی و هدف اصلی آفرینش، امام معصوم و انسان کامل است؛ و سایر ممکنات به طفیل وجود امام معصوم است که لباس هستی بر تن می‌کنند.

ب. همان گونه که مردم، به منظور بهره‌مندی بیشتر از نور خورشید، همواره منتظر خارج شدن آن از پشت ابر هستند، در دوران غیبت امام زمان نیز، شیعیان و پیروان مخلص آن حضرت همواره و در هر لحظه‌ای منتظر ظهور آن یگانه دوران‌اند. و هرگز مأیوس نمی‌شوند.

ج. منکران وجود امام زمان در دوران غیبت، همچون منکران وجود خورشید پشت ابرند.

د. گاهی اوقات، بودن خورشید در پشت ابر بهتر از ظهور آن است؛ به همین ترتیب، غایب بودن امام زمان، در زمان غیبت انفع به حال مردمان است.

ه. همان‌طور که نگاه مستقیم و بی‌واسطه به خورشید ممکن است موجب کوری چشم شود، چه بسا که خورشید وجود امام زمان

---

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، باب ۲۰، حدیث ۸

نیز اگر مستقیماً بتابد موجبات گمراهی برخی از افراد را فراهم سازد و سبب بی‌ایمانی آنان شود.

و. همانگونه که خورشید گاهی از پشت ابرها کنار می‌رود و برخی از افراد می‌توانند به آن نظر افکنند، امام زمان نیز در دوران غیبت به این صورت است که برای برخی از افراد ظاهر می‌شود.

ز. امام زمان، همچون سایر ائمه، در این که فیض وجود آنان شامل همه موجودات و انسان‌های روی زمین می‌شود، همچون خورشیدند که نفع آن عمومی است؛ در عین حال کسانی که مشکل بینایی داشته باشند، نمی‌توانند از نور آن بهره‌مند شوند و حتی ممکن است همچون خفاش، از آن متنفر باشند.

ح. همانگونه که تابیدن نور و شعاع خورشید به درون خانه‌ها به بزرگی و کوچکی پنجره‌ها و روزنه‌های هر خانه‌ای و زدودن موانع بیرونی بستگی تام و تمام دارد. تابیدن نور خورشید وجود امام زمان نیز بر دل‌ها و جان‌های افراد به میزان پاکی آنان از شهوات نفسانی و علاقه‌های جسمانی بستگی دارد. هر کسی که بتواند موانع و حجاب‌های ظلمانی را از جلو پنجره دل خود بیشتر کنار زند، بهتر و بیشتر می‌تواند از شعاع نور وجود امام زمان بهره‌مند شود.

## ۶. ویژگی‌های عصر حضور

همانطور که پیشتر اشاره شد، در روایات مربوط به مهدویت بسیاری از

ویژگی‌های عصر حضور و خصوصیات جامعه آرمانی اسلامی و الهی مهدی موعود ترسیم شده است. توجه به این ویژگی‌ها می‌تواند به ما کمک کند تا مسیر حرکت خود را در آن جهت شکل داده و بکوشیم تا زمینه تحقق نهایی و کامل آنها را توسط حضرت مهدی فراهم سازیم. و جامعه خود را به صورت جامعه‌ای مهدی‌پسند درآوریم. شناخت ویژگی‌های آن جامعه آرمانی، در حقیقت به منزله آینه‌ای است که می‌توان زشتی‌ها و زیبایی‌های جوامع کنونی را در آن دید و با شناخت انحرافات و کجی‌ها، در جهت زدودن آنها گام برداشت. برخی از ویژگی‌های و خطوط کلی جامعه مهدوی به این شرح است:

أ. رفتار بر اساس سیره پیامبر اکرم؛<sup>۱</sup>

ب. احیای معارف قرآنی و نبوی در سطح جامعه؛<sup>۲</sup>

همواره باید بدانیم که مهدی موعود، آخرین بازمانده نسل پیامبر و آخرین امام منصوب از ناحیه خداوند است و هدف اصلی او احیای اسلام و اجرای قوانین و مقررات اسلامی و الهی است. مهدی موعود بنا نیست که دین و آیین جدیدی را برای بشریت به ارمغان آورد؛ او می‌خواهد که سنت و سیره پیامبر خاتم را احیا و اجرا نماید. هدف از قیام مهدی، احیای قرآن و معارف قرآنی و نبوی است. بنا بر این، دوستاران مهدی اگر می‌خواهند حرکت خود را در جهت خواست و اراده مهدی شکل دهند، باید اسلام را به

۱. همان، ص ۳۴۷، حدیث ۹۷.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۳۸، ص ۱۳۵: «يعطف الرأي على القرآن اذا عطفوا القرآن على الرأي»؛ «و یحیی میّت الکتاب و السنة».

درستی و با دقت بشناسند و در عمل به آن و تحقق دستورات و احکام الهی از هیچ کوششی دریغ نوززند. دوستار مهدی، دوستار سنت و سیره پیامبر اکرم است؛ و عاشق مهدی، عاشق اسلام است.

ج. الهی کردن خواسته‌ها و امیال مردم؛<sup>۱</sup>

اگر مشاهده می‌شود که امیال و خواسته‌های ما، هماهنگ با دستورات و سفارش‌های خداوند نیست، این نشانه خوبی است که بدانیم میان میل و خواسته درونی ما با خواسته‌های مهدی موعود فاصله است. زیرا مهدی موعود میل و خواسته‌ای جز خواسته خداوند ندارد. پس اگر می‌بینیم که در دیدن و شنیدن و خوردن پروای احکام اسلامی را نداریم و از دیدن مناظر حرام و شنیدن صوت‌ها و صداهای حرام و خوردن غذاهای حرام، ابایی نداریم، بدانیم که در مسیر مهدی حرکت نمی‌کنیم.

د. نزول همه برکات آسمان و زمین بر مردمان؛<sup>۲</sup>

ه. برقراری امنیت فراگیر؛<sup>۳</sup>

و. شکوفایی همه استعداد‌های عقلی و معرفتی مؤمنان و آشکار شدن علوم پیامبران؛<sup>۴</sup>

---

۱. همان. «يعطف الهوى على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى».

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، حدیث ۱۱ و ص ۳۲۳، حدیث ۳۱. در نهج البلاغه، می‌فرماید: «و تُخرج له الارض اَفَالِيذَ كَبِدِهَا و تُلْقِي اليه سِلْمًا مَقَالِيذَهَا؛ زمین گنجینه‌های خود را برون اندازد، و کلیدهای خویش را از در آشتی تسلیم وی سازد» (خطبه ۱۳۸، ص ۱۳۵)

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، حدیث ۱۱.

۴. همان، ص ۳۳۶، حدیث ۷۱ و ۷۳.



برخی از ساده لوحان گمان می کنند که حضرت مهدی با علم و دانش مخالف است؛ در حالی که با آمدن او است که استعداد‌های واقعی علمی و معرفتی بشریت شکوفا می شود و درهای علم و دانش بر روی آدمیان گشوده می گردد. بنا بر این، عاشقان مهدی کسانی‌اند که در جهت علم‌آموزی و پیشرفت‌های علمی و تحقیقی تلاش می کنند و می کوشند تا جامعه‌ای مهدی‌پسند را طراحی و آماده سازی نمایند.

ز. نابودی همه مظاهر بدعت؛<sup>۱</sup>

ح. فراگیری ایمان و صلاح و فضیلت.<sup>۲</sup>

یکی از ویژگی‌های دوران حضور مهدی، توسعه معنویت و اخلاق است. جامعه‌ای که مهدی موعود قصد برپایی آن را دارد، جامعه‌ای است که فضایل اخلاقی در همه عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و امنیتی آن موج می زند. جامعه‌ای است که سیاست و فرهنگ و اقتصاد و پژوهش و آموزش آن تابع اخلاق است. بنا بر این، اگر ما می خواهیم بدانیم که آیا واقعاً در مسیر مهدی حرکت می کنیم، خود را بررسی کنیم و ببینیم که جایگاه اخلاق در فعالیت‌های روزمره ما کجاست. آیا همچون عده‌ای از سیاستمداران اخلاق فروش، حاضر هستیم که به منظور خارج کردن رقیب از صحنه و یا به منظور تصاحب پست و مقامی گذرا، همه اصول اخلاقی و ارزشی را زیر پا گذاریم و یا آن که هرگز دست از اخلاق و فضایل اخلاقی بر نمی داریم و آنها را فدای منافع زودگذر دنیوی نمی کنیم؟

۱. همان، ص ۳۲۳، حدیث ۳۲.

۲. همان، ص ۲۸۰، حدیث ۶.

## ۷. فضیلت انتظار فرج

احادیث بسیار زیادی در باب فضیلت انتظار فرج وارد شده است.<sup>۱</sup> و در روایات متعددی انتظار فرج به عنوان برترین و بالاترین اعمال و عبادت‌ها به شمار آمده است: «افضلُ الاعمالِ انتظارُ الفرجِ». <sup>۲</sup> امام صادق، علیه السلام، در این باره می‌فرماید:

کسی که در حال انتظار فرج مهدی از دنیا رود، همانند کسی است که با آن حضرت در خیمه‌اش باشد. سپس لحظه‌ای درنگ کرد و فرمود: بلکه مانند کسی است که در رکاب او با شمشیر بر سر دشمنان بکوبد. و سپس فرمودند: بلکه همچون کسی است که در رکاب پیامبر خدا به شهادت رسد.<sup>۳</sup>

برخی از افراد مغرض، کج‌اندیش و بی‌اطلاع از حقیقت مهدویت و انتظار، با استناد به پاره‌ای از روایات و تحریف معنوی پاره‌ای دیگر از احادیث مهدویت، گمان کرده‌اند که انتظار فرج به معنای دست روی دست گذاشتن و اقدام نکردن و منتظر منفعل بودن است. اینان پنداشته‌اند، در دوران انتظار باید از هر اقدامی در جهت مبارزه با ظلم و ستم خودداری نمود و دست از هر گونه سازندگی و اصلاحی برداشت و نه تنها با مفسد اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی نباید مبارزه کرد، بلکه در حد امکان زمینه توسعه فساد و عالم‌گیر شدن آن را باید فراهم ساخت، تا قیام

۱. رک: همان، ج ۵۲، باب ۲۲، صص ۱۲۲-۱۵۰.

۲. همان، ج ۷۵، باب ۲۳، حدیث ۷۷، ص ۲۰۸.

۳. همان، ج ۵۲، ص ۱۲۶، حدیث ۱۸.

مهدی هر چه زودتر فراهم شود! در حالی که اهمیت انتظار فرج، در تلاش برای سازندگی و اصلاح نهفته است. انتظار فرج، یعنی تعهد نسبت به خوبی‌ها و فضیلت‌ها؛ انتظار فرج، یعنی نیرویی معنوی برای حرکت و پویایی؛ انتظار فرجی که در تشیع است، از جنس فعل است، نه انفعال؛ از سنخ عبادت است، نه کسالت.

انتظار فرج، به معنای خوش‌بینی واقع‌گرایانه، و نه وهمی و خیالی، نسبت به آینده بشریت و فرجام تاریخ است. شیعه با این اعتقاد خود، آینده‌ای زیبا و نویدبخش را برای جهان و انسان انتظار می‌کشد؛ آینده‌ای که در آن پیروزی نهایی صلح و عدالت و آزادی و صلاح و صداقت بر زور و جور و ظلم و استعباد و استبداد و اختناق و نیرنگ و فریب ترسیم شده است. آینده‌ای که یک حکومت الهی واحد بر سراسر جهان حکم‌فرما خواهد بود. سراسر گیتی از رفاه و آبادانی مناسب برخوردار خواهد شد.

انتظار مهدی و اعتقاد به وجود مهدی موعود از جمله مترقی‌ترین و پیشرفته‌ترین اعتقادات است. انتظار مهدی، یعنی انتظار ظهور عدل مجسم؛ انتظار مهدی، یعنی انتظار عالم‌گیر شدن، محبت و عشق به خوبی‌ها؛ انتظار مهدی، یعنی انتظار فراگیری پاکی و صداقت و درستی؛ انتظار مهدی، یعنی انتظار فرارسیدن روزی که بیچارگی و حقارت و کینه و حسادت و خیانت از میان بشریت برچیده می‌شود؛ انتظار مهدی، یعنی انتظار گشوده شدن درهای نامحدود علم و دانش حقیقی و بهره‌مندی بشریت از علوم و دانش‌های سعادت‌آفرین؛ و بالاخره این که انتظار مهدی یعنی انتظار و امید به تحقق همه ارزش‌های الهی و انسانی، در سراسر گیتی.

### ۸. آسیب‌شناسی مسأله انتظار

دشمنان تشیع به درستی فهمیده‌اند که یکی از مهم‌ترین عوامل حرکت، پویایی، نشاط، سرزندگی و شکست‌ناپذیری اقلیت شیعه در طول تاریخ، مسأله «انتظار» بوده است. یعنی امید و آرزوی داشتن آینده‌ای سبز. آینده‌ای که با ظهور رهبر آسمانی آنان، مهدی موعود، تحقق خواهد یافت. بر این اساس، بهترین راه ضربه زدن به شیعه را نیز از طریق ایجاد انحراف در همین عامل می‌دانند. از این رو، ارائه تفاسیر مرده و مخرب و اباحی‌گرایانه از این مسأله و ترویج و اشاعه خرافات و اعتقادات بی‌پایه و اساس در زمینه مهدویت و انتظار را در دستور کار تبلیغی خود در جوامع شیعی قرار داده‌اند.

وظیفه ما شناخت درست و دقیق و مستند این پدیده و حساسیت داشتن در مقابل کج‌روی‌ها و انحرافات در این زمینه است. در این قسمت می‌کشم تا برخی از مهم‌ترین آسیب‌های مسأله مهدویت و انتظار را گوشزد نمایم.

#### ۸-۱. مهدی، موعودی جهانی و نه قومی و نژادی

اندیشه مهدویت منحصر به شیعیان و یا مسلمانان نیست؛ بلکه همه یا اغلب ادیان و مذاهب موجود در جهان، به گونه‌ای به «موعود» باور دارند. و یا دست کم آنچه که مسلم و قطعی است، متون دینی و معارف دینی ادیان ابراهیمی به این مسأله تصریح کرده‌اند. در زیارت‌نامه امام زمان، در *مفاتیح الجنان*، چنین می‌خوانیم: «السلام علی المهدی الذی وَعَدَ اللهُ عَزَّ

و جَلَّ بِه الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِه الْكَلِمَ و يَلْمَّ بِه الشَّعْثَ و يَمْلَأُ بِه الْأَرْضَ قِسْطاً و عَدْلًا؛<sup>۱</sup> سلام بر آن مهدی که خدای عز و جل به همه امت‌ها وعده داده است که به وسیله او سخنان و اندیشه‌ها را متحد کند و پریشانی را از میان بردارد و زمین را پر از عدل و قسط نماید. «ملل و اقوام مختلف در اصل اعتقاد به ظهور یک منجی در آخر الزمان تقریباً اتفاق نظر دارند و هر کدام بر اساس فرهنگ خود نامی بر آن نهاده‌اند. هر چند درباره مصداق او، ویژگی‌های شخصیتی او، چگونگی ظهور او، مشخصات دوران حضور او و هدف او اختلافات زیادی میان مسلمانان و دیگران وجود دارد.

اما آنچه را که می‌توان به عنوان تفاوتی آشکار میان اندیشه مهدویت در نزد شیعیان و این اندیشه در میان سایر ملل و اقوام مشاهده کرد، این است که این اندیشه در نزد شیعیان یک اندیشه جهانی و نوعی فلسفه جهانی است. به این معنی که مهدی در اندیشه اسلامی، اختصاصی به امت خاصی ندارد. قیام و دعوت او قیام و دعوتی جهانی است. و نه قومی و قبیله‌ای و نژادی. او برای نجات بشریت می‌آید و نه برای سروری دادن نژاد و قومی خاص. او یاور مظلومان است و هدفش ظلم‌ستیزی و عدالت‌گستری است. به تعبیر دیگر، ویژگی بارز اندیشه مهدویت در نزد شیعیان این است که مهدی را موعودی جهانی با هدفی جهانی و برنامه‌ای جهانی دانسته و او را مخصوص قوم و قبیله یا دین و مذهب خاصی نمی‌دانند. ریشه این اعتقاد

---

۱. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، زیارت حضرت صاحب الامر، ص ۷۰۱.

هم در خود اسلام و تشیع به معنای واقعی کلمه نهفته است. زیرا اسلام و دعوت اسلامی، دین و دعوتی جهانی است و تشیع به معنای حقیقی کلمه همان اسلام ناب است. و اندیشه مهدویت که در تشیع مطرح است، در حقیقت اندیشه‌ای برآمده از متن اسلام و حاکی از جهانی اندیشی اسلام و برنامه‌ریزی آن در جهت جهانی‌سازی عدل و صلح و صمیمیت و معنویت است.

پس اگر چنین است، نباید اجازه داد که همچون برخی از ادیان و مکاتب دیگر، این اندیشه به شکل یک اندیشه قومی و قبیله‌ای توصیف شود. به تعبیر شهید مطهری نباید این اندیشه بلند و جهانی را به شکل یک «آرزوی کودکان» و قومی و قبیله‌ای ترسیم کرده، آن را تا سطح فردی که می‌آید به قصد انتقام‌گیری و کینه‌توزی پایین کشانید. «گویی حضرت حجت فقط انتظار دارند که کی خداوند تبارک و تعالی به ایشان اجازه بدهند که مثلاً بیایند ما مردم ایران را غرق در سعادت کنند یا شیعه را غرق در سعادت کنند، آن هم شیعه‌ای که ما هستیم که شیعه نیستیم.»<sup>۱</sup> چنین تصویر و تفسیری از مهدویت بسیار شبیه تفسیر یهودیت از منجی موعود است. توضیح آن که، موعود پایانی یهودیان، کسی است که می‌خواهد قوم یهود را نجات دهد و آنان را از سختی و فلاکت برهاند. یهودیان در سراسر تاریخ محنت‌بار و پر از رنج و سختی خود، همواره به امید ظهور «مسیحا» همه انواع تحقیر و شکنجه را تحمل کرده‌اند. آنان معتقدند که در

---

۱. مهدی موعود، مرتضی مطهری، در مجموعه آثار، ج ۱۸، صص ۱۸۰-۱۸۱.

آخرالزمان منجی و موعودشان خواهد آمد و آنان را از ذلت و درد و رنج رها خواهد ساخت و قوم یهود را فرمانروای جهان خواهد کرد.<sup>۱</sup>

#### ۸-۲. پرهیز از تعیین وقت برای زمان ظهور:

تقریباً در همه ادیان و مکاتبی که معتقد به آمدن منجی و هدایت‌گر جهانی هستند، علائم و نشانه‌هایی برای زمان ظهور او بیان شده است. و باز هم تقریباً می‌توان گفت که همه آنها در مقاطع مختلفی از تاریخ خود، گمان کرده‌اند که آن نشانه‌ها تحقق یافته است و شرایط و ویژگی‌های آخرالزمان کاملاً نمایان شده است. به عنوان مثال، بسیاری از مسیحیان نخستین، یعنی نخستین کسانی که به حضرت عیسی ایمان آوردند، از جمله یهودیانی بودند که می‌پنداشتند، عیسی بن مریم، همان موعود منتظر و منجی یهودیان است. اما پس از مدتی که دیدند، مسیح نیز نتوانست آن انتظارات را محقق سازد، و به پندار آنان به صلیب آویخته شد، چنین معتقد شدند که پس از سه روز که از مرگ او گذشت، مجدداً از قبر خود برخاسته و به آسمان‌ها رفته است و منتظر موقعیتی دیگر برای بازگشت است.

آن گونه که در اناجیل آمده است، حواریان چنین می‌پنداشتند که زمان بازگشت ثانوی عیسی خیلی به درازا نخواهد کشید و خود آنان شاهد

۱. ر.ک: *انتظار مسیحا در آیین یهود*، جولوس کرینستون، ترجمه حسین توفیقی، مقدمه مترجم، ص ۱۳. [این کتاب قبل از اشغال فلسطین تهیه شده است.] این کتاب برای آشنایی با اندیشه موعود در نزد یهودیان کتاب مفیدی است.

بازگشت او خواهند بود. یعنی می‌پنداشتند که عیسی پیش از منقضی شدن نسل حواریان باز خواهد گشت. و بر اساس نقل انجیل متی، خود حضرت عیسی به حواریانش گفت: «برخی از کسانی که این جا هستند، پیش از مرگ، مرا در شکوه ملکوتم خواهند دید»<sup>۱</sup> اما چنین نشد، و حتی موجب یأس و ناامیدی برخی از مسیحیان گردید. مسیحیان از این تجربه تاریخی عبرت نگرفتند و باز هم سال‌های خاصی را برای بازگشت ثانوی عیسی مسیح مشخص کردند. برای آشنایی بیشتر با تفکر مسیحیت در این باره مناسب است برخی از آن تاریخ‌ها را ذکر می‌کنیم:

سال ۱۵۶ میلادی؛ سال ۲۴۷؛ سال ۳۸۰؛ سال ۵۰۰؛ ۶ آوریل ۷۹۳؛ سال ۸۰۶؛ ۲۵ مه ۹۷۰ (هنگامی که عید تبشیر و جمعه فیک (جمعه قبل از عید پاک) در یک روز متقارن شد؛ به اعتقاد آنان در همین روز بود که آدم خلق شد، اسحاق [اسماعیل (در اسلام)] قربانی شد؛ دریای احمر از هم شکافت، نطفه عیسی بسته شد و عیسی مصلوب گشت. بنا بر این، طبیعی بود که آخرالزمان در این روز روی دهد.) سال ۹۹۵؛ سال ۱۰۰۰؛ سال ۱۰۳۳ (هنگامی که عیسی در سال ۱۰۰۰ میلادی مراجعت نکرد برخی از پیشگویان، تاریخ آخرالزمان را به هزارمین سالگرد مصلوب شدن عیسی عقب انداختند)؛ ۲۳ سپتامبر ۱۱۸۶؛ ۱۲۶۰؛ ۱۲۸۴؛ ۱۳۷۰؛ ۱۳۷۸؛ ۱۴ فوریه ۱۴۲۰؛ اول فوریه ۱۵۲۴ (طبق محاسبه برخی منجمان لندن که در ژوئن گذشته انجام شده بود، پایان دنیا، در اول فوریه، با وقوع سیلی در لندن آغاز



می‌شد. نزدیک به ۲۰ هزار نفر از مردم، خانه‌های خود را ترک کردند و یک کشیش در قلعه‌ای که ساخته بود، آب و غذا ذخیره کرده بود. چون این تاریخ فرا رسید در لندن، حتی باران هم نیارید؛ ۲۰ فوریه ۱۵۲۴؛ ۱۵۲۵؛ ۱۵۳۲؛ ۱۵۳۳؛ ۱۹ اکتبر ۱۵۳۳ (ساعت ۸ بامداد) حدود ۱۵۵۵؛ ۲۲ ژوئیه ۱۵۵۶؛ ۲۸ آوریل ۱۵۸۳ (ظهر هنگام)؛ ۱۶۰۰ (مارتین لوتر معتقد بود پایان دنیا از سال ۱۶۰۰ به تأخیر نخواهد افتاد)؛ ۱۶۰۳؛ ۱۶۲۳؛ اول فوریه ۱۶۲۴؛ ۱۶۵۷؛ ۱۶۵۸؛ ۱۶۶۰؛ ۱۶۶۶؛ ۱۶۸۸؛ ۱۳ اکتبر ۱۷۳۶؛ ۵ آوریل ۱۷۶۱؛ ۱۹ مه ۱۷۸۰؛ ۱۷۸۹؛ ۱۷۹۰؛ ۱۷۹۲؛ ۱۸۳۶؛ ۲۲ اکتبر ۱۸۴۴ (یکی از کشیشان مشهور و با نفوذ، بازگشت ثانوی عیسی را در این روز پیشگویی کرد. در آن روز پیروان این کشیش بر فراز تپه‌ای گرد آمدند و منتظر آمدن عیسی شدند. پس از آنکه ظهور محقق نشد، این واقعه به «یأس بزرگ» معروف شد). ۱۸۵۶؛ ۱۸۶۲؛ ۱۸۶۷؛ ۱۸۷۴؛ ۱۸۹۱؛ ۱۹۰۰؛ ۱۳ نوامبر ۱۹۰۰ (بیش از صد تن از اعضای «فرقه روسی برادران و خواهران مرگ سرخ»<sup>۱</sup> که در این روز در انتظار فرا رسیدن پایان دنیا بودند، ارتکاب به خودکشی کردند). ۱۸ مه ۱۹۱۰ (در آلمان می‌شد کارت پستالی با این مضمون خرید: «پایان دنیا در هجدهم ماه مه» بسیاری از سودجویان و فرصت طلبان، از ترس مردم سوء استفاده کرده و «قرص‌های ستاره‌ای» برای مصونیت از شر مسمومیت یا از این قبیل چیزها که خود می‌گفتند، می‌فروختند). ۱۹۱۱؛ ۱۱ اکتبر ۱۹۱۴؛ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۹ (در پی این پیشگویی در بسیاری از کشورها موج وحشت به وجود آمد و حتی برخی دست به خودکشی زدند). ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۵ (کشیشی به نام لانگ، طی

1. The Russian Cult Brothers and Sisters of the Red Death.

یک مکاشفه دست نوشته مرموزی را دید که رقم ۱۹۴۵ نوشته شده بود و صدایی را شنید که می‌گفت دنیا در ساعت ۵ و ۲۳ دقیقه بعد از ظهر بیست و سوم سپتامبر نابود خواهد شد (۱۹۴۷؛ ۲۲ آوریل ۱۹۵۹؛ ۱۹۸۰ رونالد ریگان در ۱۹۸۰ در مصاحبه‌ای گفت: «شاید ما نسلی باشیم که نبرد آرماگدون را خواهد دید». پیش از آن نیز در سال ۱۹۷۱ در گفت و گویی با یک خبرنگار به نام جیمز میلز، با توجه به وقایع مربوط به لیبی اظهار کرده بود «برای اولین بار [در طول تاریخ] همه چیز برای نبرد آرماگدون و ظهور ثانوی مسیح مهیا است»؛ ۲۹ آوریل ۱۹۸۰؛ ۱۹۸۱ (جیمز وات، وزیر کشور آمریکا در زمان ریاست جمهوری ریگان، احساس می‌کرد احتیاجی به حفاظت از محیط زیست نیست چون پایان به زودی از راه می‌رسد) اوت ۱۹۸۵؛ ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۹؛ ۱۹۹۰؛ ۱۹۹۱؛ (لوتیس فراخان، رهبر سیاه‌پوستان آمریکا، اعلام کرد جنگ خلیج فارس، نبرد آرماگدون و جنگ نهایی است)؛ ۲۹ آوریل ۱۹۹۲؛ ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۲؛ ۱۹۹۳؛ ۱۴ نوامبر ۱۹۹۳؛ ۱۹۹۴؛ ۲ مه ۱۹۹۴ (نیل چیس، عضو فرقه بهائیان تحت حمایت پیمان، پیشگویی کرد که در ۲۳ مارس ۱۹۹۴ نیویورک با بمب اتمی ویران می‌شود و نبرد آرماگدون ۴۰ روز پس از آن به وقوع خواهد پیوست.<sup>۱</sup> ۱۳ دسامبر ۱۹۹۶؛ ۲۳ اکتبر ۱۹۹۷؛ ۸ ژانویه ۱۹۹۸ (پلیس ۳۱ تن از اعضای گروهی انشعابی از فرقه معبد خورشید را، به ریاست روان‌شناس آلمانی، هایدو فیتکائن گارته، در یکی از مجموعه جزایر قناری، از ترس این که مبادا در صدد خودکشی دسته جمعی باشند، بازداشت کرد. آنها متقاعد شده

۱. جالب است که تا دهه‌های اخیر حوادث آخر الزمان را مربوط به لندن و شهرهای اروپایی می‌دانستند؛ اما اخیراً همه حوادث را به نیویورک و ... تطبیق می‌دهند.

بودند دنیا در این تاریخ در ساعت ۸ بعد از ظهر به پایان می‌رسد، اما اجساد اعضای فرقه توسط سفینه‌ای فضایی برداشته خواهد شد). ۱۰ اکتبر ۱۹۹۸؛ ۱۹۹۹ (بنا بر مکاشفه‌ای از جورج واشنگتن (نخستین رئیس جمهور ایالات متحده) نبرد آخر الزمان و سپس صلح. بر اساس این قصه مکاشفه‌ای، روح یک زن زیبا در برابر جورج ظاهر شد و به او گفت: «پسر ملت! نگاه کن و یادگیر.» پس از آن دنیا را آن طور که در ۱۹۹۹ خواهد بود، می‌بیند. ابرهای سیاه یا نورهای قرمز در مرکز آن، نمایانگر ارتش‌های متجاوز است که از سرتاسر دنیا به سوی آمریکا سرازیر می‌شوند. پس از یک نبرد عظیم، فرشته‌ای بر روی دنیا آب می‌پاشد و صلح باز می‌گردد). ۲۵ مارس ۱۹۹۹؛ ۸ مه ۱۹۹۹؛ ۶ اوت ۱۹۹۹؛ ۲۰۰۰؛ اول ژانویه ۲۰۰۰؛ ۱۶ ژانویه ۲۰۰۰؛ ۵ آوریل ۲۰۰۰؛ ۵ مه ۲۰۰۰؛ ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۰؛ (طبق پیشگویی خانه یهوه<sup>۱</sup> مصیبت ۷ ساله بزرگ در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ آغاز شده است؛ یعنی هنگامی که اسحاق رابین در کاخ سفید با یاسر عرفات دست داد. این یعنی این که پایان دنیا در ۱۳ سپتامبر سال ۲۰۰۰ است! ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰؛ ۱۷ نوامبر ۲۰۰۰؛ ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۱؛ ۲۹ نوامبر ۲۰۰۳؛ ۲۰۰۶ (فاجعه‌ای اتمی بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ از سوی سوریه آغاز می‌شود). ۲۱ دسامبر ۲۰۱۲؛ ۲۳ دسامبر ۲۰۱۲؛ ۲۸ سپتامبر ۲۰۲۰؛ ۲۰۲۳؛ ۱۳ نوامبر ۲۰۲۶؛ ۲۰۳۵؛ ۲۰۳۷؛ ۲۰۴۰»<sup>۲</sup>

شبهه به همین روند را می‌توان به گونه‌ای دیگر در جهان اسلام نیز مشاهده کرد. در مقاطع مختلف تاریخی حتی در زمان حضور امامان شیعه

1. The House of Yahwe.

۲. رک: نشانه‌های پایان، علی فاطمیان، صص ۴۸۹-۵۲۱.

نیز عده‌ای از مسلمانان دست به تطبیق شرایط و تعیین وقت می‌زدند و حتی قیام‌هایی را به نام مهدی موعود شکل دادند که از آن جمله می‌توان به قیام مختار برای انتقام‌گیری از قاتلان امام حسین اشاره کرد. مختار زمانی که دید، مردم حاضر به همکاری با او در این قیام نیستند. از اعتقاد به مهدویت که پیامبر اکرم و سایر ائمه از آن خبر داده بودند استفاده کرد و رهبری قیام را بر عهده محمد بن حنفیه، فرزند امیرمؤمنان و برادر امام حسین گذاشت و از هم نامی محمد بن حنفیه با مهدی موعود، نهایت استفاده را کرد. و خودش را به عنوان نائب و جانشین او معرفی نمود. و بدین ترتیب حمایت عده زیادی را جلب نمود. حتی پس از رحلت محمد بن حنفیه، عده‌ای از پیروانش، گفتند که او نمرده است؛ بلکه فعلاً چون زمینه عدل‌گستری خود را فراهم ندید، به کوه رَضوا پناه برده است.<sup>۱</sup>

در قیام نفس زکیه نیز از این اعتقاد نهایت بهره‌برداری را کردند.<sup>۲</sup> در اواخر دوران بنی امیه که سادات حسنی دست به قیام‌های متعدد و پراکنده‌ای زدند، نفس زکیه نیز قیام کرد. قیام او تا آنجا اهمیت پیدا کرد که

---

۱. برای توضیحات بیشتر، ر.ک: مهدی موعود، مرتضی مطهری، در مجموعه آثار، ج ۱۸، صص ۱۷۰-۱۷۱.

۲. محمد نفس زکیه فرزند عبدالله محض است که این عبدالله محض، فرزند «حسن مثنی»، پسر امام حسن و فاطمه بنت الحسین، دختر امام حسین، است. از آنجا که عبدالله هم از طرف مادر به امام علی و حضرت زهرا می‌رسد و هم از طرف پدر، به همین دلیل به او عبدالله محض می‌گفتند. و فرزند او محمد را به دلیل تقدس و پاکی فراوانی که داشت، «نفس زکیه» می‌گفتند.

حتی عده‌ای از عباسیان نیز با او بیعت کردند و حتی برخی از یاران امام صادق از وی خواستند تا با نفس زکیه به عنوان مهدی منتظر بیعت نماید. امام صادق در پاسخ فرمودند که اگر هدف محمد از قیام، امر به معروف و نهی از منکر است، کار او را تأیید کرده و از او حمایت می‌کنم؛ اما اگر واقعاً معتقد است که مهدی موعود است، اشتباه می‌کند؛ او مهدی موعود نیست. آنچه که مسأله را برای خیلی از افراد مشتبه کرده بود، این بود که می‌دیدند اولاً نام نفس زکیه، محمد است، و پیامبر هم دربارهٔ مهدی موعود گفته بود «اسمهُ اسمی» و از طرفی نیز نشانه‌ای در شانهاش بود که مردم می‌پنداشتند که این نشانه هم از علائم مهدی موعود است.<sup>۱</sup>

در مسألهٔ نفس زکیه، امر بر برخی از بزرگان و فقیهان نیز مشتبه شده بود. نقل می‌کنند که یکی از فقیهان مدینه به نام محمد بن عجلان که با محمد بن عبدالله محض بیعت کرد. وقتی او را دستگیر کرده و نزد منصور عباسی آوردند، منصور حکم قطع دست او را صادر کرد و گفت دستی که با دشمنان من بیعت کرده باشد، ارزش بقا ندارد. بزرگان و فقیهان مدینه وقتی این خبر را شنیدند از او در نزد خلیفه چنین شفاعت کردند که قصد او از بیعت با نفس زکیه دشمنی با خلیفه نبوده است؛ بلکه گمان می‌کرده است که وی مهدی این امت است و به این دلیل با او بیعت کرده است.

عطش ظهور و شدت انتظار شیعیان و مسلمانان به قدری بود که پس از شهادت بسیاری از ائمهٔ اطهار عده‌ای از پیروانشان شهادت و مرگ آنان

۱. مهدی موعود، مرتضی مطهری، در مجموعه آثار، ج ۱۸، صص ۱۷۲-۱۷۳.

را منکر شده و در آن تشکیک می‌کردند و می‌گفتند که شاید او مهدی موعود باشد و اکنون از نظرها غایب شده است. درباره امام باقر، امام صادق و به ویژه امام موسی کاظم، علیهم السلام، چنین مسائلی پدید آمد.

همین مسأله را در زمان‌های بعدی نیز در میان شیعیان مشاهده می‌کنیم. به عنوان مثال، سنائی غزنوی (متوفای حدود ۵۲۵ق.) از عارفان و شاعران شیعی در قرن پنجم و ششم هجری قمری در ضمن اشعاری با تطبیق علائم الظهور بر حوادث آن روزگار، می‌گوید که همه نشانه‌های آخر الزمان رخ داده‌اند و الان وقت ظهور فرا رسیده است:

ای دریغا مهدیی که امروز از هر گوشه‌ای

یک جهان دجال عالم سوز سر بر کرده‌اند

مصحف یزدان در این ایام کس می‌ننگرد

چنگ و بربط را بها اکنون فزون تر کرده‌اند

کودکان خرد را در پیش مستان می‌دهند

مر مخنت را امین خوان و دختر کرده‌اند

ای مسلمانان دگر گشته است حال روزگار

ز آنکه اهل روزگار احوال دیگر کرده‌اند<sup>۱</sup>

به هر حال، یکی از آسیب‌های جدی و مخربی که ممکن است اندیشه

مهدویت را به انحراف بکشاند، ایجاد عطش کاذب برای ظهور و بحث

---

۱. دیوان اشعار، سنائی غزنوی، ص ۱۱۰.

تعیین وقت برای ظهور امام زمان است. این مسأله متأسفانه، امروزه نیز در جامعه ما کم و بیش توسط عده‌ای از سخنرانان و مداحان، آگاهانه یا ناآگاهانه، دامن زده می‌شود. و باید به شدت با آن مقابله کرد و اجازه نداد که این باور و اعتقاد پاک و حیات بخش و نیروزا، ملعبه دست عده‌ای از افراد قرار گیرد و با برانگیختن احساسات صرف و غیرواقع‌گرایانه، موجبات ناامیدی و یأس و سرخوردگی اجتماعی را ایجاد کنند. در این رابطه همواره باید بدانیم که:

اولاً خرد تاریخی ما حکم می‌کند که از تاریخ عبرت گرفته و در باب زمان ظهور، تعیین وقت نکنیم.

ثانیاً، بسیاری از روایات علائم ظهور، به دلیل ابهامی که دارند نشانه‌های قطعی و یقینی را به ما نمی‌دهند و بر اساس آنها نمی‌توان وقت ظهور را تعیین کرد. فی‌المثل، این سخن امیرمؤمنان را که می‌فرماید: العجب کل العجب بین الجمادی و رجب ... هرگز نمی‌توان با قاطعیت تطبیق بر مورد و مصداق خاصی کرد. در همین سال‌های اخیر شاهد بودیم که برخی از سخنرانان در جریان جنگ اول خلیج فارس، این خطبه را به آن حادثه تطبیق کردند. چند سال پیش، عده‌ای آن را به خراب شدن برج‌های مرکز تجارت جهانی در آمریکا تطبیق کردند! یا این که در روایات آمده است که پیش از ظهور امام زمان یک حکومت شیعی برقرار می‌شود که تا زمان ظهور ادامه دارد و پرچم را به دست امام زمان می‌دهد، علامه مجلسی، ره، به دلیل حسن ظنی که به حکومت صفویه در آن زمان داشته است، در بحارالانوار اظهار امیدواری کرده است که این

حکومت، همین حکومت صفویه باشد.<sup>۱</sup> البته این بزرگوار به طور قطعی آن را تطبیق بر حکومت صفویه نکرده است، و صرفاً اظهار و ابراز امیدواری است. یا مسأله دجال، را نیز نباید بر افراد و اشخاص خاصی تطبیق نمود. زیرا اصولاً برای بسیاری از اندیشمندان بزرگ و مهدی پژوهان سترگ، هنوز حقیقت دجال چندان معلوم نیست. آیا این واژه به شخص و فرد خاصی اشاره دارد؟ یا آنکه بیانی تمثیلی از یک جریان و پدیده است؟ پس نباید بدون تأمل به خود اجازه دهیم که آن را بر هر فرد یا جریانی تطبیق نماییم.

ثالثاً، و مهم‌تر از همه، این که روایات فراوانی از ائمه اطهار داریم که به شدت از توقیت یا تعیین وقت نهی نموده‌اند. به عنوان نمونه، چند روایت را ذکر می‌کنیم:

شخصی از امام صادق پرسید: جَعَلَنِي اللهُ فِدَاكَ، متى هذا الامرُ  
الذي تَنْتَظِرُونَهُ؟ فقد طالَ علينا؛

فدایت شوم، این امری که منتظر آن هستید، چه زمانی رخ  
می‌دهد؟ به راستی که خیلی طول کشیده است!

فقال عليه السلام: كَذِبَ الْمُتَمَنُّونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا  
المسلمون و الينا يَصِيرُونَ؛<sup>۲</sup>

امام در پاسخ فرمودند: کسانی که تمنی و آرزوی زودرس دارند،

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، باب ۲۵، ذیل حدیث ۱۱۶، ص ۲۴۳.

۲. همان، باب ۲۱، حدیث ۷، صص ۱۰۳-۱۰۴.



دروغ می‌گویند، کسانی که تعجیل می‌کنند، نابود می‌شوند و کسانی که تسلیم امر خداوند هستند و به سوی ما می‌آیند، اهل نجات‌اند.

در حدیث دیگری امام صادق به مفضل می‌فرماید:

یا مفضلُ لا تَوَقَّتْ فَاِنَّ مَنْ وَقَّتْ لِمَهْدِيْنَا وَقْتًا فَقَدْ شَارَكَ اللَّهَ فِي عِلْمِهِ وَ ادَّعَى اَنَّهُ اَظْهَرُهُ [الله تعالی] علی سرّه؛<sup>۱</sup>

ای مفضل، برای ظهور مهدی، تعیین وقت نکن؛ زیرا، کسی که برای مهدی ما تعیین وقت کند، در حقیقت خود را شریک علم خداوند پنداشته و عملاً ادعا کرده است که خداوند او را بر اسرار خودش آگاهانیده است.

راوی از امام باقر سؤال می‌کند که:

هل لهذا الامرِ وقتٌ؟ آیا برای این امر وقت مشخصی هست؟

امام باقر قاطعانه در پاسخ سه مرتبه فرمودند:

كذب الوقائون، كذب الوقائون، كذب الوقائون؛ کسانی که تعیین وقت می‌کنند، دروغ می‌گویند؛ کسانی که تعیین وقت می‌کنند، دروغ می‌گویند؛ کسانی که تعیین وقت می‌کنند، دروغ می‌گویند.<sup>۲</sup>

خود امام زمان نیز در نامه مبارکشان به محمد بن عثمان، فرمودند:

۱. همان، ج ۵۳، باب ۲۵، ص ۳.

۲. همان، ج ۵۲، باب ۲۱، حدیث ۵، ص ۱۰۳.

زمان ظهور و وقت فرج به دست خداوند است و هر کسی که وقتی برای آن تعیین کند، دروغ می‌گوید.<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری آمده است که /بابصیر، از شاگردان امام صادق، از آن حضرت دربارهٔ زمان ظهور مهدی موعود پرسید، امام صادق در پاسخ فرمودند:

تعیین کنندگان وقت، دروغ می‌گویند؛ ما اهل بیت، هیچ وقتی را تعیین نمی‌کنیم. و سپس تأکید کردند که «أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُخَالِفَ وَقْتِ الْمَوْقُوتُونَ»<sup>۲</sup> خداوند حتماً با وقت‌هایی که تعیین کنندگان وقت، می‌گویند، مخالفت خواهد کرد.

امام صادق به یکی دیگر از بزرگ‌ترین شاگردان خود، به نام محمد بن مسلم، فرمودند:

مَنْ أَخْبَرَكَ عَنَّا تَوْقِيتاً بوقتٍ فَلَا تَهَابِنَّ أَنْ تَكْذِبَهُ فَإِنَّا لَا نُؤَقِّتُ لِأَحَدٍ وَقْتاً؛<sup>۳</sup> کسی که از ناحیهٔ ما خبر از تعیین وقت برای زمان ظهور مهدی داد، در تکذیب او هیچ درنگ نکن؛ زیرا ما برای هیچ کس تعیین وقت نمی‌کنیم.

بر این اساس همهٔ کسانی که با استناد به برخی از روایات می‌خواهند برای زمان ظهور تعیین وقت کنند، مشمول این حکم امام صادق قرار

---

۱. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، باب علة الغيبة (باب ۴۴)، ص ۴۸۴، حدیث ۴.

۲. بحار الانوار، علامة مجلسی، ج ۵۲، باب ۲۱، حدیث ۴۴، ص ۱۱۸.

۳. همان، باب ۲۱، حدیث ۸، ص ۱۰۴.

خواهند گرفت، و مخاطبان آنان باید به توصیه‌ی امام خود، صادق آل محمد، عمل کنند و هیچ کوتاهی و درنگی در تکذیب‌شان نداشته باشند.

در برخی از روایات به برخی از حکمت‌های نامعلوم بودن زمان ظهور اشاره شده است. به عنوان مثال، در حدیثی از محمد بن حنفیه نقل شده است که به امام عرض می‌کند، آیا وقت معینی برای زمان ظهور هست؟ امام در پاسخ می‌فرماید خیر؛ زیرا علم خداوند غالب بر علم و دانش تعیین‌کنندگان وقت است. سپس امام برای توضیح حکمت مخفی بودن زمان ظهور و پرهیز از تعیین وقت برای آن، داستان حضرت موسی را مثال می‌زند که خداوند با موسی سی شبانه روز برای میقات خود وعده گذاشت اما بعداً ده شبانه روز دیگر بر آن افزود؛ در حالی که نه موسی و نه قومش از آن خبر نداشتند و انتظار افزایش این ده شب را نمی‌دادند؛ قوم موسی به جای آن که صبوری پیشه کنند و با پیروی از نایب موسی، برادرش هارون، راه او را ادامه دهند، دچار یأس و ناامیدی شده و خیلی سریع تحت تأثیر تبلیغات ملحدان و مخالفان دین قرار گرفتند و در مدتی کوتاه از خداپرستی به گوساله پرستی روی آوردند!<sup>۱</sup> همانطور که می‌بینیم در این حدیث شریف به دو مسأله از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین پیامدهای روانی و اجتماعی تعیین وقت اشاره شده است: یأس و ناامیدی و تأثیرپذیری از حيله‌ها و نیرنگ‌های دشمنان دین. طبیعی است که وقتی پیش‌بینی‌ها محقق نشود، آرام آرام بسیاری از افرادی که تحت تأثیر آن پیش‌بینی‌ها قرار گرفته بودند، دچار

۱. همان، باب ۲۱، حدیث ۹، ص ۱۰۴. همچنین ر.ک: حدیث ۴۵ ص ۱۱۸ از همین باب.

یأس و سرخوردگی خواهند شد. حتی ممکن است از اساس منکر وجود امام زمان شوند!

افزون بر این، تعیین وقت، موجب سودجویی افراد فرصت طلب خواهد شد. این کار موجب می‌شود تا عده‌ای بر موج احساسات دینی مردم سوار شده، و نهایت بهره‌برداری‌های مادی و سیاسی خود را از آنها بکنند.

#### ۸-۳. روایات مربوط به نشانه‌های ظهور

بخش زیادی از روایات مربوط به مهدویت، ناظر به نشانه‌ها و علائم ظهور است.<sup>۱</sup> در این دسته از روایات، علائم و نشانه‌های بسیار زیادی دربارهٔ زمان ظهور ذکر شده است: علائمی از قبیل ندای آسمانی؛ شیوع و رواج گستردهٔ ظلم و ستم و هرج و مرج اجتماعی؛ قتل نفس زکیه؛ خروج دجال؛ خروج سفیانی؛ طلوع خورشید از مغرب؛ گسترش جنگ و خونریزی در جهان (مرگ سرخ)؛ شیوع بیماری‌های کشنده مانند طاعون (مرگ سفید)؛ تخریب دیوار مسجد کوفه؛ و امثال آن.<sup>۲</sup>

اما همانگونه که در قسمت گذشته گفته شد، زمان ظهور امام زمان برای هیچ کس، غیر از خدا، به طور قطعی مشخص نیست. و به همهٔ

---

۱. برای آشنایی بیشتر و دقیق‌تر با این دسته از روایات توصیه می‌شود که کتاب ارزشمند *نشانه‌های یار و چکامهٔ انتظار*، نوشتهٔ دانشور گرامی و دوست عزیزم جناب آقای مهدی علیزاده را مطالعه نمایید. گفتنی است که در این بخش از نوشتار حاضر از این تحقیقات استفادهٔ زیادی برده‌ام.

۲. رک: *بحار الانوار*، ج ۵۲، باب ۲۵، ص ۱۸۱-۲۷۸.

شیعیان و مهدی باوران دستور اکید داده شده است که مدعیان تعیین وقت برای زمان ظهور را تکذیب کنند. اصولاً علائم و نشانه‌های ظهور، مستلزم ظهور نیستند؛ یعنی ممکن است بسیاری از نشانه‌های ظهور تحقق پیدا کند، اما خود ظهور محقق نشود. همچنین ممکن است هیچ یک از علائم و نشانه‌ها، یا بسیاری از آنها، تحقق پیدا نکنند، اما ظهور محقق شود. به همین دلیل است که در روایات تأکید شده است شما باید همواره و در هر لحظه‌ای امید ظهور را داشته باشید. زیرا امر ظهور مهدی موعود همچون مسأله نبوت است که ممکن است ناگهان و بدون اطلاع قبلی رخ دهد. در حدیث آمده است<sup>۱</sup> همانطور که خداوند به صورت ناگهانی و بدون اطلاع قبلی حضرت موسی را به نبوت و رسالت برگزید، ممکن است امر فرج را به صورت ناگهانی اصلاح کند. توضیح آن که حضرت موسی به همراه خانواده‌اش از مدین خارج شده بود و به سوی شهر خودش می‌رفت که شب فرا رسید و تاریکی هوا همه جا را فرا گرفت. موسی در دور دست نور یا شعله آتشی را مشاهده کرد، به خانواده‌اش گفت لحظه‌ای درنگ کنید تا قبسی از آن آتش را بیاورم،

---

۱. همان، ج ۵۱، باب ۹، حدیث ۱، ص ۱۵۶. همچنین رک: حدیث ۴ از همین باب. (عن عبدالعظیم الحسنی قال: دخلت علی سیدی محمد بن علی (امام جواد) و انا ارید ان اسأله عن القائم أهو المهدی او غیره؟ فابتدأنی فقال: یا ابا القاسم ان القائم منا هو المهدی الذی یجب ان یُنْتَظَر فی غیبتہ و یطاع فی ظهورہ و هو الثالث من ولدی ... و ان الله تبارک و تعالی یصلح امره فی لیلۃ کما اصلح امر کلیمه موسی لیقتبس لاهله نارا فرجع و هو رسول نبی ثم قال: افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج)

وقتی به نزدیکی آن رسید ناگهان صدایی غیبی و الهی را از درخت شنید که فرمود: «یا موسی ائی انا ربُّک فاخْلَعْ نعلیک اِنَّک بالواد المقدس طوی و انا اخترتک فاستمع لما یوحی ...»<sup>۱</sup> امام جواد می‌فرماید مسأله ظهور هم به همین صورت است؛ یعنی به صورت ناگهانی و غیر مترقبه ممکن است رخ دهد. پس باید همواره آماده بود. هر صبح و شام باید منتظر بود.<sup>۲</sup> به تعبیر امام رضا: تَوَقَّعُوا الفرجَ مِنْ تَحْتِ اَقْدَامِکُمْ؛ پیش قدم‌های خود منتظر فرج باشید.<sup>۳</sup>

ممکن است گفته شود، در برخی از روایات مربوط به علائم الظهور، از دو نوع علامت سخن رفته است: علائم حتمی و علائم غیر حتمی. علائم غیر حتمی به علائمی گفته می‌شود که ممکن است رخ ندهند و در عین حال ظهور محقق شود. اما علائم حتمی به این معنی است که حتماً باید پیش از ظهور و یا همزمان با ظهور رخ بدهند.

برخی از مهدی‌پژوهان بر همین مسأله تأکید دارند و معتقدند تا علائم حتمی تحقق نیابد، ظهور هم محقق نخواهد شد. اما روایتی از امام جواد در اختیار داریم که همین مسأله را به زیبایی پاسخ می‌دهد و کاملاً همراه و هم‌نوای با آن دسته از روایاتی است که تأکید می‌کنند در هر لحظه‌ای ممکن است ظهور محقق شود. روایت به این شرح است که داود بن

---

۱. سورة طه، آیات ۱۱-۱۳.

۲. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۲، باب ۲۰، حدیث ۹.

۳. الکافی، ج ۱، کتاب الحجج، باب ۱۳۶، حدیث ۲۴.

ابی القاسم می گوید با عده‌ای از یاران در نزد امام جواد بودیم که سخن از سفیانی رفت و این که در روایت آمده است که سفیانی از علائم حتمی ظهور است. داود بن ابی القاسم می گوید به امام جواد عرض کردم: «هل یَبْدُو اللهُ فی المحتوم؟ آیا بدا در علائم حتمی رخ می دهد؟» امام در پاسخ فرمودند: «بله.»

داود بن ابی القاسم می گوید: «قلنا له: فَتَخَافُ انْ یَبْدُو اللهُ فی القائم؛ به امام عرض کردیم که ما می ترسیم در اصل قیام قائم بدا رخ دهد.» امام جواد در پاسخ فرمودند: «القائمُ من المیعاد؛ قیام قائم وعده الهی است [و وعده خداوند تخلف ناپذیر است.]»<sup>۱</sup> این حدیث اشاره به این دارد که بدا در اصل قیام قائم رخ نخواهد داد، زیرا این منافات با وعده الهی و بلکه منافات با هدف غایی بعثت و نبوت و امامت دارد. زیرا همانطور که پیشتر گفتیم، مهدی موعود کسی است که با قیام او آرمان نهایی همه ادیان و پیامبران الهی به بار خواهد نشست و هدف نهایی بعثت و برانگیختن پیامبران محقق خواهد شد. و بدون او این سلسله و آن همه زحمت و رنج به نهایت نخواهد رسید. اما بدا در باره علائم ظهور، حتی علائم و نشانه‌هایی که به عنوان نشانه‌های حتمی معرفی شده‌اند، ممکن است.

اکنون این پرسش مطرح می شود که اگر زمان ظهور نامشخص است و هرگز نباید درباره آن اندیشید، پس فلسفه ذکر این همه علامت و نشانه برای آخرالزمان چیست؟

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، باب ۲۵، حدیث ۱۳۸، ص ۲۵۰.

در پاسخ عرض می‌کنیم که آگاهی از علائم و نشانه‌های ظهور، فواید و آثار بسیار زیادی را در پی دارد که از آن جمله می‌توان به تشخیص حرکتهای انحرافی از حرکتهای صحیح و ناب اشاره کرد. اگر نگاهی گذار به تاریخ اسلام، به طور عام، و تاریخ تشیع، به طور خاص، داشته باشیم خواهیم دید که همواره افراد و گروه‌هایی بوده‌اند که به نام مهدی قیام نموده و حرکتی را آغاز کرده‌اند و عده‌ای را فریفته خود ساخته‌اند و پس از مدتی فرقه و حزبی جدید تأسیس کرده‌اند. وجود متمه‌دیان (مدعیان دروغین مهدویت) در تاریخ تشیع و اسلام حقیقتی است که بر همگان آشکار است. کم نبوده‌اند افرادی نظیر مهدی سودانی و احمد قادیانی و باب و بهاء که از این حقیقت اسلامی سوء استفاده کرده و خود را به عنوان مهدی منتظر معرفی کرده‌اند. و مردمان ناآشنا با حقیقت مهدویت نیز فریب تبلیغات ظاهری آنان را خورده و از بذل مال و جان خود در راه آنان کوتاهی نکرده‌اند. یکی از بهترین فواید آشنایی با علائم الظهور این است که میزانی برای تشخیص چنین افراد فرصت‌طلب و تفرقه‌افکن در اختیار ما قرار می‌دهد.

یکی دیگر از فواید طرح علائم ظهور در روایات و آشنایی با آنها، ایجاد امید و نشاط و پویایی در میان پیروان است. توضیح آن که همه علائم الظهور از یک سنخ نیستند؛ برخی از آنان نشانه‌های منفصل‌اند که حاکی از فرج مقطعی و جزئی هستند. مشاهده این نوع نشانه‌ها موجب جلوگیری از یأس و سرخوردگی در جامعه پیروان خواهد شد. و تحمل غیبت بزرگ و طولانی را بر آنان آسان می‌کند.



۸-۴. دیدار با امام زمان

امام زمان در نامه‌ای به چهارمین و آخرین نائب خاصش، چنین می‌نویسد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيِّ اعْظَمَ اللَّهُ اجْرَ  
 اخوانِكَ فَيْكَ فَأَنْتَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ  
 امْرُؤَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ  
 الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ [التامة] فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ اذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ  
 ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ اِمْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُوراً وَ  
 سِيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ، إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ  
 خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ [كذاب] مَفْتَرٌ وَ لَا حَوْلَ  
 وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛<sup>۱</sup>

به نام خداوند بخشنده مهربان؛ ای علی بن محمد سمری!  
 خداوند به بازماندگان تو صبر عطا کند؛ زیرا تو تا شش روز آینده  
 از دنیا خواهی رفت. پس کارهای خود را سامان ده و کسی را به  
 عنوان جانشین خود معرفی نکن. زیرا زمان غیبت دوم (غیبت  
 کبری) فرا رسیده است. پس از این، ظهوری نخواهد بود مگر با  
 اذن الهی و این بعد از زمانی طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن  
 زمین از جور خواهد بود. و به زودی کسانی در میان شیعیان من  
 پیدا خواهند شد که مدعی مشاهده و دیدار با من هستند، آگاه

۱. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، باب ۴۵، حدیث ۴۴، ص ۵۱۶ و

همچنین ر.ک: بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، باب ۲۳، حدیث ۱، ص ۱۵۱.

باشید که هر کسی پیش از خروج سفیانی و صیحه، مدعی مشاهده شود، دروغ گو و مفتری است. و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

علامه مجلسی در ذیل این روایت می گوید، از آنجا که خبرهای زیادی درباره دیدار با امام زمان از سوی عالمان بزرگ به دست ما رسیده است، برای این که وجه جمعی میان آن داستان‌ها و این حدیث داشته باشیم، شاید بتوان گفت که منظور از این روایت مشاهده همراه با ادعای نیابت و دریافت اخبار خاص از جانب امام زمان است.<sup>۱</sup> میرزا حسین نوری صاحب کتاب مستدرک الوسائل، کتابی دارد به نام *جنته المأوی* که در ضمن جلد پنجاه و سوم بحار الانوار به چاپ رسیده است. این عالم بزرگوار درباره محتوای این حدیث بحثی مفصل را مطرح کرده است که به بخش‌هایی از آن اشاره می‌کنیم. ایشان پس از آن که می‌پذیرد که این حدیث، با حکایت‌ها و داستان‌هایی که از بزرگان درباره دیدار با امام زمان نقل شده است، منافات دارد، به بیان توجیهاتی درباره محتوای حدیث می‌پردازد. از جمله می‌گوید:

اولاً، این حدیث، یک خبر واحد مرسل است؛ بنا بر این، نمی‌توان با استناد به آن، همه داستان‌ها و حکایت‌هایی را که درباره ملاقات با امام زمان نقل شده است تکذیب کرد.

ثانیاً، می‌توان آن توجیه علامه مجلسی را پذیرفت یعنی بگوییم که ممکن است این حدیث مشاهده همراه با ادعای نیابت را تکذیب کرده باشد.

---

۱. ر.ک: بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، باب ۲۳، ذیل حدیث ۱، ص ۱۵۱.

ثالثاً، با استناد به سخنان یکی از شخصیت‌های داستان جزیره خضراء، به نام سید شمس‌الدین محمد، که بنا بر ادعای داستان مذکور، از نسل ششم نوادگان حضرت مهدی بوده است، می‌گوید: محتوای این حدیث ناظر به شرایط و اوضاع قرن چهارم است؛ یعنی دورانی که غیبت کبری در آن رخ داد؛ دوران غربت و مظلومیت تشیع؛ دورانی که شیعیان، از ترس عمال سلاطین جور، نمی‌توانستند حتی در میان خودشان نیز نام آن حضرت را بر زبان جاری کنند.

رابعاً، ممکن است که منظور از این حدیث این باشد که هیچ کس مکان اقامت آن حضرت را نمی‌داند و این منافاتی با ملاقات با او یا مشاهده او در اماکن و مشاهده دیگر ندارد.

در عین حال، به نظر ما هیچ یک از این توجیهاات قانع کننده نیستند. امام زمان در این حدیث، که اولاً محتوایی بسیاری دقیق و سرنوشت‌ساز دارد و ثانیاً هیچ معارضی در میان روایات معتبر ندارد، ادعای مشاهده و دیدار با خود را از سوی هر کسی که باشد صریحاً رد می‌کند. بنا بر این، نمی‌توان به استناد به این که داستان‌های زیادی درباره ملاقات با امام زمان مطرح شده است و یا با استناد به داستان جزیره خضراء، که هیچ سند قطعی و دقیقی ندارد و داستانی مکاشفه گونه از یکی از اشخاص است، محتوای این حدیث را نادیده گرفت و آن را مردود و نادرست دانست. محتوای این حدیث این است که به چنین داستان‌ها و حکایت‌هایی توجه نکنید و به چنین ادعاهایی اهمیت ندهد و میدان را برای مدعیان باز نگذارید.

توجیه چهارم ایشان نیز خیلی دور از محتوای حدیث است. در این

حدیث شریف توصیه شده است که هر گونه ادعای ملاقات و دیداری از سوی هر کسی که باشد، تکذیب شود، اعم از این که ادعا کننده بگوید به مکان مخصوص امام زمان و اقامت‌گاه دائمی او رفته یا در فلان مکان دیگر او را ملاقات نمودم.

به نظر می‌رسد که حتی توجیه علامه مجلسی نیز، که البته خود ایشان، با ذکر «والله اعلم» در پایان سخنش نشان داده است که چندان اطمینانی به این توجیه ندارد، پذیرفتنی نباشد. زیرا در این روایت تعبیر «من ادعی المشاهدة» دارد و فرموده است: «من ادعی النیابة». بنا بر این، بر اساس این حدیث، هر کسی که مدعی دیدار و ملاقات با امام زمان در دوران غیبت کبری شود، باید تکذیب شود. البته این سخن منافاتی با اصل دیدار و ملاقات با امام زمان ندارد. زیرا حضرت فرموده است که دیدار با او، غیر ممکن و محال است؛ بلکه فرموده است ادعای دیدار را از کسی نپذیرید. و این حاوی نکته بسیار مهمی است. امام زمان با این سفارش الهی خود خواسته‌اند که یکی از راه‌های سودجویی برخی از افراد از اعتقاد شیعیان به آن حضرت را برای همیشه بسته نگاه دارد. پس دیدار با امام زمان هر چند امری ممکن و شدنی و بلکه منتهای آرزوی همه دوستاران آن حضرت است، اما باید توجه داشت که هر کس رسماً و علناً ادعای دیدار با امام زمان را داشته باشد، دروغ‌گو و فریب‌کار است.

روایتی از امام صادق، علیه السلام، در اصول کافی نقل شده است که از آن استفاده می‌شود که در دوران غیبت کبری نیز اصل رؤیت امام زمان

برای عده خاصی از پیروان و دوستان آن حضرت ممکن است. اما همین افراد نیز اگر ادعای رؤیت کنند، از آنان پذیرفته نخواهد شد.

عن الصادق: للقائم غیبتان: احدهما قصيرة و الاخرى طويلة،  
الغیبة الاولى لا یعلم بمكانه فيها الا خاصة شیعیته، و الاخرى  
لا یعلم بمكانه فيها الا خاصة مواليه؛<sup>۱</sup>

قائم آل محمد دو نوع غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری بلند. در غیبت کوتاه، هیچ کس جز شیعیان خاص آن حضرت از اقامت‌گاه و مکان او اطلاع ندارند و در دوران غیبت بلند، هیچ کس جز خواص از دوستانش از مکان او اطلاعی ندارند.

### حاصل سخن

۱. خدای متعال در آیات متعددی وعده تحقق حکومت عدل الهی را در سراسر گیتی داده و آن را یکی از اهداف پیامبران معرفی کرده است. از سوی دیگر، می‌دانیم که این هدف تا به حال محقق نشده است. بنا بر این، لازم است که این مقصود توسط آخرین امام معصوم و آخرین بازمانده نسل پیامبران تحقق یابد.

۲. قرآن کریم در آیات متعددی با قاطعیت از پیروزی نهایی اسلام بر همه مکاتب و مذاهب دیگر، غلبه صالحان و پارسایان و حکومت جهانی آنان،

---

۱. الکافی، محمد بن یعقوب الكلینی، ج ۱، کتاب الحج، باب ۱۳۶، حدیث ۱۹ و همچنین

ر.ک: بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، باب ۲۳، حدیث ۱۰، ص ۱۵۵.

کوتاه شدن دست زورگویان و ستمگران، و آینده درخشان و سعادت‌مندانۀ بشریت سخن گفته است. این آیات در روایات متعددی از سوی پیامبر و سایر امامان به زمان ظهور مهدی موعود تطبیق شده است.

۳. مجموعه بسیار وسیعی از روایات در مجامع معتبر روایی، اعم از منابع اهل سنت و منابع شیعی، وجود دارد که مسأله مهدویت و ابعاد و جوانب مختلف آن را تبیین کرده‌اند. صرف نظر از اندیشمندان شیعی، بسیاری از حدیث‌شناسان اهل سنت نیز روایات مهدویت را متواتر دانسته‌اند. برخی از محققان، شمار این روایات را بیش از شش هزار حدیث می‌دانند.

۴. اهل سنت نیز مانند شیعیان به ظهور موعود باور دارند؛ اما بسیاری از آنان معتقدند که مهدی هنوز متولد نشده است. هر چند برخی از آنان نیز اعتقادی شبیه اعتقاد شیعیان به امام مهدی دارند و حتی نام افرادی از خودشان را ذکر می‌کنند که به حضور آن حضرت شرفیاب شده‌اند.

۵. مسائل متعددی مانند امتحان الهی، حفظ جان امام زمان، و فراهم آمدن زمینۀ پذیرش حق در جهان، در روایات به عنوان حکمت و راز غیبت امام زمان معرفی شده‌اند. این مسائل هر چند در جای خود دارای اهمیت هستند، اما به نظر می‌رسد بهترین تبیین از علت غیبت، همان است که در برخی از روایات نیز آمده است و آن این است که کسی جز خدای متعال به سر و رمز این کار واقف نیست؛ خدای متعال حکیم است و همه کارهای او نیز حکیمانه‌اند؛ بنا بر این، حتماً در غیبت امام زمان نیز حکمتی هست؛ هر چند ممکن است کسی جز خود او حکمت واقعی این کار را نداند.

۶. مسأله طول عمر امام زمان برای معتقدان به معجزه و قدرت الهی به راحتی قابل حل است.

۷. در زمان غیبت هر چند مردم از فیض حضور امام معصوم بی بهره‌اند؛ اما برکات و فوایدی مانند هدایت معنوی مردم، نیرو بخشی و انرژی دادن به مؤمنان برای سازماندهی درست جامعه خود، بازدارندگی پیروان و معتقدان از انحرافات اخلاقی و ارتکاب گناه، امیدواری به آینده‌ای سبز و سعادت‌مندانه، و دوری از یأس و نومیدی را می‌توان از فواید و برکات وجود امام غایب دانست.

۸. «رفتار بر اساس سیره پیامبر اکرم»، «احیای معارف قرآنی و نبوی در سطح جامعه»، «الهی کردن خواسته‌ها و امیال مردم»، «نزول همه برکات آسمان و زمین بر مردمان»، «برقراری امنیت فراگیر»، «شکوفایی همه استعدادها و عقلی و معرفتی مؤمنان و آشکار شدن علوم پیامبران»، «نابودی همه مظاهر بدعت» و «فراگیری ایمان و صلاح و فضیلت» از ویژگی‌های عصر حضور و دوران حکومت مهدوی هستند که در روایات مهدویت بر آنها تأکید شده است.

۹. انتظار فرج در تشیع، انتظاری فعال است و نه منفعل. به همین دلیل است که در بسیاری از روایات به عنوان بزرگ‌ترین کارها و افعال عبادی معرفی شده است.

۱۰. ایده مهدویت در تشیع به عنوان یک فلسفه بزرگ جهانی مطرح است. موعود اسلام، دارای هدف و برنامه‌ای جهانی است؛ بنا بر این، نباید تصویر و تفسیری قومی، قبیله‌ای و منطقه‌ای از این حقیقت ارائه داد.

۱۱. خرد تاریخی، ابهام روایات مربوط به علائم الظهور، امکان سوء استفاده فرصت‌طلبان، احتمال سست شدن ایمان پاره‌ای از پیروان، و همچنین نهی اکید ائمه از تعیین وقت برای زمان ظهور، موجب می‌شود که از هر گونه تطبیق و مصداق‌یابی قطعی و غیر کارشناسی علائم الظهور پرهیز نماییم. اصولاً، ممکن است هیچ یک از علائم الظهور رخ ندهد، با این حال ظهور محقق شود. و یا ممکن است به رغم تحقق همه علائم الظهور، باز هم ظهور رخ ندهد.

۱۲. بر اساس روایات، در دوران غیبت کبری، هر چندان ملاقات و دیدار با امام زمان امری ممکن و شدنی بوده و آرزوی همه مشتاقان آن حضرت است؛ اما هر کسی ادعای رؤیت امام زمان را داشته باشد، باید بی‌درنگ تکذیب شود.



### منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. قیام و انقلاب مهدی (از دیدگاه فلسفه تاریخ)؛ مرتضی مطهری، تهران: صدرا، چهاردهم، ۱۳۷۳.

۲. حکومت جهانی مهدی؛ ناصر مکارم شیرازی، قم: نسل جوان، یازدهم، ۱۳۸۰.

۳. در انتظار قنوس (کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی‌باوری)؛ ثامر هاشم العمیدی، ترجمه مهدی علیزاده، قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۹.

۴. دادگستر جهان؛ ابراهیم امینی، قم: شفق، سیزدهم، ۱۳۷۲.

۵. عصر زندگی و چگونگی آینده انسان و اسلام (پژوهشی در انقلاب جهانی مهدی)؛ محمد حکیمی، قم: بوستان کتاب، پنجم، ۱۳۸۱.

۶. گفتمان مهدویت (سخنرانی‌های گفتمان سوم)؛ تدوین مؤسسه فرهنگی انتظار نور، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱.

۷. خورشید مغرب؛ محمد رضا حکیمی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.

۸. نشانه‌های یار و چکامه انتظار، مهدی علیزاده، قم: انتشارات مسجد جمکران، ۱۳۷۹.

## فهرست منابع

۱. «علم غیب امام»، حسن یوسفیان، در دانشنامه امام علی، ج ۳، صص ۳۳۵-۳۷۴.
۲. اثبات الهداة، محمد الحر العاملی، قم: المطبعة العلمية، بی تا.
۳. احقاق الحق وازهاق الباطل، نور الدین حسینی تستری، تهران: اسلامیه، بی تا.
۴. الاحکام السلطانیة، ابی یعلی الفراء، تصحیح محمد حامد الفقی، مصر: شركة مكتبة مصطفى البابی، الثالثة، ۱۴۰۸.
۵. احیای فکر دینی در اسلام؛ محمد اقبال لاهوری، ترجمه احمد آرام، تهران: رسالت قلم، بی تا.
۶. ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، الفاضل المقداد، تحقیق مهدی رجائی، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ۱۴۰۵ق.
۷. اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، دهم، ۱۳۷۴.
۸. اسلام شناسی (درس های دانشگاه مشهد)؛ علی شریعتی، تهران: انتشارات چاپخش، ششم، ۱۳۷۸.
۹. اعیان الشیعه، محسن امین، تحقیق حسن امین، بیروت: دار التعاریف للمطبوعات، بی تا.

۱۰. آفتاب ولایت، محمد تقی مصباح یزدی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.

۱۱. الاقتصاد فی الاعتقاد، ابوحامد غزالی، تعليق علی بو ملحم، بيروت: دارالاهلال، ۱۴۲۱.

۱۲. الالفین فی امامة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب، علامه حلی، قم: دار الهجرة، الثالثة، ۱۴۰۹ق.

۱۳. الالهيات؛ جعفر سبحانی، به قلم حسن محمد مکی العاملی، قم: المركز العالمی للدراسات الاسلامیه، الثالث، ۱۴۱۲ق.

۱۴. امامت و رهبری، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، دهم، ۱۳۶۸.

۱۵. آموزش عقاید، محمدتقی مصباح یزدی، تهران: نشر بین الملل، پنجم، ۱۳۸۰.

۱۶. الانتصار، سید مرتضی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۳ش.

۱۷. انتظار مسیحا در آیین یهود، جولیس کرینستون، ترجمه حسین توفیقی قم: مرکز مطالعات ادیان، ۱۳۷۷.

۱۸. انوار الملكوت فی شرح الياقوت، علامه حلی، تعليق محمد نجفی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.

۱۹. بازگشت، علی شریعتی، تهران: الهام، ششم، ۱۳۷۷.

۲۰. بحار الانوار، محمدباقر المجلسی، بيروت: دار احیاء التراث العربی، الثالثه، ۱۴۰۳ق.

۲۱. بداية المعارف الالهية فی شرح عقائد الامامیه، محسن خرازی، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، الرابعه، ۱۴۱۱ق.

۲۲. بسط تجربه نبوی، عبدالکریم سروش، تهران: صراط، دوم، ۱۳۷۸.
۲۳. پژوهشی در عصمت معصومان، حسن یوسفیان و احمدحسین شریفی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷.
۲۴. پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی و دیگران، قم: مدرسه الامام امیرالمؤمنین، ۱۳۶۷.
۲۵. التعريفات، سید شریف جرجانی، تهران: ناصر خسرو، بی تا.
۲۶. تفسیر المنار، محمد رشید رضا، مصر: دار المنار، الثانية، ۱۳۶۷ق.
۲۷. التفسیر الکبیر، فخر رازی، استانبول: العامرة، ۱۳۰۷ق.
۲۸. تلخیص الشافی، شیخ طوسی، نجف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۳ق.
۲۹. تنزیه الانبیاء، سید مرتضی، بی جا: بی نا، بی تا.
۳۰. حجة السنة، عبدالغنی عبدالخالق، بی جا: دار التربية، ۱۳۰۷ق.
۳۱. خاتمت، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، هشتم، ۱۳۷۴.
۳۲. ختم نبوت، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، پنجم، ۱۳۶۹.
۳۳. الخلاف فی الفقه، شیخ طوسی، تهران: تابان، الثانية، ۱۳۸۲ق.
۳۴. دامغ الباطل و حنف المناظر، علی ابن ولید، بی جا: عزالدین، بی تا.
۳۵. در انتظار قنوس (کاوشی در قلمرو موعود شناسی و مهدی باوری)، سید ثامر هاشم العمیدی، ترجمه مهدی علیزاده، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹.
۳۶. دلایل الصدق، محمدحسین مظفر، القاهرة: مطبوعات النجاح، الرابعة، ۱۳۹۸ق.
۳۷. دیوان اشعار، سنائی غزنوی،

۳۸. راهنماشناسی، محمدتقی مصباح یزدی، قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۶.
۳۹. رسائل الشریف المرتضی، سید مرتضی، تحقیق احمد حسینی، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۰ق.
۴۰. شرح الاصول الخمسه، قاضی عبدالجبار اسدآبادی، تحقیق سمیر مصطفی رباب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۴۱. شرح العقائد النسفیة، سعدالدین التفتازانی، تحقیق احمدحجازی السقا، القاهرة: مكتبة الكليات الازهرية، ۱۴۰۸ق.
۴۲. شرح المقاصد، سعدالدین التفتازانی، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ق.
۴۳. شرح المواقف، سید شریف جرجانی، قم: الشریف الرضی، بی تا.
۴۴. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۷ق.
۴۵. شریعت در آینه معرفت، عبدالله جوادی آملی، قم: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۲.
۴۶. الشواهد الربوبیه، ملاصدرا، تعلیق و تصحیح جلال الدین آشتیانی، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶.
۴۷. شیعه در اسلام، محمد حسین طباطبائی، بی جا: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، ۱۳۶۲.
۴۸. شیعه، علی شریعتی، تهران: الهام، ششم، ۱۳۷۶.
۴۹. عدل کلی، مرتضی مطهری، در مجموعه آثار، ج ۱۸، تهران: صدرا، دوم، ۱۳۷۹.

۵۰. عقل و وحی، حسن یوسفیان و احمدحسین شریفی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۳.
۵۱. علم امام، محمد حسین مظفر، ترجمه علی شیروانی، تهران: الزهراء، بی تا.
۵۲. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، نجف: المطبعة الحیدریة، ۱۳۹۰ق.
۵۳. الفدیر، علامه امینی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، الثانية، ۱۳۶۶ش.
۵۴. فاطمة الزهراء، علامه امینی، به کوشش حسان، تهران: امیر کبیر، سوم، ۱۳۶۶.
۵۵. الفتوحات المکیة، محیی الدین بن عربی، تحقیق عثمان یحیی و ابراهیم مدکور، القاهرة: المكتبة العربیة، ۱۴۰۷ق.
۵۶. فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، السادسة، ۱۴۱۶ق.
۵۷. فربه تراز ایدئولوژی، عبدالکریم سروش، تهران: صراط، ۱۳۷۲.
۵۸. الفصول المختارة، شیخ مفید، تحقیق علی میرشریفی، بیروت: دار المفید، الثانية، ۱۴۱۴ق.
۵۹. القاموس الفقهي، ابو حبيب سعدی، دمشق: دار الفكر، الثانية، ۱۴۰۸ق.
۶۰. قرآن کریم.
۶۱. قواعد المرام فی علم الکلام، ابن میثم بحرانی، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ۱۳۹۸ق.
۶۲. قیام و انقلاب مهدی، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، چهاردهم، ۱۳۷۳.
۶۳. الكافي؛ محمد بن يعقوب الكليني، تصحيح و تعليق محمد جعفر شمس الدين، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۱ق.

٦٤ كلمة حول المهدي، محمدباقر صدر، تحقيق عبدالجبار شرارة، قم: مركز الغدير، ١٤١٧ق.

٦٥ كمال الدين و تمام النعمة، شيخ صدوق، تصحيح علي اكبر الغفاري، قم: النشر الاسلامي، ١٤٠٥ق.

٦٦ كنز العمال، علاء الدين الهندي، تصحيح صفوة السقا، بيروت: مؤسسه الرسالة، ١٤٠٩ق.

٦٧ كنز الفوائد، محمد بن علي الكراجكي، تصحيح عبدالله نعمة، بيروت: دار الاضواء، ١٤٠٥ق.

٦٨ گوهر مراد، عبدالرزاق فياض لاهيجي، تصحيح زين العابدين قرباني، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٣٧٢.

٦٩ لزوم ما لا يلزم، ابوالعلاء معري، شرح نديم عدوي، دمشق: دار طلاس، الثانيه، ١٩٨٨م.

٧٠. مثنوي معنوي، جلال الدين مولوي، تهران: ققنوس، ١٣٧٦ش.

٧١. مدارا و مديريت، عبدالكريم سروش، تهران: صراط، ١٣٧٦.

٧٢. المصاييح في اثبات الامامه، احمد حميد الدين كرمانى، تقديم مصطفى غالب، بيروت: حمد، ١٩٦٩م.

٧٣. مطلع خصوص الكلم في معاني فصوص الحكم، داود بن محمود القيصري، بي جا: منشورات انوار الهدى، ١٤١٦.

٧٤. معارف قرآن (خداشناسي، كيهان شناسي، انسان شناسي)، محمد تقى مصباح يزدي، قم: مؤسسه امام خميني، ١٣٧٦.

٧٥. معاني الاخبار، شيخ صدوق، قم: منشورات مكتبة المفيد، بي تا.

٧٦. *المغنى فى الامامه*، قاضى عبدالجبار اسدآبادى، تحقيق محمود محمد قاسم، بيروت: دار الكتب، بى تا.
٧٧. *مفاتيح الجنان*، شيخ عباس قمى.
٧٨. *مفاهيم القرآن*، جعفر سبحانى، بيروت: دار الاضواء، الثانية، بى تا.
٧٩. *مفردات الفاظ القرآن*، راغب اصفهانى، بيروت: الدار الشامية، ١٤١٦ق.
٨٠. *مقدمه*، ابن خلدون، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٣٨٧ق.
٨١. *مقدمه‌اى بر جهان بينى اسلامى (وحى و نبوت)*، مرتضى مطهرى، تهران: صدرا، بى تا.
٨٢. *الملل و النحل*، محمد بن عبدالكريم شهرستانى، بيروت: دار المعرفة، الثانية، ١٣٩٠ق.
٨٣. *من لا يحضره الفقيه*، شيخ صدوق، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ١٤١١ق.
٨٤. *مناقب آل ابى طالب*، محمد بن شهر آشوب، نجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٧٦ق.
٨٥. *مهدى موعود*، مرتضى مطهرى، در مجموعه آثار، ج ١٨، تهران: صدرا، دوم، ١٣٧٩.
٨٦. *المواقف*، قاضى عضدالدين الايجى، بيروت: عالم الكتب، بى تا.
٨٧. *موسوعة الامام المهدي*، مهدى فقيه ايمانى، اصفهان: مكتبة الامام اميرالمؤمنين العامة، ١٤٠١ق.
٨٨. *الميزان فى تفسير القرآن*؛ محمد حسين الطباطبائى، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، الرابعة، ١٤١٤ق.



۸۹. نشانه‌های پایان، علی قاطمیان، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

۱۳۸۱.

۹۰. نشانه‌های یار و چکامه انتظار، مهدی علیزاده، قم: انتشارات مسجد

جمکران، ۱۳۷۹.

۹۱. نهج البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی،

چهاردهم، ۱۳۷۸.

۹۲. نور الافهام، میرزا حسن لواسانی، تهران: مکتبه بوذرجمهری، ۱۳۷۳ ق.

۹۳. وسائل الشیعه، محمدبن الحسن الحر العاملی، قم: تحقیق مؤسسه آل

البیت، ۱۴۱۲ ق.

۹۴. ولایت فقیه، عبدالله جوادی آملی، تهران: رجاء، ۱۳۶۷ ش.

۹۵. ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، اسلامبول: مطبعة اختر،

۱۳۰۱ ق.